



بخش اول: ایمان

◆ ایمان (۱) ◆

◆ ایمان (۲) ◆

◆ ایمان از روی آگاهی ◆

◆ ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی ◆

◆ ایمان و پایبندی به تعهدات ◆

◆ نویدها ۱ ◆

◆ نویدها ۲ ◆

صحبها

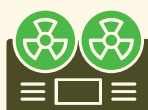
جلسه اول

ایمان (۱)

پنجشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۵۳

۲ رمضان المبارک ۱۳۹۴

صهبا



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۲﴾ وَسَارِعُوا
إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ
أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۳﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ
وَالضَّرَّاءِ وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۴﴾

سوره مبارکه آل عمران

رهبانیون مسیحیت، برای اینکه دامانشان به گناهان آلوده نشود، رهبانیت^۱ پیشه کردند؛ به غارها و کوهها و بیغولهها پناهنده شدند. قرآن می‌فرماید: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾^۲ رهبانیتی که آنان از خود درآوردند، به صورت بدعتی آن را ایجاد کردند؛ ما بر آنان رهبانیت را ننوشته بودیم. اما عالم اسلامی رهبانیت ندارد، گوشه‌گیری ندارد، فرار ندارد. عالم اسلامی همانی است که سعی می‌کند که بگیرد غریق را.^۳ یک فرد آگاه

۱. (ره‌ب) ترس دائمی، رَهْبَانِيَّة: گوشه‌گیری و ترک دنیا

۲. سوره مبارکه حدید/ آیه ۲۷

۳. صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخانقاه / بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود / تا اختیار کردی از آن، این فریق را

گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج / و این جهد می‌کند که بگیرد غریق را (سعدی)

مسلمان، هر انسان مسلمان - که مسلمان بودن و مسئول بودن با یکدیگر لازم و ملزوم هستند - همین جور است؛ سعی می‌کند غریق را، و بازده را، بیمار را، نجات بدهد؛ اینکه با فرار جور در نمی‌آید. خودش را متقی می‌کند، دارای تقوا؛ یعنی آن تجهیز لازم را، آن زره لازم را درمقابل آسیب گناه، بر تن می‌پوشد و وارد منطقه گناه می‌شود، برای دستگیری گناهکاران؛ خلاصه تقوا این است.

وقتی که این معنای تقوا شد، آیا تقوا مقدمه و وسیله‌ای برای پیروزی هست یا نیست؟ می‌بینید که خیلی آسان، وسیله پیروزی است. آن کسی که می‌خواهد بر این بیماری، در این منطقه پیروز بشود، اگر همواره بترسد که نبادا این میکروب در جسم او اثر بگذارد، این چطور می‌تواند میکروب‌زده‌ها و بازده‌ها را نجات بدهد؟ باید خودش را خاطر جمع کرده باشد؛ باید از خودش خاطرش جمع باشد، بعد وارد منطقه و بازده بشود و دیگران را نجات بدهد؛ آن وقت است که به پیروزی هم خواهد رسید. آن وقت است که این کار را هم به راحتی انجام خواهد داد. **﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾** تقوای خدا پیشه کنید، **﴿لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾** مگر پیروزمند و رستگار و موفق گردید.

﴿وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ بپرهیزید و پروا کنید از آن آتشی که آماده شده است برای کافران. **﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾** اطاعت کنید از الله و از پیامبر، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید. خب اطاعت از

خدا با اطاعت از پیغمبر تفاوتی ندارد، به چه مناسبت می‌فرماید که اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از پیامبر؟ ذکر کردن هر دو تا باهم، زائد نیست؟ نه. اگر چنانچه فقط بگویید **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾** اطاعت کنید از خدا، پیغمبر را به‌عنوان مصداق و نمونه‌ای ذکر نکند و اطاعت از پیغمبر را متذکر نگردد، آن کسانی هم که در نقطه مقابل پیغمبر قرار دارند، ممکن است ادعا کنند ما داریم اطاعت از خدا می‌کنیم. دامنه ادعا که وسیع است، همه کس می‌تواند داعیه دین و ایمان و تقوا را علنی کند. همه کس می‌توانند مدعی بشوند که بنده خدایند و مطیع او.

در زمان پیغمبر، هم پیغمبر مدعی عبودیت و اطاعت خدا بود، هم آن کسانی که در جبهه مقابل او، با او می‌جنگیدند، اخلاص می‌کردند، رهبران و آقایان و رهبانان مسیحیت و احبار یهود، اینها هم ادعا می‌کردند. **﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ﴾**^۲، یک‌دوره هم بالاتر از پیغمبر؛ او می‌گفت من بنده خدا هستم، اینها می‌گفتند ما فرزندان و پسران خدا هستیم. آنها فکر می‌کردند که اطاعت خدا درست در اختیار آنهاست. یا به تعبیر دیگر بگویم، خودشان فکر نمی‌کنند؛ بعضی از نافرمانان خدا این جور وانمود می‌کنند که مطیع خدایند، درست است یا نه؟ عده‌ای هستند که خودشان وقتی با خود خلوت می‌کنند، می‌یابند که چه نامه سیاهی دارند؛ می‌فهمند که آنچه می‌گویند سرا پا دروغ است، اما به

۱. جمع خیر، دانایان

۲. سوره مبارکه مائده/ آیه ۱۸

مردم این جور وانمود می‌کنند که بندگان خوب خدا و مطیعان و عابدان پروردگارند. اینها درمقابل مردم حق‌پرستِ واقعی باید ممتاز بشوند، باید مشخص بشوند. این است که اینجا خدای متعال، در مقام بیان اطاعت و لزوم آن برای مؤمنان، این جور می‌گوید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ﴾ اطاعت کنید خدا را و پیامبر را. اگر نمی‌گفت پیامبر را، دشمنان پیامبر هم می‌گفتند ما مطیع خداییم؛ لذا بایستی مشخص بشود که اطاعت خدا یعنی چه. آن کسانی که خود را بنده خدا می‌دانند، اما بنده فرمان خدا نیستند، عمل به قانون نمی‌کنند، ملتزم به لوازم این بندگی نیستند، اینها چطور می‌توانند بگویند ما بنده خداییم؟ ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ﴾ اطاعت کنید خدا را و رسول را، ﴿لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ شاید مورد رحم پروردگار قرار گیرید.

رحم خدا یعنی چه؟ مورد رحم خدا قرار گرفتن یعنی چه؟ اینجا یک مقایسه‌ای بکنید بین بیان قرآن و پندار عامیانه ما. ما می‌گوییم که اگر گناهکاریم، اگر نافرمانی خدا کردیم، اگر به واجبات و تعهدات و تکالیف عمل نکردیم، اگر چنانچه از منطقه‌های ممنوعه پروردگار یا عقب نکشیدیم؛ فقط یک امیدواری داریم، آن چیست؟ آن رحم خداست. خدا با رحمتش با ما عمل کند، خدا ما را رحم کند، این داعیه و حرف ماست؛ یعنی حرف معمول اجتماع ما و مردم ما این است. رحمت خدا را برای کجا می‌دانیم؟ برای آنجا که عمل نکردیم. در صورتی که نافرمانی

کردیم، در صورتی که منطقه ممنوعه خدا را زیر پا لگدکوب کردیم، مسئولیت و تعهد الهی را ملاحظه نداشتیم؛ در یک چنین صورت‌هایی می‌گوییم: ما که عمل نداریم، مگر خدا رحمان کند. رحم را، رحم خدا را، رحمت پروردگار را، رقیب عمل کردن و جایگزین عمل کردن می‌دانیم. آیه قرآن به عکس است؛ می‌گوید عمل کنید، اطاعت کنید، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید. رحمت خدا آن وقتی است که یک ملتی به مسئولیتش عمل کند. خدا آن وقتی به مردمی رحم می‌کند که او را اطاعت کنند، تکالیف خود را انجام بدهند. هفتصد میلیون مسلمان بنشینند به انتظار ابر رحمت پروردگاری که بر سرشان ببارد، آن وقت راه‌ها را باز کنند تا دزدان ناموس و غارتگران دین بیایند همه چیزشان را ببرند؛ به امید رحمت خدا بنشینند؟ پس بگو بنشینند حالا!

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ اطاعت کنید خدا را و رسول را، پیامبر را، شاید مورد رحمت قرار بگیرید. یعنی چه اطاعت کنید خدا را؟ اطاعت خدا به چیست؟ به اینکه تمام تکالیف و حجت‌های الهی را بر دشمنان حمل کنیم؛ آنچه را که بر عهده ما نهاده شده است، انجام بدهیم. به قول آیه شریفه قرآن می‌فرماید: مؤمنین آن کسانی هستند که وقتی میان آنان مشاجره‌ای به وقوع می‌پیوندد، به تو ای پیامبر رجوع می‌کنند، مراجعه می‌کنند و چون تو حکمی صادر کردی، ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ﴾ دستوری که تو صادر کردی، کمترین غبار کدورتی هم بر روح

آنها و دل آنها بر جای نمی‌گذارد، **﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾** تسلیم فرمان
توانند. مؤمن واقعی این جور است. اگر این جور بود یک ملتی، یک امتی،
اگر یک عده جمعیت به این صورت تحت فرمان خدا قرار گرفتند، آن وقت
است که رحمت پروردگار و لطف بی‌نهایت او شامل حال آنان خواهد شد،
آن وقت است که یک امت به آقایی می‌رسد، آن وقت است که یک ملت
به رشد انسانی می‌رسد، آن وقت است که اسارت‌ها و زنجیرها از دست و
پای او باز می‌شود، آن وقت است که رحمت الهی شامل حال او می‌شود.
﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ اطاعت کنید خدا را و پیامبر را، باشد
که مورد رحمت پروردگار قرار گیرید.

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾، میدان مسابقه است اینجا، میدان پیشی‌گیری
و مسارعه است. پیشی بجوید، سبقت بجوید **﴿إِلَى مَغْفِرَةٍ﴾** به سوی مغفرتی
﴿مِنْ رَبِّكُمْ﴾ از سوی پروردگارتان **﴿وَجَنَّةٍ﴾** و بهشتی که **﴿عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾**
که به پهنای آسمان‌ها و زمین است، **﴿أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾** آماده شده
است برای باتقوایان. آنجا یک نشانه تقوا و یک نتیجه تقوا ذکر شد، اینجا
نشانه‌های تقوا پی‌درپی ذکر خواهد شد.

ای انسانی که برای یک وجب زمین و یک مقدار آب و گل در فلان
منطقه عالم، حاضری سبقت بگیری، حاضری دیگران را عقب بگذاری،
حاضری تمام قوا و نیروهایت را به کار بزنی، استخدام کنی، تا بتوانی در
مزایده فلان زمین، در به‌دست آوردن فلان سرمایه، در تصرف کردن فلان

مغازه، در گرفتن فلان گوشه فلان مملکت، در دایرکردن فلان کمپانی در فلان منطقه عالم، در تحصیل امتیازات مادی هرچه بیشتر؛ برای اینها حاضری مسابقه بدهی، سرعت بگیری، دیگران را عقب بگذاری، اگرچه شرافت‌ها و فضیلت‌ها را هم زیر پا گذاشته باشی، ای انسان! به تو نمی‌گویند سرعت مگیر، به تو نمی‌گویند در خانه بخواب، نیروهایت را به کار مزن؛ آن کسی که به نام دین به تو این سخن را می‌گوید، دروغ می‌گوید و نمی‌داند. دین نمی‌گوید نیروهایت را متوقف بگذار، دین می‌گوید سرعت بگیر هرچه بیشتر، مسابقه بده هرچه زیادتر، اما به‌سوی چه؟ به‌سوی چیزی که شایسته توست، نه به‌سوی یک وجب آب و گل، نه به‌سوی فلان مبلغ ناچیز، نه به‌سوی زندگی مادی دنیا که هرچه باشد، برای تو کوچک و کم است. ای انسان بزرگ! به‌سوی چیزی که با عظمت تو، با مقام تو سازگار باشد - که انسان عالی‌ترین موجودات این جهان است، بزرگ‌ترین عظمت‌های وجود، بعد از پروردگار، در همین کالبد کوچک و محدود است - ای انسان بزرگ، سرعت بگیر، مسابقه بده، اما به‌سوی چه؟ **﴿إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكَم وَجَنَّةٍ﴾**. سرعت به‌سوی مغفرت پروردگار باشد، به‌سوی آن بهشت برین الهی باشد که همه آسمان‌ها درمقابل آن کوچکند، همه زمین در برابر آن اندک است. یعنی چه؟ دقت کنید در تعبیرات قرآنی تا خوب بفهمید. قرآن می‌گوید، تو اگر می‌خواهی همت به چیزی بگماری، برای تو زمین و آسمان، اندک و ناچیز است، همت به چیزی بالاتر از اینها بگمار. ای انسان بزرگ! مغفرت برای تو مهم است؛ از

همه چیز بالاتر مغفرت است و پس از مغفرت آن چیزی که ارزش و عظمتش از آسمان‌ها و زمین بالاتر است.

مغفرت یعنی چه؟ ما دیدیم؛ به فلانی گفتیم آقا معذرت می‌خواهم، یک دشنامی به شما دادم، من را ببخشید. او هم با ناز و کبری، یا با خوش اخلاقی و لطفی، به هر صورتی، گفت خیلی خب صرف نظر کردیم. فلان‌جا فلان جنایت غیر عمدی انجام گرفته، آدم اطراف آن کسی که صاحب حق است، با التماس و درخواست و آقا ببخشید، آقا لطف کنید، او هم می‌گوید خیلی خب، شما را بخشیدم. در فلان اداره دولتی و حکومتی، فلان قدر مالیات برای تو، برطبق چه حسابی، درست یا نادرست بریده‌اند. شما رفتی احترامی کردی، تملّقی گفتی، دوجمله‌ای گفتی، کسی را با خودت بردی، نامه‌ای، توصیه‌ای، تلفنی؛ گفتند خیلی خب، فلان قدرش را به شما بخشیدیم. این بخشش‌ها را که ما دیدیم، خیال کردیم غفران الهی هم از قبیل این بخشش‌هاست. فلان کس ظلم کرده، جنایت کرده، گناه کرده، در زمین فساد آفریده و برانگیخته، مستوجب عذاب خداست؛ بعد روز قیامت به خاطر قطره اشکی که او داشته است یا توجه و توسلی که او کرده است، خدا بگوید خیلی خب، حالا که این جور شد ما هم از سر خطایای تو گذشتیم، تو را بخشیدیم. مغفرت خدا این است؟ **﴿سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ﴾**، این را می‌گوید؟ نه.

درباره معنای غفران هم بنده زیاد صحبت کردم. اینی که می‌گویم صحبت کردم، برای این است که شما برادران که غالباً در بحث‌های ما بودید،

برگردید به حافظه‌تان، آنچه را که گفتیم، از خفایا و زوایای حافظه بیرون بیاورید. غفران یعنی التیام‌دادن و پُرکردن یک خلأ. بدن شما یک جراحی برمی‌دارد؛ این ران، این بازو، یک جراحی عمیقی برمی‌دارد، این لای گوشت از هم باز می‌شود؛ اینجا مرهمی به شما می‌دهند، دارویی می‌گذارید، ویتامینی مصرف می‌کنید، آمپولی می‌زنید؛ تا این می‌جوشد، تا این می‌تراود و می‌زاید، تا بالاخره همجنس خود را، آن گوشت بدن، آن ماهیچه بدن، هم‌سنخ خود را کنار خود به وجود می‌آورد. تشکیلات بدن شما کار می‌کند، این زخم پُر می‌شود، التیام پیدا می‌کند. این التیام پیدا کردن یک زخم را، یک جراحی را، در نظرتان نگه بدارید، تا تشبیهش کنم و تمثیل کنم به غفران؛ ببینید غفران چه جوری است.

روح شما اگر در مقام تمثیل، مانند جسمی باشد، هر گناهی که انجام می‌دهید، ضربتی بر روح وارد می‌کند و زخمی به وجود می‌آورد. چرا آقا؟ چرا می‌گوییم گناه ضربت بر روح است؟ برای خاطر اینکه روح باید تعالی پیدا کند و گناه، هر آن چیزی است که روح انسانی را یک گام از تعالی و تکامل مورد نظرش باز می‌دارد. در مقام مثل و تشبیه، می‌شود همین زخم زدن، همین شکاف را بر پیکره روح تو به وجود آوردن. این گناه که انجام شد، این نقیصه شکل گرفت. شما مال مردم خوردید خدای نخواسته، آنی که شُرب خمر کرد، آنی که ربا خورد، آنی که زنا کرد، آنی که دروغ گفت، آنی که افترا گفت، با هریک از این کارها، یک شکافی به روحش، به پیکره

روانش وارد آمد، این روح او زخمی شد، ناقص شد، از کمال که غایة الآمال^۱ است دور افتاد؛ این گناه حالا باید مغفرت پیدا کند.

غفران یعنی چه؟ غفران یعنی این خلأ، این کمبود روح، این زخمِ روان، این نقیصه‌ای که در نفس او به وجود آمده است، این برطرف شود، این را می‌گویند غفران. چه جوری برطرف می‌شود؟ چه جوری برطرف می‌شود آن نقیصه‌ای که در روح تو از سوی گناه به وجود آمده؟ با جبران کردن. آن کسی که با یک گناهی جان خود را از اوج انسانیت و تکامل و نقطه پرواز انسانی یک قدری منحط^۲ کرده و دور انداخته، آن وقتی این عقب‌ماندگی‌اش جبران شده است که یک مقداری برود بالا.

یک مثال دیگر بزنم. سوار ماشین شدید، دارید می‌روید سر پنجاه فرسخی. اگر این ماشین در راه توقف کرد، شما چه شدید؟ عقب افتادی. جبران این عقب‌ماندگی به چیست؟ به اینکه یک خُرده تندتر بروید، یک خُرده بی‌وقفه‌تر بروید، یک مقدار از استراحت، بیشتر صرف‌نظر کنید تا در وقت معین به نقطه مورد نظر برسید. وَاَلَّا بِا نَشَسْتَن اَنجَا و گفتن که خدایا من غلط کردم، یک ساعت پیش اینجا در قهوه‌خانه لمیدم و دیر حرکت کردم، خدایا اشتباه کردم، خدایا غلط کردم؛ این کاری از پیش نمی‌برد. حالا بالاخره غلط انجام گرفت، زودتر حرکت کن، تندتر برو تا این توقف و تأخیر یک ساعته را جبران کرده باشی. مغفرت الهی این جوری است.

۱. نهایت آرزو

۲. (حطط) انحطاط یابنده، پست‌شونده

خدای متعال نمی‌گوید چون تو گناه کردی، حالا هرچه کار نیک بکنی، ما آن گناه را اصلاً از بین نخواهیم برد، لج نمی‌کند خدا. ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ﴾^۱ ما لجباز نیستیم، ما غفاریم. آن گناه‌هایی که انجام گرفت، آن اشتباهاتی که به‌وجود آمد، ما حاضریم از آن اشتباهات صرف‌نظر کنیم، در صورتی که جبران بشود. نمی‌گوییم چون شما یک روزی اشتباه کردید، حالا صد برابر مجاهدت کردید، مجاهدت شما به‌خاطر اشتباه شما هیچ، نه؛ ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ﴾ ما غفاریم، ما خلأها را پر می‌کنیم، زخم‌ها را التیام می‌دهیم، اما برای چه کسی؟ ﴿لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾^۲، من بخشنده‌ام برای آن که توبه کند. توبه کند یعنی چه؟ یعنی برگردد. راه تکامل شما از اینجا بود، شما باید این طرفی می‌رفتید؛ حاضریم شما را ببخشیم، کی؟ وقتی بروید به‌طرف تکامل، مجدداً به راه درست برگردید. ﴿لِمَنْ تَابَ﴾ توبه کند، یعنی برگردد. توبه یعنی برگشتن. ایمان خود را قوی کند، عمل صالح کند. عمل! نباید از عمل غافل بود و به سخن گفتن و دل‌خوش‌داشتن خود بسنده کرد.

بنابراین مغفرت یعنی پرکردن آن خلأهایی که زخم‌های روح انسانند، با پرکردن آنها انسان به کمال می‌رسد. این، شایسته است که انسان در راهش کوشش کند، مسابقه بدهد، سرعت بگیرد. مغفرت خیلی مهم

۱. سوره مبارکه طه / آیه ۸۲

۲. به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست ره‌سپار شود.

است. مغفرت این نیست که خدای متعال بی حساب، از روی دلبخواه، یک کسی را مورد لطف بی جایی قرار بدهد، بدون اینکه خود او کوششی در راه این لطف الهی کرده باشد. ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ سرعت بگیرید به سوی مغفرتی از پروردگارتان، ﴿وَجَنَّةٍ﴾ و بهشتی، ﴿عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ که پهنا و گستردگی آن به قدر آسمان‌ها و زمین است، ﴿أَعَدَّتْ﴾ آماده شده است، ﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾ برای متقیان.

این جمله معروفی که می‌گویند: آقا شما اهل بهشتید و به بهشت خواهید رفت، اگر ان شاء الله راهتان بدهند، این بسیار حرف به جایی است. ما همه آرزومند بهشتیم، همه در دعاها بهشت را طلب می‌کنیم؛ گاهی طلب بهشت تنها هم ما را قانع نمی‌کند، دانه‌دانه خصوصیات آن را هم در دعا می‌آوریم؛ از حورالعینش^۱ و از غذای خوش و از لحم طیرش^۲ و غیروذلك، در دعاهایمان ردیف می‌کنیم. اما خود خدا می‌گوید ما این بهشت را برای مردم باتقوا آماده کردیم، این سفره را برای یک عده مردم خاصی انداختیم، آنها باید بیایند سر این سفره بنشینند و وارد این منطقه بشوند. آنها کی هستند؟ باتقویان.

باتقوا کیست؟ ﴿أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ آماده شده است برای متقیان. (ترجمه‌ها

۱. زنان بهشتی، برگرفته از آیات قرآن، از جمله آیه ۵۴ سوره مبارکه دخان ﴿...وَزَوْجَانَهُم بِحُورٍ عِينٍ﴾، و همسران بهشتی را به ازدواج آنها درمی‌آوریم.

۲. گوشت پرنده، اشاره دارد به آیه ۲۱ سوره مبارکه واقعه ﴿وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ﴾، و هر گوشت پرنده‌ای که میل داشته باشند.

را درست دقت کنید که الآن وقتی قاری عزیزمان آمدند اینجا آیات را بخوانند، هر کلمه‌ای را که من مخصوصاً تکیه کردم برای اینکه در ذهنتان باشد، در حین تلاوت، فوراً به معانی کلمات برگردید. ﴿أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ آماده شده است برای باتقویان. چه کسانی هستند باتقویان؟ ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾^۱ آن کسانی که انفاق می‌کنند در خوشی و ناخوشی. این یک شرط باتقوا بودن است، انفاق کردن. انفاق را هم باز چندبار تا حالا معنا کردم. عیبی ندارد اینها را تکرار کنیم. چون اینها حرف‌هایی است که غالباً تازه‌تازه به گوش شما می‌رسد، هرچه تکرار بشود، بیشتر در دل می‌ماند و چه بهتر. انفاق با خرج کردن فرق دارد. خرج کردن یعنی اینکه انسان یک پولی را خرج کند. انفاق خرج کردن است، اما نه هر خرج کردنی. انفاق آن خرج کردنی را می‌گویند که با آن، یک خلئی پر بشود، یک نیاز راستینی برآورده بشود. کجایند آن کسانی که میلیون‌ها خرج می‌کنند، به‌ظاهر هم برای کارهای نیک خرج می‌کنند، تا از زبان قرآن به آنها بگوییم که بدبخت‌ترین مردمند، زیرا کارشان انفاق نیست. ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً﴾^۲ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيْمُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً^۳. این پول‌هایی که خرج می‌شود، این زر

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیات ۱۳۴ تا ۱۳۶

۲. سوره مبارکه کهف / آیات ۱۰۳ و ۱۰۴: بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟ * آنان کسانی هستند که کوشش ایشان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند کار خوب انجام می‌دهند.

و زیورهایی که بر پیکر گرسنه یک عده مردم آویخته می‌شود، این پیرایه‌های زیادی و دروغین؛ اینها انفاق نیست، چرا؟ چون خلئی را پر نمی‌کند.

آقا! اگر این پنج‌زار^۱ را شما دادید به کسی که صدتا پنج‌زاری و یک تومانی در جیبش هست، صدتای دیگر هم می‌تواند فراهم کند، این انفاق نیست؛ اگر دادی به آن آدمی که منتظر یک پنج‌زاری است تا یک نان سنگک بخرد و شکم خودش را پر کند، این انفاق است. البته نخواستم با این جمله بگویم آقایان بروند حالا هی پنج‌زاری بدهند به گرسنه‌ها و گداها که شکم‌هایشان را پر کنند، نه. گاهی پرکردن شکم گرسنه هم انفاق نیست، در یک شرایطی این‌جوری است. در آن شرایطی که فقر و گرسنگی مانند گیاه هرزه‌ای، بی‌حساب دارد بر روی زمین‌ها می‌رُوید، آنجا پرکردن شکم یک گرسنه مثل قیچی کردن پیکره بالای یک دانه علف هرزه است. در صحرا علف هرزه چقدر قیمت دارد؟ بالاخره از جلوی چشم، یک گیاه هرزه کم می‌شود، اما چقدر این کار اساسی است؟ چقدر جالب است این کار؟ خیلی کم و ناچیز. بنابراین انفاق آن چیزی است که یک خلئی را پر می‌کند. یک نیازی را برآورده می‌کند. آن ملتی که امروز به یک چیزی احتیاج دارد، مانند آب و هوا، اگر در غیر آن چیز، به آن ملت کمک کردی، اینجا انفاق نکردی، پول حرام کردن انجام دادی. پس انفاق کار همه کس نیست، انفاق کار مردمان باهوش است. آنهایی که خلأها

۱. پنج ریال

و نیازها را می‌فهمند و حاضر می‌شوند به‌جا آن خلأها و نیازها را پر کنند. انفاق خیلی مهم است. **«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»**، یکی از نشانه‌های باتقواها این است، انفاق می‌کنند در خوشی و ناخوشی.

«وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» و فروبرندگان خشم. فروبرندگان خشم یعنی چه؟ یعنی بر اساس احساسات کار نمی‌کنند، همه‌جا عقل. اما گاهی عقل هم با خشم‌های درست همراه است، نمی‌بینید در قرآن می‌گوید: **«أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»** ۱. اینی که می‌گویند **«وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»**، معنایش این نیست که شما خیال کنید می‌خواهیم بگوییم خشم یک ملت، خشم یک انسان، خشم یک جامعه، علیه آن کسانی که باید بر آنان خشم گرفت، نیست و نابود باد، نه. قرآن هم نمی‌گوید که این خشم‌ها را فرو بخورید، می‌گوید بر اساس خشم، کاری انجام ندهید. **«وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»** کظم‌کنندگان، فروبرندگان. نه فراموش‌کنندگان؛ فروبرندگان غیظ و خشم. که وقتی خشم فرونشست، انسان می‌تواند با عقل، با درک، آنچه را که شایسته است انجام بدهد.

«وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» گذرندگان از مردم، عفوکنندگان از خطاهای مردم. از اشتباهات مردم، از خطاهای مردم، از گناهان مردم، از لغزش‌های مردم باید گذشت، باید صرف‌نظر کرد. از آن گناهی نباید صرف‌نظر کرد که لغزش نبوده است. خدا هم از یک‌چنین گناهی مشکل صرف‌نظر بکند. از آن عملِ خلافی نباید صرف‌نظر کرد که از روی تعمد و عناد انجام گرفته

۱. سوره مبارکه فتح / آیه ۲۹

است، اما لغزش‌ها، قصورها که در کار عامه مردم فراوان هست، قابل گذشتن و عفو کردن است. **﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾** و خدا دوست می‌دارد مردمان احسان‌کننده را.

از دیگر نشانه‌های باتقواها چیست؟ **﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾** آن کسانی که چون گناه بزرگی انجام دهند، یا بر خویشتن ستم کنند، **﴿أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾** بر نفس‌های خود ظلم روا بدارند، **﴿ذَكَرُوا اللَّهَ﴾** فوراً به یاد خدا بیفتند. در وادی غفلت، زیر سرپوش غفلت، دیر نپایند. یک آیه خیلی عجیبی هست در قرآن، در زمینه تذکر پیدا کردن؛ **﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾**، این هم برای باتقواهاست اتفاقاً، **﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا﴾** وقتی یک گروه شیطان - با آن معنای وسیعی که شیطان دارد - وقتی یک گروهی شیطان و شیطان‌صفت او را احاطه می‌کنند تا گمراه کنند، تا از راه به‌در ببرند، تا او را به فراموشی بیندازند، **﴿ذَكَرُوا اللَّهَ﴾** فوراً به یاد خدا بیفتد انسان. یاد خدا یک چنین چیزی است. یاد خدا حربه‌ای است در دست ما علیه شیطان‌ها، یاد خدا ریسمانی است در اختیار ما، برای نجات از ورطه‌ای که دشمنان هوشیاری ما، در برابر ما به‌وجود آورده‌اند. یاد خدا خیلی چیز ارزشمند و قیمتی است.

﴿ذَكَرُوا اللَّهَ﴾، چون کار خلافی بکنند یا بر خویشتن ظلم بکنند، خدا را به یاد می‌آورند. **﴿فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾** پس طلب غفران و مغفرت می‌کنند برای

گناهانشان، در جستجو می‌آیند که این گناه، این خلأ التیام پیدا کند، اما همین هم بدون کمک پروردگار ممکن نیست. **﴿وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾** و چه کسی غفران و مغفرت می‌بخشد گناهان را به جز خدا؟ تلاش از تو و حرکت از تو، و برکت از خدا؛ تلاش و کوشش از ما، و قبول از خدای ما. پس تلاش را از پرونده خودمان، حق نداریم حذف کنیم. **﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾** بر آنچه که می‌دانند گناه است، اصراری نوزند. **﴿أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾** این چنین کسانی که از تلاش و کوشش باز نمی‌ایستند، استغفار می‌کنند برای گناهان، اصرار نمی‌ورزند در راه خطا و خلاف؛ این چنین آدم‌هایی پاداششان مغفرت از سوی پروردگارشان است. **﴿وَجَنَّتْ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾** و بهشت‌هایی که در زیر آن نهرها جاری‌ست، **﴿خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾** در آن جاودانه‌اند و چه نیکو پاداش عمل‌کنندگان است. باز اینجا می‌گویند پاداش عمل‌کنندگان، **﴿أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾**. مسئله عمل یکی از مسائل بسیار مهم است.

(در این سلسله معارف اسلامی که ان‌شاءالله در بحث‌های قرآنی و در این تلاوت‌ها، به ترتیب تا آخر ماه رمضان در نظر دارم که مرتباً بیان کنیم و عرض بکنیم، یکی‌اش اختصاص پیدا می‌کند به همین مسئله عمل.)

ایمان

تلاش و حرکت آدمی - که فلسفه‌ی بودن اوست - نقطه‌ی آغاز و سکوی پرشی دارد . . و آن ایمان است .

ایمان یعنی باور ، پذیرش و پایبندی به آنچه برای آن و در راه آن به تلاش و جدو جهد است و به راهی که وی را به آن سرمنزل می‌رساند و . . بالاخره ، به خود این تلاش و حرکت . .

بدون ایمان ، هر حرکت و پویایی ناپایدار و بیفرجام است و هر پویندگی دلمرده و بی‌نشاط و سرانجام ، خموش و راکد و بیحرکت . .
تکیه‌ی قرآن بر روی «ایمان» و «مؤمن» و معرفی این خصلت به‌عنوان برترین ارزشها و سرآمدترین خصلت‌های انسان ، از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد .
به فهرست ارزشهای طراز اول اسلامی در آیه‌ی زیر و به پایگاه ایمان - که در رأس آن همه به حساب آمده - بنگریم و ببیندیشیم :

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ

نیکوئی آن نیست که چهره به سمت خاور و باختر بگردانید .
نیکو آنکس است که :

أَمَّنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَاللَّيْثَةِ
وَالْكَآبِ وَالنَّبِيِّ

به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ، ایمان آورد .

* در کتابچه «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» که معظمله در پایان جلسات تنظیم کرده‌اند، این قسمت به جای جلسات «ایمان ۱» و «ایمان ۲» آورده شده است. برای مغفول واقع نشدن این محتوا، در پایان این جلسه تصویر صفحات آن کتاب آورده شده است. متن دیگر پلی‌کپی‌ها، با متن آمده در کتابچه تطابق دارد.

و مال را - با همه شیفتگی اش بدان -
به نزدیکان و یتیمان و افتادگان و در
راه ماندگان و ساکنان و بردگان عطا
کند .

وَأَنزَلَ الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ
وَفِي الرِّقَابِ

و نماز را به پا دارد .

وَأَقَامَ الصَّلَاةَ

و زکاة مال را پیردازد .

وَأَنزَلَ الزَّكَاةَ

و آنانکه چون پیمان بستند بر سر
پیمان خود ایستاده‌اند .

وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا

و آنانکه در سختی‌های زندگی
(تنگدستی و بیماری) و در میدان
نبرد ، پایدار و مقاوم‌اند .

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ
وَجِهِنِ الْبَأْسِ

اینه‌اند آنانکه (در داعیه‌ی طلب و
پویندگی) سخن به راستی و درستی
گفته‌اند .

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا

و هم اینه‌اند دارندگان تقوا .

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

(سوره‌ی بقره : ۱۷۷)

به همین جهت در پاسخ اهل کتاب که یهودی یا نصرانی شدن را تنها وسیله‌ی
رستگاری و راهیابی می‌دانستند ، قرآن ، ایمان گسترده‌ی اسلامی را مطرح می‌کند
و آنرا موجب راهیابی می‌شناسد :

بگوئید به خدا و به آئینی که برای ما
فرو فرستاده شده ایمان آورده ایم .

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا

و به آئینی که به ابراهیم و اسمعیل و
اسحاق و یعقوب و نوادگان، فرستاده
شده است .

وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن رَّبِّهِمْ وَاسْمِعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَ
يَعْقُوبَ وَالْإِسْبَاطَ

و به آنچه موسی و عیسی (از سوی
خدا) داده شده اند .

وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ

و به آنچه پیامبران از سوی
پروردگارشان داده شده اند .

وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ

میان آنان (از جهت پیامبری و اعزام
خدائی) هیچ تفاوتی نمی گذاریم .

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ

و ما تسلیم و فرمانبردار اوئیم .

وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

پس اگر ایمانی همانند ایمان شما
بیابند ، به حقیقت ، هدایت یافته اند .

فَإِن مَّن مِّنكُمْ مِّثْلَ مَا أُنتَرِبُوا فَقَدْ إِهْتَدَوْا

(بقره : ۱۲۵ - ۱۲۶)

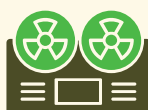
جلسه دوم

ایمان (۲)

جمعه ۲۹ شهریور ۱۳۵۳

۳ رمضان المبارک ۱۳۹۴

صحبہ



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ
وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ ﴿٢﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٣﴾ سورة مبارکه انفال

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾^۱ از تو می‌پرسند - ای پیامبر - در مورد انفال، سؤال می‌کنند که انفال برای کیست و حق کیست. انفال را مختصراً می‌توان به این صورت ترجمه کرد؛ انفال یعنی ثروت‌هایی که به عموم مسلمانان متعلق است. یک نمونه مثلاً درآمدهایی است که در جنگ نصیب مسلمانان می‌شود، نه هر درآمدی، درآمدهای خاصی. یک نمونه از انفال، معادن است، این ثروت‌های زیرزمینی. یک نمونه از انفال این جنگل‌هاست. یک نمونه از انفال این دشت‌ها و مرتع‌های عظیمی است که در گوشه و کنار و بر سر کوه‌ها قرار دارد. انفال به‌طور خلاصه، آن ثروت‌هایی را می‌گویند که متعلق به یک فرد خاص یا به یک جمع خاص نیست،

۱. سوره مبارکه انفال / آیه ۱

در اختیار همگان است، از آن تمامی ملت است. یک نمونه‌اش البته همان طوری که عرض شد، غنائم خاصی است که در جنگ‌ها نصیب سلحشوران لشکر مسلمان می‌شود. اول باری که این مسئله برای مسلمانان مطرح شد در جنگ بدر بود گویا، مسلمان‌ها با همدیگر بحث می‌کردند که این غنیمت‌ها از آن کیست؟ میان آنها اختلاف به وجود آمد، به پیغمبر اکرم مراجعه کردند، از آن حضرت سؤال کردند، آیه قرآن پاسخ را به پیامبر خود الهام می‌دهد. **﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾** انفال از آن خدا و از آن پیامبر است. از آن خدا یعنی چه؟ یعنی برای یک عده معینی از بندگان خدا نیست. آنچه مال خداست، آنچه که باید نام مال خدا به روی آن گذاشت، این درحقیقت آن چیزی است که باید صرف بشود در اهداف الهی. مال خدا، پیدا است که برای مصالح خدا خرج نمی‌شود، خدای متعال آن چنانی ندارد، نیازی ندارد، حاجتی ندارد که مال او برای رفع آن نیاز مصرف بشود. آنچه مال خداست، درحقیقت مال بندگان خداست. باید در راه مصالحی که خدای متعال معین کرده است، صرف و خرج بشود. پس مال الله، انفال از آن خدا هست، به این معناست.

﴿وَالرَّسُولِ﴾، یعنی چه؟ از آن رسول است، یعنی چه؟ مگر رسول یک قطبی درمقابل خداست؟ نه. هرکسی ممکن است به خودش حق بدهد که در مال خدا تصرف کند. همه ممکن است بگویند این مال خداست، ما هم بنده خداییم، و به این نام ظاهرپسند خوش‌ظاهر، با این نام عامیانه جاذب، که این مال، مال خداست، ما هم بنده خدا هستیم؛ این مال عمومی را

در مصارف شخصی خودشان مصرف نمایند؛ یک چنین چیزی ممکن است. بنابراین مالِ خدا، اگرچه باید به مصالحِ عموم مسلمانان و بندگان واقعی خدا برسد، اما به مصلحت عموم رسیدن، به این معنا نیست که بَلِّبْشُوا^۱ باشد، هرکه هرچه دلش خواست مصرف بکند. لازم است یک مرکزیتی باشد، یک دست قدرتمندی باشد که نماینده خدا و قیّم امور مردم محسوب بشود؛ او کیست؟ او رسول است. رسول در اینجا به عنوان رسالت و نبوت مطرح نیست، به عنوان حکومت الهی مطرح است. یعنی وقتی که رسول از دنیا رفت، امام همه کاره انفال است. امام یعنی حاکم الهی. در روزگاری که امام معصوم بر مردم حکومت نمی کند، آن کسی که از سوی خدا می تواند و می باید بر مردم حکومت بکند، او همه کاره انفال و ثروت های عمومی می شود.

به هر صورت، اگرچه این ثروت ها عمومی است، یعنی معدن ها از آن همگان است، جنگل ها و نیزارها برای همه است، مرتع ها برای همه است، غنیمت هایی که از دشمن به دست می آید، برای همه است؛ صوافی الملوک^۲ برای همه است، از این قبیل موارد و مصادیقی که برای انفال ذکر شده؛ اگرچه برای همگان است، اما بالاخره باید در اختیار یک

۱. هرج و مرج، شلوغی ای که در آن کسی به فکر کسی نباشد.

۲. (ص ف و) نوعی از غنائم شامل اشیای گرانبها و قیمتی پادشاهان - اموال منقول - که در جنگ ها نصیب مسلمانان می شود. این کلمه را در مقابل قطایع الملوک، زمین ها و اموال غیر منقول پادشاهان به کار می برند.

قدرتمندِ الهی که همان حاکم اسلامی است، قرار داشته باشد. آن کیست؟ در زمان وجود پیغمبر، رسول الله، پس از او امام معصوم، اگر امام معصوم نباشد، امام عادل الهی؛ آن کسی که زمام حکومت اسلامی باید در دست او باشد، او مسلط به امر انفال است. این قسمت اول آیه که البته مورد بحث ما این قسمت از آیه نبود.

بعد از آنی که مصرف انفال را معین می کند، می فرماید: **﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾**. اگر مؤمن هستید، این سه کار را انجام بدهید: اولاً تقوای خدا پیشه کنید، **﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾** پس از خدا پروا بدارید. در ترجمه فارسی ناگزیرانه ای که ما کردیم در این ورقه؛^۱ **﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾** پس از خدا پروا بدارید؛ این یک. **﴿وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾** فی مابین خود را اصلاح کنید. اختلافات را در میان خود از میان بردارید. به سود حقیقت، آن کسانی که سخنی غیر حقیقت می گویند، از سخن خود دست بکشند، اختلافات را از میان خود بردارید. **﴿وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾** میان خود را اصلاح کنید، بر سر چیزهای جزئی به جان هم نیفتید، بهانه برای به جان یکدیگر افتادن نجوید. خاصیت یک عده مردمی که جنگشان می آید با دوستان و با دشمنان، همین است که دنبال بهانه های کوچک برای جنگیدن و دعوا کردن و ایجاد اختلاف می گردند. نصیحت خدا و رسول به این گونه مردم این است که به جای آنکه برای جنگیدن با دوستان بهانه بجوید، برای جنگیدن با دشمنان بهانه ها را پنهان نکنید.

۱. به پلی کپی انتهای جلسه مراجعه فرمایید.

اگر اهل جنگی، با دشمن بجنگ، با برادر چرا؟ با دوست چرا؟
﴿وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾. این دوتا توصیه بزرگ، توصیه سوم یک مطلبی
 است که کلی است و شامل همه کارهای نیک و اجتناب از همه کارهای
 بد می‌شود، **﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾** و اطاعت کنید، فرمان ببرید خدا را و
 پیامبرش را، **﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾** اگر شما مؤمنید.

مسئله ایمان، این گزوش قلبی، وابستگی فکری و اعتقادی و روانی به
 یک مطلب، به یک شخص، به یک قطب و به یک مرکز، که نامش ایمان
 است، تنها به همین خلاصه نمی‌شود که در قلب، انسان این گزوش و
 گرایش و گرویدگی را داشته باشد. آن وقتی ایمان به صورت راستین در
 کسی وجود دارد که برطبق آن ایمان عمل کند. آن وقتی کسی می‌تواند
 ادعا کند مؤمن واقعی‌ست، که به لوازم ایمان و تعهدات ایمان پایبند
 باشد. آن وقتی کسی می‌تواند بگوید من به خدا مؤمن و معتقدم، که
 زندگی او و متن واقعیت وجود او، با آن کسی که منکر خداست، تفاوتی
 داشته باشد. آن کسی که امروز منکر خداست، عملش با عمل آن کسانی که
 مدعی خدایند چه تفاوتی دارد؟ هر دو ظلم می‌کنند. هر دو در مادیات
 تا خرخره غرق شدند. هر دو برای این چند صباح زندگی، چند روز دیگر
 بیشتر نفس‌زدن و دو لقمه‌ای خوردن و فضا را متعفن کردن، برای دو
 صباح بیشتر راحت زیستن، حاضرند همه فضیلت‌ها را زیر پا بگذارند.
 منتها این یکی صاف می‌گوید من به خدا معتقد نیستم، آن دیگری
 مدعی است که به خدا معتقد است. این چه جور ایمانی است؟ آیه قرآن

در اینجا صریح است. اینجا دیگر حساب استدلال‌های عقلی نیست که شبهه بردارد؛ باید این کارها را انجام بدهید، اگر مؤمنید. و یکی از این کارها، «**أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ**» است. خدا و پیامبر را اطاعت کنید، دنبال فرمان آنها راه بیفتید.

فرمان خدا چیست؟ هرچه هست، بدیهی است که خدا در مورد مال آدمی، در مورد جان آدمی، در مورد عمر آدمی، در مورد روابط انسان با سایر انسان‌ها، در مورد روابط انسان با خدا، در مورد روابط انسان با حیوانات و حتی با گیاهان، تعهدها، مسئولیت‌ها، تکلیف‌ها، وظیفه‌هایی معین کرده است. در این‌هم اگر خدا را اطاعت کردید، می‌توانید بگویید ما مؤمنیم، و الا ایمان به‌صرف اینکه قلب انسان و دل انسان به یک قطبی وابسته است، اما شعاع این وابستگی در عمل، در دست، در زبان، در پا و در اعضا و جوارح دیگر منعکس نیست، به درد نمی‌خورد؛ بلکه اصلاً نام ایمان از نظر اسلام برای او صدق نمی‌کند، این منطق قرآن است. «**فَاتَّقُوا اللَّهَ**» پس از خدا پروا کنید، «**وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ**» فی‌مابین خود را اصلاح کنید، «**وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ**» خدا و رسولش را اطاعت کنید، «**إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**» اگر شما مؤمنید.

خب، به مناسبت نام مؤمن در پایان این آیه، آیه بعد درباره صفات مؤمنان و شرایط ایمان، باز ادامه سخن می‌دهد: «**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا** **ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**» ^۱ **الَّذِينَ**

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیات ۳۲، ۱۳۲

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا؛ برای

مؤمن راستین، پنج خصلت در اینجا معین شده. ممکن است این پنج خصلت در گوینده و شنونده نباشد، اما اگر کسی در راه ایجاد این پنج خصلت در خود، تلاشی و فعالیتی بکند، باز در راه ایمان، در راه هدف ایمان و شایسته نام مؤمن هست. مؤمن راستین آن کسی است که این پنج صفت در او باشد.

اول: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ﴾ منحصراً مؤمنان، ﴿الَّذِينَ﴾ آن کسانی هستند که ﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ﴾ چون یاد شود خدا، ﴿وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾ به بیم آید دل‌هایشان. یعنی چه به بیم بیاید؟ ترسیدن از خدا به چه معناست؟ آیا ترسیدن یک گنه‌کار درمقابل قاضی است، یا نوع دیگر و لطیف‌تری است؟ ممکن است کسی بگوید من گناهی نکردم، از خدا هم نمی‌ترسم. بله، ترسیدن گنه‌کار درمقابل قاضی و دادستان، آن کسی که باید آدم را مجازات کند، آن نوع ترس با نداشتن گناه، البته منتفی است؛ تا چه کسی باشد که بتواند مطمئن باشد که گناهی ندارد.

اما یک نوع ترس دیگر هست که آن ناشی از معرفت است. انسان درمقابل اشیای بزرگ، ذوات عظیم، حقیقت‌های باشکوه، قهراً احساس دهشت^۲ و حیرت می‌کند. خاصیت وجودی انسان این است، ترکیب روحی و جسمی انسان این را ایجاد می‌کند؛ درمقابل هرچیز با عظمتی، هر انسانی حالت

۱. سوره مبارکه انفال / آیات ۲ تا ۴

۲. دهش) سرگستگی، ترس

دهشتی را در خود احساس می‌کند. این حالت دهشت، نه از باب این است که از او می‌ترسد، ممکن است او هیچ ترسی نداشته باشد، به این معنا که تعرّضی^۱ بکند، ترس ناشی از گناه نیست اینجا؛ بلکه این دهشت و بیمناکی، ناشی از احساس عظمت او و احساس حقارتِ خویشتن درمقابل اوست. این چنین ترسی از خدا جا دارد، مطلوب است، لازم است، مفید است. آن کسی که درمقابل پروردگار، خود را کوچک و ناقص و حقیر می‌بیند و خدا را به تمام شئون امور خویش مسلط و مهیمن و مسیطر^۲ مشاهده می‌کند، این چنین انسانی سعی می‌کند جز از آن خط سیر مستقیمی که خدای عالم برای او معین کرده، از راه دیگری سیر نکند، حرکت نکند. این بزرگ‌ترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش است در یک انسان مسلمان و در یک جامعهٔ مُسَلِم.

اینی که می‌بینید امیرالمؤمنین در نیمه‌های شب، در شب‌های ماه رمضان، به خود می‌پیچد و اشک می‌ریزد؛ اینی که می‌بینید امام سجاد گاهی صیحه می‌زند؛ اینی که می‌بینید رسول‌الله، با همهٔ جلالت و عظمتش، وقتی دههٔ سوم ماه رمضان می‌آید، می‌گوید رختخواب مرا جمع کنید، بستری برای خود نمی‌گستراند؛ یعنی شب‌ها دیگر وقت خواب نیست، وقت عبادت است، وقت تضرّع است، وقت خضوع است درمقابل پروردگار؛ اینها را

۱. (عرض) دست درازی کردن

۲. (مهم) ایمن‌کننده، نگهبان، (س‌طر) حافظ و نگهبان، این کلمه با توجه به قواعد زبان عربی مصیطر هم نوشته می‌شود.

گمان مکن کارهای تصنعی است که انجام می‌گیرد. چقدر ناقص و ناآگاه است آن کسی که بگوید امام در دعای ابوحمزه می‌خواهد به مردم چیز یاد بدهد و خودش را نمی‌گوید. چقدر ناوارد و بی‌اطلاع از روح دعا و از کیفیت مناجات بندگان صالح با خداست، آن کسی که خیال می‌کند آن گریه و ناله و اشک امام علیه‌السلام برای آموزش دادن است. یعنی تصنعی گریه کرده‌اند تا تو و من یاد بگیریم؟ اشتباه است این. واقعاً اشک ریخته‌اند، چرا اشک ریخته‌اند؟ برای خاطر اینکه معرفتشان نسبت به خدا بیشتر است. در وجود مقدس پروردگار، عظمتی می‌بیند امیرالمؤمنین، که چشم‌های نزدیک‌بین من و شما نمی‌تواند این عظمت را ببیند. تو بزرگی و در آئینه کوچک ننمایی.^۱ این آئینه کوچک روح ما نمی‌تواند آن عظمت عجیب را در خود منعکس کند، اما آئینه روح امیرالمؤمنین چطور؟ او می‌تواند، او این عظمت را می‌فهمد، می‌گیرد، درک می‌کند و به همین دلیل است که آن جور به خود می‌پیچد و اشک می‌ریزد.

وقتی که یاد خدا به میان بیاید، آن حالت هیبت، آن حالت خشیت، آن احساس ترس و بیم، آن حالت رعبی که ناشی از احساس حقارت خود درمقابل عظمت خداست، بر دل مؤمن مسلط می‌شود، ﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾. خدا برای انسان از صورت بازیچه بیرون می‌آید، نام خدا از صورت یک ذکر اعتیادگونه خارج می‌شود. در مجلس یک نفر

۱. تو بزرگی و در آئینه کوچک ننمایی / نازم آن سر که چو گیسوی تو در پای تو ریزد (شهریار)

که می‌نشینند؛ یاالله، به‌عنوان یک جمله احترام‌آمیز؛ خمیازه که آدم می‌کشد، آخرش لاإله الاالله، با خستگی؛ از این حالت‌ها که نشانه بی‌اعتنایی و بی‌ادراکی و عدم حساسیت روان انسان درمقابل یاد خدا و نام خدا و عظمت خداست، از این صورت‌ها دیگر خارج می‌شود قلب یک انسان خداشناس و عظمت‌بین، کسی که ادراک می‌کند و احساس می‌کند عظمت پروردگار را. ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾ مؤمنان آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود، قلب آنها به وجل، به ترس و بیم و رعب، به احساس عظمت در پروردگار و حقارت در خود، قلب آنها از این احساس پُر می‌شود، این یک.

﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾. نشانه دیگر مؤمن این است که وقتی آیات خدا بر آنان فروخوانده می‌شود، یا خودشان می‌خوانند یا کس دیگری برای آنها این آیات را فرومی‌خواند، ایمانشان افزون می‌گردد، ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾. این ایمان مانند بذری در دل او، در روح او رُشد می‌کند، بزرگ می‌شود، مانند گیاهی بالا می‌آید، مانند درختی ساقه و ریشه‌اش ستبر می‌شود، آن‌چنانی که امکان ریشه‌کن کردن آن از میان می‌رود. ایمان به‌صورت یک آب راکد، در وجود یک مؤمن، معنی ندارد. آن کسانی که یک کلمه‌ای را در کودکی فراگرفته‌اند، بر اثر شک دوران بلوغ، آن یک کلمه از آن صلابت و از آن عظمت در روح اینها افتاد، کوچک شد، ناقص شد، ناچیز شد، یک نیمه‌ایمانی، یک نیمه‌حقیقتی در روحشان باقی

ماند، آن‌هم بر اثر پیش آمدن جریانات و حوادث گوناگون، مدام کاسته شد و کاسته شد؛ یک‌چنین ایمانی یک روزی هم از انسان به آسانی گرفته می‌شود. ایمان مُستودَع، ایمان عاریت، مؤمن این جواری نیست. مؤمن راستین، آن مؤمنی است که اگر یک کلمه از حقایق و معارف دینی و الهی در دل اوست، آن یک کلمه را با تدبر، با دقت‌نظر، با اندیشیدن، با هرچه نسبت به آن یک کلمه مساعد^۱، ایمان خود را زیادتر کردن، این ایمان را از زایل شدن نجات بدهد. مؤمن واقعی این است. از این آیه و از این جمله استفاده می‌کنیم که با تلاوت قرآن، ایمان انسان مؤمن باید زیاد بشود. و از این جمله اتخاذ سند می‌کنیم، دقت کنید از این کلام خدا اتخاذ سند می‌کنیم و به آن کسانی که می‌گویند قرآن را ترجمه نکنید، معنا نکنید، تفسیر نکنید که عقل ما نمی‌رسد، به آنها می‌گوییم اگر ما قرآن را نمی‌توانستیم بفهمیم، چگونه ایمان ما با خواندن قرآن زیاد می‌شود؟ پس پیداست، قرآن کتاب رمز نیست. قرآن کتابی است که باید آن را خواند به قصد فهمیدن، و فهمید به قصد افزون شدن و نیرومندتر شدن ایمان، «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا». این شرط دوم، خصلت دوم. دنباله آیه «وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، نشانه دیگر مؤمنین این است که بر پروردگار خود توکل و اتکاء می‌کنند. یعنی چه توکل می‌کنند؟ یعنی دست را روی دست می‌گذارند، می‌گویند خدا خودش درست کند؟ نه، معنای توکل این نیست. آن کسی که دست روی دست می‌گذارد درمقابل تکلیف‌ها و تعهدها

۱. (سعد) کمک‌دهنده، موافق

و مسئولیت‌ها، به‌جای اینکه نیروی خود را مسئول بدانند، معجزه‌ خدایی را مسئول فرض می‌کند؛ این‌چنین آدمی باید بداند که قرآن این عمل را رد کرده است، به‌صورت مشت محکمی بر دهان بنی‌اسرائیل که به موسی گفتند: ﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۱ تو و پروردگارت بروید، مشغول جنگ بشوید، با دشمن بستیزید، ما اینجا نشستیم - به تعبیر بنده کنار دیوار، زیر سایه - وقتی فتح کردید، ما را هم خبر کنید تا بیاییم. این را قرآن نفی می‌کند. این روش، روش بنی‌اسرائیلِ مطرودِ ملعونِ دور از جادهٔ انسانیتِ محروم از لذائذ دین و ایمان است، برای آنهاست، شایستهٔ مُسَلِم نیست. پس توکل به‌این‌معنا نیست. این حرفی که در بین مردم رایج شده - دارم می‌گویم تا همه بشنوند و همه بفهمند - اینی که رایج میان مردم است؛ می‌گویند: آقا، خدا خودش باید اصلاح بکند، از بندهٔ خدا کاری بر نمی‌آید؛ این غلط است. اگر از بندهٔ خدا کاری بر نمی‌آید، اگر برای از بین بردن و ریشه‌کن کردن فساد، ارادهٔ آدمی و نیروی آدمی به کار نمی‌آید، خدا انبیا را بسیج نمی‌کرد. مردم را به پیروی از انبیا دعوت نمی‌کرد. انبیای الهی را با رسالت‌های سنگین به صحنهٔ نبرد این جهان نمی‌فرستاد. اینی که می‌بینید خدا کسانی را فرستاده، برای ریشه‌کن کردن فساد و آن‌کسان از جنس بشرند، پس بدانید که فساد بشری را بشر باید ریشه‌کن کند.

پس توکل یعنی چه؟ توکل یعنی در همه حال، اتکاء و امیدت به خدا باشد. اگر درست موشکافی کنید، می‌بینید با این تعبیری که بنده عرض

می‌کنم: در همه حال اتکاء و امیدت به خدا باشد؛ با این تعبیر، توکل از صورت یک چیز مخدر در می‌آید، به صورت یک عامل برانگیزاننده و عامل تحرک، جلوه‌گری می‌کند.

دیدید بعضی‌ها در دشواری‌های زندگی، در بحران‌ها، در آنجایی که از همه وسایل ظاهری دستشان کوتاه است، چه می‌کنند؟ دیدید؟ شنیدید؟ یکی از چند کار را انجام می‌دهند: یا تسلیم دشمن می‌شود، می‌گوید وقتی کاری از من بر نمی‌آید چه کنم؟ تسلیم دشمن، این یک. یا تسلیم مسیر عادی زندگی می‌شود، نمی‌رود درمقابل دشمن به خاک بیفتد، اما عملاً راهی و روالی را در پیش می‌گیرد، حرکتی و تلاشی را به جامی‌گذارد و فراموش می‌کند که تسلیم جریان عادی زندگی شده درحقیقت. این چنین آدمی هم اگرچه ظاهراً تسلیم دشمن نشده، باطناً تسلیم دشمن شده؛ این هم یک جور، یک حالتی که معمول مردم در یک چنین بحران‌هایی در پیش می‌گیرند. راه دیگر این است که به زندگی خودشان خاتمه بدهند. آن جنابی که وقتی به حکومت می‌رسد مثلاً، از اطراف گره‌رقصانی‌های قدرت‌های بین‌المللی او را به ستوه می‌آورند، هر وقتی، هر روزی از یک گوشه مملکتش، یک سروصدایی علیه‌ش درست می‌کنند، وقتی که ناچار ناچار می‌شود، وقتی ذلّه می‌شود، خسته می‌شود، بیچاره می‌شود، به زندگی خودش خاتمه می‌دهد، انتحار^۲ می‌کند.

۱. کنایه از عذرهای واهی آوردن، بهانه تراشیدن، امروز و فردا کردن.

۲. (نحر) خودکشی

اینها راههایی است که یک انسان بی‌خدا در بن‌بست‌ها برایش مطرح می‌شود. وقتی به بن‌بست رسیدی، وقتی به جایی رسیدی که به نظرت می‌آید اینجا ته کوچه است، راهی در بین نیست، بر روی مردم معمولی چند در باز می‌شود، درِ تسلیم، تسلیم دشمن شدن، درِ تسلیم، تسلیم حوادث شدن، تسلیم جریان طبیعی زندگی شدن، درِ خودکشی و انتحار، خود را نابود کردن و راحت شدن و احیاناً پشیمانی‌ها، اما برای انسان باخدا در دیگری در بن‌بست‌ها باز می‌شود که باز شدن آن در، درهای دیگر را، درهای شرافت‌گش را به روی او می‌بندد. آن در، چه دری است؟ درِ توکل به خدا. می‌گویند اینجا بن‌بست است. می‌گویند خدایی که من می‌شناسم بن‌بست را هم می‌شکافد. بن‌بست چیست؟ از نظر خدا بن‌بست نداریم ما. همه بن‌بست‌ها با دست قدرت خدا بن‌باز است! راه دارد.

بن‌بست از جنگ اُحد بالاتر؟ لشکر معدود اسلام در حین سرگرمی به جمع‌آوری غنیمت، ناگهان از دو طرف مورد هجوم قرار می‌گیرد، به خاطر غفلت چندتا سرباز. یک عده از جلو حمله می‌کنند، یک عده از پشت. اینها هم شمشیرها را گذاشته‌اند، از اسب‌ها پیاده شده‌اند، اسلحه‌ها را زمین گذاشته‌اند؛ ناگهان می‌بینند دو گروه دارند به اینها از دو طرف، مسلح، وحشی، عصبانی، خشمگین، حمله می‌کنند. خب پیداست که یک لشکر بی‌سلاح و بی‌جهاز،^۱ در یک چنین مواقعی چه می‌کند؟ فرار. در

۱. ساز و برگ، اسباب و وسایل

رفتند. شیطان از حنجره شیطان صفت‌ها اعلام کرد که پیغمبر هم از بین رفته. خیلی روشن است، شیطان همیشه از این کارها می‌کند. از نقشه‌های خیلی روشن و از دست‌های رو شده شیطان، یکی این است: زودتر از موعد، شکست جبهه الهی و رحمانی را اعلام بکند، که بله، شما شکست خوردید، پیغمبر از دنیا رفت. در این چنین بحرانی، در این چنین بن‌بستی، یک مؤمن متوکل چه می‌کند؟ آقا، بن‌بست از این بالاتر؟ راه‌های نجات به کلی بسته، اسلحه‌ها روی زمین افتاده، دشمن مجهز، مسلط، مسیطر، آنچه اینجا به داد انسان می‌رسد، آن دریچه‌ای است که خداپرستان فقط دارند؛ اتکای به خدا. چه بن‌بستی؟ بن‌بست کدام است؟ پیغمبر از دنیا رفته باشد، خدای پیغمبر که از بین نرفته است. تکلیف که از بین نرفته. آدم با توکل در اینجا مثل چه کسی عمل می‌کند؟ مثل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، مثل ابودجانه^۱، مثل دوتا، سه‌تا سرباز دیگر، اینها آدم‌های با توکل بودند. بی‌توکل‌ها چه کسانی بودند؟ آنهایی که از احد تا مدینه، پشت سرشان را هم نگاه نکردند، دوپند تا خود دروازه‌های شهر. حالا دیدید توکل یعنی چه.

آن کسی که توکل را دست بر روی دست گذاشتن، به امید آینده مجهول

۱. سَمَک بن خَرَشَه، معروف به ابودجانه، از بزرگان صحابه است که پس از رحلت پیامبر، در سال یازدهم هجری در جنگ یمامه به شهادت رسید. رشادت و فداکاری او در جنگ احد تا آن حد بود که آیه چهارم سوره مبارکه صف در مقام او و بزرگانی چون امیرالمؤمنین و حضرت حمزه نازل شد. در روایتی، امام صادق ایشان را جزو فرماندهان سپاه حضرت مهدی ذکر کرده‌اند که پس از ظهور حضرت، رجعت می‌کند.

بی‌تلاش نشستن، ایمان خود را از نیروی خود سلب کردن، معنا می‌کند؛ آن کسی که توکل را به معنای خط‌نسخی^۱ بر روی ارادهٔ انسان و قدرت او وانمود می‌کند؛ این چنین آدمی یا توکل را نمی‌فهمد، اسلام سَرَش نمی‌شود، توکل را درک نمی‌کند، یا نه؛ می‌فهمد، سَرَف سَرَش نمی‌شود، می‌خواهد عوضی معنا کند، تا مردم بی‌توکل بار بیابند، تا مردم عوضی بار بیابند. معنای توکل این است، **﴿وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾**. به نظر من دو بالِ نیرومند برای پرواز انسان در تلاش‌های زندگی، یکی صبر است، یکی توکل. هر امتی که این دو بال را داشته باشد، از تیررس دشمن‌های خاکی به کلی دور خواهد شد؛ بال صبر و بال توکل، **﴿وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾**. این سه‌تا علامت برای مؤمن. (ارزش ایمان؛ ایمان چگونه چیزی است؟ خصوصیات دربارهٔ ایمان؛ اینها مباحث خیلی لازمی است که باید ان‌شاءالله اگر خدا توفیق داد، فردا فراهم کنم، باز بدهیم پلی‌کپی کنند و بیاورند در اختیار آقایان بگذارند، آیات قرآنی‌اش را هم پیدا کنند، برایتان تلاوت کنند. فعلاً آنی که امروز در مورد ایمان مطرح است همین نشانه‌ها و تعهدهای ایمان است.)

سوم، **﴿وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾**؛ چهارم، **﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾** آنها که به‌پا می‌دارند نماز را. آقایان، توجه کنید، یک فرقی‌ست بین تعبیر **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** و **﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾**. **يُقِيمُونَ**، یعنی نماز می‌گزارند. اگر فقط نمازگزاردن مطرح بود، فقط این دولاً راست شدن مطرح بود، اینجا لازم نبود که

۱. (نسخ) باطل کردن چیزی

﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ بگویند، دو کلمه بیاورند، طول و تفسیر بدهند، می‌توانستند بگویند يُصَلُّونَ، الَّذِينَ يُصَلُّونَ، آنهایی که نماز می‌خوانند. پیداست که ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ به‌پا می‌دارند نماز را، غیر از نماز خواندن است، یک چیز دیگری است، یک حقیقت برتر و بالاتری است. به نظر شما این حقیقت چیست؟ به‌پا داشتن نماز یعنی چه؟

چند جور می‌شود احتمال داد، ممکن است همه این احتمالات هم درست باشد. یکی اینکه بگوییم اقامه نماز، به‌پا داشتن نماز، یعنی نماز را به‌صورت کامل، به‌صورت همه‌جانبه، به‌صورت تمام به‌جا آوردن، ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾. و اقامه در زبان عرب، در اصطلاحات عربی، اتفاقاً به همین معانی هم هست. یعنی کار را به‌صورت کامل انجام دادن، ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾^۱ همه صورت را، همه وجود را به‌سوی دین برگردان، به‌صورت کامل. یک احتمال این. و واقعش هم همین است که اگر کسی نماز را اقامه به‌این‌معنا بکند، یعنی به‌صورت کامل انجام بدهد، با ارکان صحیح، با توجه به آموزش‌ها و الهام‌های نماز، (که من در آن مسجد^۲ طی چند هفته درباره نماز یک بحث‌های نسبتاً مبسوطی انجام دادم). اگر کسی این جور نماز بخواند، جداً فلاح و رستگاری در انتظار اوست.

آدمی که نماز خوب می‌خواند، همه مشکلات برایش آسان است. شنیدید که بعضی از بزرگان دین، در هنگام توجه شدید و مصیبت‌ها، دو رکعت

۱. سوره مبارکه روم / آیه ۳۰

۲. مسجد کرامت مشهد مقدس

نماز می‌خوانند؟ شنیدید که رسول خدا در هنگام بحران‌ها و شدت‌ها رو می‌کرد به بلال و می‌گفت: «أَرِحْنَا يَا بَلَالُ» بلال ما را آسوده کن، برو اذان بگو. «أَبْرِدْ أَبْرِدْ يَا بَلَالُ» خنک کن دل ما را ای بلال؛ یعنی اذان بگو.^۱ واقعاً اگر کسی اقامه نماز بکند، با توجه، با خضوع، با خشوع، با حال، با ادراک آنچه دارد انجام می‌دهد و آنچه می‌گوید، و به قصد نتیجه‌گیری از نماز، هرکسی نماز بخواند، اقامه نماز به این معنا بکند، تحقیقاً آنچه را که به مؤمنین وعده داده شده است، برای او وجود خواهد داشت.

این یک احتمال، احتمال دیگر این است که «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» نماز را به‌پیاپی دارند، یعنی در جامعه به‌پیاپی دارند، جامعه را جامعه نمازخوان می‌کنند. بعضی‌ها دلشان خوش است که خودشان نماز می‌خوانند، به‌جای هفده رکعت در شبانه‌روز، پنجاه‌ویک رکعت می‌خوانند، غیر از نمازهای مستحبی دیگر. اگر بگویند، بابا، مردم گروه‌گروه از دین دارند رو برمی‌گردانند، غمشان نیست. گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج.^۲ می‌گوید آقا، ما گلیم خودمان را در ببریم خیلی کار است، خیلی هنر است، به دیگران نمی‌رسیم، بعضی این‌جوری‌اند. آن عملی که نشانه ایمان است، این عمل نیست. هرکسی نماز خوب بخواند، اما خودش بخواند، به دیگران کاری نداشته باشد، این درست نیست. درست نیست، یعنی کامل نیست؛ کامل.

۱. حدیث شماره ۳۵

۲. سعدی

نشانه ایمان چیست؟ اقامهٔ صلاة، نماز را در جامعه به‌پا داشتن، همگان را نمازخوان کردن، نه به‌معنای اینکه یک عبادت همه انجام بدهند، (دلم می‌خواهد که ذهنتان را از قالب الفاظ، خارج ببرید، وسیع‌تر فکر کنید. من هم همان جور فکر می‌کنم. الفاظ، کوچک و نارسا و قاصرند.) نه اینکه فلانی نمازخوان نیست، نمازخوانش کنیم؛ یعنی جامعهٔ نمازخوان، یعنی جامعه‌ای که دائماً به یاد خدا و در راه خداست. جامعه‌ای که می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۱ جز خدا کسی را عبادت و عبودیت نمی‌کند و جز به خدا به هیچ‌کس دیگر اتکاء و از کسی استعانت نمی‌جوید. جامعهٔ نمازخوان یعنی آن جامعه‌ای که هر روز از سردمداران فساد، یعنی «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» و از دنباله‌روان فساد، یعنی از «ضَالِّينَ» تبری^۲ می‌جوید. نماز اینهاست.

اگر کسی سعی کند انسان‌های دیگر را نمازخوان کند به‌این‌معنا، این درحقیقت تلاشی و کوششی در راه عبودیت مطلق حق، در راه ریشه‌کن کردن فساد، در راه از بین بردن من و ما، در راه ایجاد وحدت اجتماعی و انسانی میان آحاد امت مسلمان و آحاد بشریت، تلاشی در این راه‌ها انجام داده، اقامهٔ صلاة یعنی این. یعنی شما کاری بکنید که همهٔ مردم، در هر روزی، پنج نوبت و هر نوبتی چند بار بگویند «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». خدا! فقط درمقابل تو گردن عبودیت و پشت عبودیت خم

۱. سوره مبارکه حمد/ آیه ۵

۲. (برء) دوری و بیزاری جستن

می‌کنیم، نه درمقابلِ غیر تو. هر روزی پنج نوبت و هر نوبتی چند مرتبه از «مَغْضُوبٍ عَلَیْهِمْ» و از «ضَالِّینَ» یعنی از سردمداران فساد و از دنباله‌روان آنان تبری بجوید، بیزاری بجوید، یک‌چنین جامعه‌ای درست کند. امکان دارد اقامهٔ صلاة به این معنا هم باشد.

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» نشانهٔ دیگر مؤمنان چیست؟ این است که از آنچه به آنان روزی کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. انفاق یعنی چه؟ (دیروز معنای انفاق را اشارتاً گفتم. تا حالا هم شاید ده مرتبه به مناسبت بحث‌های گوناگون انفاق را بیان کرده‌ام، این دفعه هم، دفعهٔ یازدهم باشد.) انفاق یعنی پُر کردن خلأها و نیازها. آن خرج‌کردنی که خلئی را پر کند، نیازی را برآورده کند، این را می‌گویند انفاق. دیوار این مسجد رنگِ روغن کرده دارد، اگر چنانچه شما آمدی، پولی دادی، رویش مجدداً رنگ و روغن کردید، انفاق نیست. چرا؟ چون احتیاجی نبود به این کار، رنگ و روغن بود اینجا. یا اگر رنگ و روغن نبود، اما جایی بود که رنگ و روغن احتیاجی نداشت، روی زمین‌های خاکی مسجد امام حسن، آمدید مبالغی رنگ و روغن پاشیدید، گفتید من خرج کردم برای مسجد امام حسن، چندین جعبه قوطی رنگ و روغن بردیم مسجد، مصرف کردیم. چه کار کردید آقا؟ روی کلوخ‌ها و روی خاک‌ها و روی گِل‌ها، تمام رنگ و روغن کردیم. بله این خرج هست، اما انفاق نیست. انفاق عبارت است از آنکه خلئی و نیازی باشد در متن جامعه، تو آن خلأ و نیاز را پر کنی؛ انفاق یعنی این.

﴿وَمِمَّا زَرَقْنَا لَهُمُ الْيُفُوقَ﴾، یعنی چه؟ یعنی مؤمنین آن کسانی هستند که از آنچه ما به آنان روزی کرده‌ایم، اسم مال در آن نیست؛ از پول‌هایی که به آنها دادیم؟ نه؛ فرق نمی‌کند، از پولی که دادیم، از عمری که دادیم، از فرزندی که دادیم، از آبرویی که دادیم، از توان جسمی‌ای که دادیم، از زبانی که دادیم، از فکر و مغزی که دادیم، از همه امکاناتی که دادیم، فرمود ﴿ما زَرَقْنَا لَهُمُ﴾ از هر آنچه ما به آنها روزی داده‌ایم، چه می‌کنند؟ ﴿يُفُوقَ﴾. انفاق می‌کنند. یعنی به‌جا خرج می‌کنند، نه هر خرج‌کردنی. یکی از نشانه‌های مؤمن است.

ای برادر مؤمن‌نام مؤمن‌نما، ای برادری که اگر بگویند مؤمن، خوست می‌آید، اگر اندک تزلزل و تردیدی کسی در ایمانت بورزد، بدت می‌آید، ممکن هم هست بگویی که چه فایده‌ای دارد که ماها را بی‌دین و بی‌ایمان قلمداد می‌کنید در صحبت‌هایتان؛ ای برادر مؤمن‌نام، انفاق می‌کنی؟ نمی‌گویم خرج می‌کنی یا نه؛ بله، خیلی خرج می‌کنی. چقدر در این روزهای ماه رمضان پول می‌دهی، غذای لذیذ می‌پزی، سفره رنگین می‌گستری و سیرها را دعوت می‌کنی، چقدر خرج می‌کنی، اما آیا انفاق هم می‌کنی؟

ای گوینده عزیز، چقدر حرف می‌زنی، چقدر نفس می‌زنی، چقدر از سینه و از ریه و از وجود خود، از جسم و اعصاب خود مایه می‌گذاری، چقدر از نیروی بیانت خرج می‌کنی، اما آیا از این نیرو انفاق هم می‌کنی؟ پُرگفتن هنر نیست، گفتن آنچه مورد نیاز است، هنر است. آن انفاق نیست،

این انفاق است. ای کسانی که از آبروهایتان، از حیثیت‌هایتان خرج می‌کنید؛ به یک نفر نامه می‌نویسید، یکی را برای کاری می‌بینید، می‌بینید تا فلان عمل انجام بگیرد، فلان شغل به فلانی داده بشود، فلان احترام شایان از فلان کس به‌جا بیاید، دارید حیثیت‌تان را خرج می‌کنید، اما انفاق چطور؟ انفاق هم می‌کنید؟ ای کسانی که پول خرج می‌کنید در جاهای مختلف، با نام دین و با نام غیر دین - بله، گاهی هم انسان با نام دین پول خرج می‌کند، درحالی‌که انفاق نکرده است - وحشت نکنید از این سخن که واقعیتی است و چه واقعیت تلخی! چقدر پول‌هایی که به نام دین مصرف می‌شود، خرج می‌شود، اما انفاق نیست اینها، چون خلئی را پر نمی‌کند، چون دردی را به درمان نمی‌رساند، چون نیازی را از این جامعه مستمند برطرف نمی‌کند. آنچه که مایه مؤمن بودن است، آنچه شرط و نشانه ایمان است، انفاق است، **﴿وَمِمَّا زَقَنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾**. بعد از این اگر خواستید وقت صرف کنید، اگر خواستید آبرو مایه بگذارید، اگر خواستید پول خرج بکنید، خوب فکر کنید، ببینید آیا با این مایه گذاشتن، دارید انفاق می‌کنید یا خرج بیهوده می‌کنید.

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ اینانند مؤمنان راستین، **﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾** برای آنان است رتبه‌هایی - درجات، رتبه‌ها، مرتبه‌ها - **﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾** در نزد پروردگارشان، **﴿وَمَغْفِرَةٌ﴾** غفران هم از آن اینهاست. همان مغفرتی که دیروز معنا کردم برایتان، امیدوارم کاملاً در ذهنتان و یادتان مانده باشد و بماند. اگر خدا بناست به کسی مغفرت بدهد، بناست جراحی را

که از گناه در روح کسی به وجود آمده، التیام ببخشد؛ جراحات گناه این چنین افرادی را التیام خواهد بخشید، ﴿وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ و روزی شرافتمندانه، روزی کریمانه، بی ذلت، بی عسرت، بی سرافکندهگی. این چنین روزی ای خدا به اینها می دهد.

هر جا جامعه مؤمنی پیدا کردید، یک فرد را نمی گویم - نگو ما الحمدلله یک لقمه نان را به دست می آوریم، راحت هم هستیم، غم هم نداریم، از کسی هم منت نمی کشیم. اگر درست لابه لای کارش را نگاه کنی، می بینی همه اش بدبختی و منت است. همه آن کسانی که ننگ آمیزترین کارها را دارند، احساس نمی کنند که این عملی که دارند، ننگ آمیز است و این یک لقمه نان، لقمه ننگ است - یک جامعه را من دارم می گویم؛ یک جامعه آن وقتی لقمه ناننش پاکیزه، شرافتمندانه، توأم با سربلندی و کرامت است، آن وقتی عزیز و شرافتمندانه روزی می گیرد که مؤمن باشد و دارای این صفات. اگر اینجوری بود، همه آن شعارهایی که امروز احزاب سیاسی دنیا دارند در گوشه و کنار، پشت بلندگوها، به راست یا به دروغ مطرح می کنند در میان ملت های عالم، همه آن شعارها در جامعه ایمانی محقق خواهد شد. صلح، آزادی، رفاه، راحتی، بدون جنگ، بدون خونریزی، با برادری، با صمیمیت، سطح فرهنگ عالی، سطح سواد عالی، سطح روزی عالی و از این همه الفاظ و لفاظی هایی که زیر بعضی معنا هست و زیر بعضی معنا نیست، مجموعاً در جامعه ایمانی تحقق پذیر است. ﴿وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ و روزی کریمانه و بزرگوارانه.

(این چهار آیه‌ای که ما معنا کردیم. جناب آقای رضایی تلاوتگر عزیز امروز ما هستند که الآن بلند شوند تشریف بیاورند اینجا، این چند آیه را بخوانند؛ منتها چون روز جمعه است و آقایان احتمالاً کاری، اشتغالی، برنامه‌ای ندارید و می‌توانید بنشینید، ممکن است دو، سه آیه دیگر خواهش کنیم اضافه کنند و بخوانند. درباره ایمان، پای این ورقه بنده یک چیزی نوشته‌ام، این ورقه کپی‌شده‌ای را که دست آقایان هست، - خواهش می‌کنم توجه کنید، دارم حرف می‌زنم هنوز - این ورقه پلی‌کپی که دادیم خدمت دوستان، آن کسانی که دارند، اینجا نوشته‌ام زیرش، نوشته‌ام درباره ایمان به این مسائل توجه بشود، و چند مسئله را ذکر کردیم، که درباره این مسائل باز من صحبت خواهم کرد، از قرآن، بحث قرآنی خواهم کرد مثل بحث امروز. درباره همین مسائلی که اینجا نوشتیم، آگاهانه بودن ایمان، متعصبانه و مقلدانه نبودن. عرض کنم که حقایق و آثار ایمان مثلاً، تعهدات عملی ایمان از قبیل آنچه که امروز خواندیم، درباره اینها ان‌شاءالله در یک روز دیگر خیال می‌کنم که درباره ایمان و این مطالب و این بحث‌ها صحبت کنیم تا بعد برسیم ان‌شاءالله به مباحث دنبال ایمان.)

انفـال

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ . قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ - از تو درباره انفال پرسش میکنند، بگو انفال متعلق بخدا و

فَأَقْصُوا الشَّامَ - پس از خنداپروا کنید

وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ - و فیما بین خود را اصلاح نمایید

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ - و از خدا و رسولش اطاعت کنید

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - اگر مؤمن می باشید

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ - مخلصان مؤمنان آنکسانی هستند که :

إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ - چون خدا یاد شود دلهاشان بهم می آید

وَإِذَا نَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا - و چون آیات خدا برایشان فرود خوانده شود ایمانشان افزون گردد

وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ - و بر پروردگارشان توکل میکنند

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ - آنانکه نماز را پاباستند

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - و آنچه روزیشان کرده ایم انفاق میکنند

أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا - آنهاست مؤمنان راستی

لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ - برای آنهاست رتبه‌هایی نزد پروردگارشان و مغفرتی و رزقی تکرم آمیزی

در مورد ایمان ، مسائل زیر، در قرآن مورد توجه و دقت قرار گیرد

۱- نقش آن - در روان مؤمن، در زندگی جامعه و...

۲- لزوم آگاهانه بودنش (نه مقلدانه، یا متعصبانه)

۳- تعهدات عملی اش (از قبیل تعهدات یاد شده در آیات بالا و در اول سوره مؤمنون و درها

نمونه



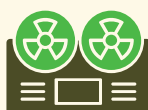
جلسه سوم

ایمان از روی آگاهی

شنبه ۳۰ شهریور ۱۳۵۳

۴ رمضان المبارک ۱۳۹۴

صهبا



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ
اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي
خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾

سوره مبارکه آل عمران

با توجه به چند آیه‌ای که امروز ما تلاوت می‌کنیم و در آن ورقه نوشته شده است، دو، سه حقیقت دیگر در زمینه ایمان به دست می‌آید. اولاً ایمان یک خصلت برجسته پیامبران خدا و مؤمنان و دنباله‌روان آنهاست؛ ایمان داشتن، باورداشتن به رسالت خود. فرق میان رهبران الهی و رهبران سیاستمدار جهانی در همین جاست. رهبر الهی مانند راهرو این راه، به آنچه می‌گوید، به گامی که برمی‌دارد، به راهی که می‌پیماید، با همه وجودش صمیمانه مؤمن است. درحالی که سیاستمداران عالم، احیاناً سخنان زیبایی و بیانات دلکش و شیوایی ممکن است داشته باشند، اما به آنچه می‌گویند، ایمان، یا ایمان به قدر لازم ندارند.

نقل کرده‌اند از رهبران یکی از بزرگ‌ترین کشورهای بلوک شرق^۱ با داعیه‌های

۱. اصطلاحی که به کشور کمونیستی شوروی و کشورهای متحد آن داده شده بود.

الحادی‌شان و با فرهنگ و مکتبی که هر فکر غیرمادی را به شدت محکوم می‌کند، از اینها نقل کرده‌اند که پس از استقلال هندوستان، برای اینکه دل میلیون‌ها تودهٔ هندی تازه به استقلال رسیده را به دست بیاورند، در سفری که به سرزمین هندوستان انجام دادند، هندوها و هندی‌ها عموماً با کمال تعجب نگاه کردند، دیدند بر روی پیشانی رهبران این کشورِ کمونیستی نقش تیلاک هست. تیلاک یا تیلک یکی از رهبران آزادی‌خواه هندوستان بود که روحانی بود. یکی از روحانیون بزرگ هندو بود که پیشوا و پیشرو انقلاب هندوستان در یک قطعه‌ای از زمان به شمار می‌آمد. بد نیست این را به شما عرض کنم در حاشیهٔ این حرف‌ها - که البته ارتباطی به مطلب مورد بحث من ندارد، اما دانستنش بد نیست - نهضت هندوستان که از روز شکوفایی‌اش تا روز نتیجه‌گیری‌اش نود سال تمام طول کشیده؛ از اول تا آخر، رهبران اساسی‌اش روحانیون بودند. یا روحانیون مسلمان مثل مولانا شاه محمود دهلوی، مولانا محمود الحسن^۱، مولانا ابوالکلام آزاد^۲.

۱. مولانا محمود الحسن (۱۸۵۱-۱۹۲۰م) معروف به پدر هند (شیخ‌الهند)، اولین دانشجوی مدرسهٔ علمیهٔ معروف دیوبندی هند و شاگرد مولانا احمد رشیدگنگویی که بعدها عهده‌دار مدیریت مدرسه شد. ایشان از رهبران مسلمانان هند در مبارزه با استعمار انگلستان بود که بارها به زندان و تبعید محکوم شد. او مبدع نظریهٔ نهضت عدم همکاری با انگلیس بود.
۲. ابوالکلام محیی‌الدین احمد (۱۸۸۸-۱۹۵۹م) متخلص به آزاد، از علما و رهبران مبارز مسلمانان هند است. او فعالیت مبارزاتی خود را با انتشار هفته‌نامهٔ الهلال آغاز کرد. در ادامه مدرسهٔ دارالارشاد را تأسیس کرد. حکومت مدتی بعد مدرسه را تعطیل و او را به منطقه‌ای کوهستانی تبعید کرد. بعد از تبعید، در کنار گاندی در صف مبارزه با استعمار ایستاد. بعد از استقلال هند، مسئولیت وزارت آموزش و تحقیقات علمی هند را عهده‌دار شد.

مولانا محمدعلی، مولانا شوکت‌علی،^۱ که مولانا یعنی آیت‌الله، مولانا در تعبیر مسلمانان هند، یک چیزی معادل حضرت آیت‌اللهی است که ما داریم، آیت‌الله محمدعلی، آیت‌الله شوکت‌علی، آیت‌الله ابوالکلام، آیت‌الله محمود الحسن، این آیت‌الله‌ها رهبران بزرگ نهضت هندوستانند از طرف مسلمان‌ها؛ از طرف هندوها ماهاتما گاندی یک روحانی هندو، یک روحانی چینی و وابسته به مکتب چینی^۲ بود.

عرض کنم که تیلاک یک روحانی هندو، با عظمتی بسیار شگفت‌آور بود. خیلی مرد عجیبی بوده این تیلاک، که البته در اثنای نهضت و قبل از استنتاج نهضت مُرد، از دنیا رفت و ندید آزادی هندوستان را. اما سی سال، چهل سال بعد از مرگ او، آن کسانی که او پروریده بود، شربت شیرین و گوارای آزادی را چشیدند و نقشی به نام نقش تیلاک، به یادبود آن مرد آزادی‌خواه بزرگ، که روحانی بود، به جای ماند. این نقش، نقش روحانی است، یک جنبه روحانیت و معنویت در آن هست، جنبه

۱. مولانا شوکت‌علی (۱۸۷۳-۱۹۳۸م) و مولانا محمدعلی (۱۸۷۸-۱۹۳۱م) دو برادر از علمای شیعه هند بودند که در جریان جنگ جهانی اول، در حمایت از پادشاه امپراتوری عثمانی، جریانی به نام «نهضت خلافت» به راه انداختند. آنها در ادامه مبارزات خود، همراه با گاندی علیه استعمار انگلستان به‌پاخواستند و تلاش فراوانی برای اتحاد مسلمانان و هندوها انجام دادند.

۲. مکتبی عرفانی و قدیمی‌تر از بودیسم که پیروان آن متضمن پیمان‌هایی هستند از جمله: تعهد بر عدم کشتن و آزردن جانوران، خودداری از گفتار و کرداری که منجر به خشم و دروغ شود، عدم دست‌درازی به اموال دیگران، حرام کردن لذات جنسی بر خود، ترک هرگونه دلبستگی اندک یا بسیار به اشیاء، اعم از جاندار یا بی‌جان.

ماوراءالطبیعه‌ای در این هست؛ چون خود تیلاک یک نفری بوده که دارای مقامات روحانی بوده از نظر هندوها. دیدند که رهبران مادی شوروی که حالا آمدند به هندوستان، برای جلب توجه عامه مردم، نقش تیلاک روی پیشانی‌شان رسم کردند؛ یعنی ما هم بله، یعنی ما هم با شما در این زمینه همفکریم، درحالی که ادعاهایشان این سخن را تخطئه می‌کرد و مکتبشان تخطئه می‌کند.

شأن یک عده رهبر سیاستمدارِ دور از مسئولیت‌های معنوی و ایمانی و الهی همین است. اما پیغمبران خدا نه، به آنچه گفته‌اند، با تمام وجودشان مؤمن بوده‌اند؛ به آنچه مردم را به آن دعوت کرده‌اند، خود پیش از همه، شتابان رسیده‌اند. معنی ندارد که من پای قله کوه بلَمَم و بخوابم، عطش تمام وجود مرا بیژمرد و بیفسرد، بعد به شما بگویم آقایان، آن بالای کوه یک آب خوشگوار است، بدوید، بروید، زود باشید، شتابان باشید، سارِ عوا، سابقوا؛ خود من از اینجا جنب نخورم. حق دارند همه بگویند اگر راست می‌گفتی، اگر از وجود چشمه گوارایی خبر می‌داشتی، خودت هم که از تشنگی داری می‌سوزی بیچاره! خودت حرکت می‌کردی؛ پس دروغ می‌گویی، پس معتقد نیستی به آنچه می‌گویی. رهبران الهی پیش از همه، همچون پیش‌آهنگان یک راه، پرچم به دست، گام در راه، استوار، مشغول حرکت بودند و می‌رفتند، از همه جلوتر خودشان بودند. ابراهیم خلیل‌الرحمان می‌گوید اول کسی که اسلام آورد و درمقابل تو، پروردگارا، رام شد، خود من بودم بعد از من دیگر مردم، دنبال من سایر خلق‌الله

بودند. این خاصیت رهبران الهی است. رهبر الهی این جور باید باشد و این جور است. پیغمبر اکرم در مهم‌ترین و خطرناک‌ترین حادثه‌های صدر اسلام خودش بود. درست است که عبدالله مسعود^۱ کتک می‌خورد، درست است که خَبَّاب^۲ شکنجه می‌شد، درست است که عمار یاسر^۳ زیر شکنجه می‌افتاد، اما شکنجه خود پیغمبر از اینها کمتر نبود و بیشتر بود.

۱. ایشان از اولین افرادی است که به پیامبر ایمان آورد و بین ایمان‌آوردگان، اولین کسی است که در مکه و برای دعوت قریش به اسلام، آیات قرآن را تلاوت می‌کرد. پس از تحمل شکنجه‌های بسیار، به دستور پیامبر به حبشه هجرت کرد. در زمان خلیفه دوم، همراه با عمار یاسر، به عنوان آموزگار قرآن به کوفه فرستاده شد. به دلیل مخالفت‌هایش با حاکم کوفه در زمان عثمان، به مدینه آورده شد. عبدالله مسعود سرانجام در سال سی‌ودو هجری بر اثر بیماری عارض از ضرب و شتم عمال خلیفه از دنیا رفت.

۲. خَبَّاب بن اُرت، اهل نبطیه و از بردگانی بود که به ندای پیامبر لبیک گفت و با وجود شکنجه‌های بسیار، در کنار ایشان ماند. در جنگ‌های صفین و نهروان همراه امیرالمؤمنین بود. حضرت پس از وفات او، در کلامی - حکمت ۴۲ نهج البلاغه - در وصفش چنین فرمودند: «خدا خَبَّاب را رحمت کند که با رغبت اسلام آورد، برای اطاعت از فرمان خدا هجرت کرد، به مقدار کفایتش قناعت ورزید، از خداوند خشنود بود، و زندگی‌اش را با جهاد سپری کرد.»

۳. او به همراه پدرش یاسر و مادرش سمیه آیین اسلام را پذیرفتند. عمار درحالی‌که پدر و مادرش در زیر شکنجه جان باخته بودند، از پیامبر براءت جست تا در امان بماند. آن‌گاه این آیه نازل شد: «...مگر آن کس که مجبور شده و قلبش مطمئن به ایمان است.» عمار پس از رحلت پیامبر در کنار امیرالمؤمنین باقی ماند. وی در زمان خلیفه دوم، مدتی فرماندار کوفه بود که با بدگویی عده‌ای، خلیفه او را خلع کرد. او نقشی مؤثر در تجهیز سپاه حضرت در جنگ جمل و پاسخ به شبهات سپاهیان آن حضرت در نبرد صفین داشت. عمار در سن نودویک سالگی، در نبرد صفین به شهادت رسید.

وضع پیغمبر را اگر مقایسه کنید با وضع این مسلمانان پاکباز پیرامونش، می‌بینید که شدت عمل نسبت به خود رسول‌الله از آنها بیشتر و طاقت‌فرساتر بوده؛ پیش‌قدم، پیش‌گام.

ایمان از جمله خصوصیات است که در پیامبران خدا هست و اینجا ایمان یعنی باور، قبول و پذیرش با تمام وجود، باور به آنچه می‌گوید. نشانه باورداشتن هم این است که خود، پیشاپیش دیگران در آن راه گام برمی‌دارد و حرکت می‌کند؛ لذا آیه قرآن به ما این جور می‌آموزد، می‌فرماید: **﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾**^۱ ایمان آورده است پیامبر به آنچه نازل شده است به سوی او از پروردگارش، **﴿وَالْمُؤْمِنُونَ﴾** مؤمنان و گرویدگان به او، آن افراد برجسته‌ای که پیرامون او را گرفتند و بلندگوهای دعوت او شدند نیز چنینند، **﴿كُلُّ أَمَّنٍ بِاللَّهِ﴾** همگی یا هریک، ایمان آوردند به خدا، خدا را قبول کردند، باورشان آمد، **﴿وَمَلَائِكَتِهِ﴾** و فرشتگان خدا **﴿وَكُتُبِهِ﴾** و کتاب‌های آسمانی از آغاز تا انجام یکسره، **﴿وَرُسُلِهِ﴾** و همه پیامبران او را. ایمان پیغمبر و یارانش به همگان است، چون راه یک راه است،

در این ره انبیا چون ساریانند / دلیل و رهنمای کاروانند^۲

همه ساریان یک قافله، قافله‌سالار یک راه، راهبران به سوی یک هدف،

۱. سوره مبارکه بقره / آیه ۲۸۵

۲. یکی خط است از اول تا به آخر / بر او خلق جهان گشته مسافر

در این ره انبیا چون ساریانند / دلیل و رهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشته سالار / هم او اول هم او آخر در این کار (شیخ محمود شبستری)

با مردم همه‌جا، همه همراه بوده‌اند و به‌سوی یک مقصد پیش می‌تازیده‌اند. **«لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»** - این از زبان مؤمنین است - ما تفاوت نمی‌گذاریم میان هیچ‌یک از پیغمبرانش. برای ما عیسی محترم است، همچنان که موسی، همچنان که ابراهیم، همچنان که ادريس^۱، همچنان که یعقوب، همچنان که جرجیس^۲، همچنان که نوح، همچنان که تمام پیامبران از آغاز تا انجام؛ همه مأموران خدا بودند، مأموران یک هدف، مبشران یک سعادت و یک بهشت، همه بر روی یک خط. **«لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»** تفاوت نمی‌گذاریم میان هیچ‌یک از پیامبرانش. (در بحثی که در زمینه اعتقاد به نبوت در همین سلسله ان‌شاءالله در روزهای دیگر خواهیم کرد، در وقت و نوبت خود، ممکن است به این مسئله هم اشاره‌ای بکنم.)

«وَقَالُوا» دقت کنید به این دو، سه جمله که برای مطلبی که بعداً می‌گوییم، محل شاهی است. پس ایمان را پیغمبران دارند، پیغمبر ما هم دارد، مؤمنان و گرویدگان و پیوستگان به او هم، همه ایمان دارند. **«وَقَالُوا»** و گویند، **«سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»** شنیدیم، فهمیدیم، نبوشیدیم^۳، **«سَمِعْنَا»**، نه اینکه

۱. حضرت ادريس بعد از حضرت آدم و شیث به مقام پیامبری برانگیخته شد. طبق روایتی از امام صادق، ایشان به سبب تدریس بسیار به ادريس شهرت یافت. خداوند به‌واسطه این پیامبر، خط و کتابت را به بشر آموخت.
۲. پیامبری که در قوم بنی‌اسرائیل و سالیانی بعد از حضرت عیسی به نبوت برانگیخته شد. ایشان در راه دعوت قوم خود و انذار حاکم آن زمان، متحمل شکنجه‌های بسیار شد.
۳. گوش کردن، درک کردن

به گوشمان خورد. سَمْع، سَمْع یعنی شنوایی؛ حالت شنوایی، غیر از گوش است، گوش به معنای این عضو جارحاً^۱ خاص، با لفظ اُذُن در عربی تعبیر می‌شود. سمع یعنی شنوایی. شما در فارسی هم می‌بینید، فلان کس را می‌گویند حرف گوش کن است، فلان کس حرف را می‌شنود. شنیدی چه گفتم یا نه؟ به مخاطبتان می‌گویید، شنیدی چه گفتم؟ خب معلوم است، بین شما نیم‌متر بیشتر فاصله نبود، صدایت تا ده متری هم می‌رفت، معلوم است که شنیده. می‌خواهی بگویی: فهمیدی چه گفتم؟ به مغزت فرو رفت؟ به خورد ذهنت رفت یا نرفت؟ اینها می‌گویند **«سَمِعْنَا»**، ما با تمام وجود فهمیدیم آنچه را که خدا برای ما معین کرده و فرستاده بود. **«وَأَطَعْنَا»** و اطاعت کردیم. یعنی چه؟ یعنی اطاعت ما کورکورانه نبود، اطاعت ما از روی روشنی و آگاهی و سمع بود. **«غُفِرَانَكَ»** رَبَّنَا، آمرزشت، مغفرتت پروردگار ما. پاداشی که از تو می‌خواهیم خدایا، مغفرتت توست و نه چیز دیگر، **«وَأَلَيْكَ الْمَصِيرُ»** بازگشت ما به سوی توست. (که باز در زمینه مسئله بازگشت به سوی خدا بودن، حرف‌های خیلی جالبی هست که در همین سلسله، در فصل معاد از قرآن، ان‌شاءالله توضیح خواهیم داد، اگر زنده بودیم و عمر و فرصتی بود.)^۲

تا اینجا چه فهمیدیم از این آیات؟ این نکته را که ایمان و باور، خاصیت وابستگان به دعوت اسلام است. آدم‌هایی که ایمانی ندارند، باوری

۱. (جرح) اندام و اعضای بدن

۲. متأسفانه فرصت ارائه بحث «معاد» در این سلسله جلسات پیش نیامد.

ندارند، فقط چون دیگران رفتند، اینها هم احتیاطاً دارند می‌روند، اینها در حوزه قلمروی فکر اسلامی داخل نیستند، رودربایستی هم ندارد، ایمان لازم است. ایمان یعنی باور، به وضوح مطلب را پذیرفتن و قبول کردن، یعنی دنبال یک جاذبه حرکت کردن. اگر این جاذبه در مکتب دین و قرآن نباشد و دل تو را تسخیر نکرده باشد؛ یعنی اگر ایمان در این دل نباشد، این دل مرده است، زنده به نور اسلام نیست، نمی‌شود به آن گفت مُسَلِّم. پس ایمان لازم است. این مطلب اول.

مطلب دوم (که با «۲-» مشخص کردیم در این ورقه‌ها) این است که ایمان دوجور است. یک‌جور ایمان مقلدانه، متعصبانه؛ چون پدران و بزرگ‌تران باور کرده بودند، ما هم باور کردیم؛ چون در کتاب ما، در حوزه دین ما، این‌جور می‌گویند، ما هم این‌جور می‌گوییم، ولو تو دلیل بیاوری، بیخود آوردی، حرف تو را قبول نمی‌کنیم. این‌هم یک نوع ایمان است، اما ایمانی‌ست یا از روی تقلید یا از روی تعصب، دوجور است. یا از روی تقلید است، مثل عامه مردم؛ از نوع مردم اگر بپرسی آقا، از کجا گفتی که پیغمبر اسلام حق است؟ هیچ نمی‌دانند، هیچ نمی‌دانند! چون پدرها گفتند، چون معلم توی مدرسه گفته، چون مردم کوچه بازار معمولاً می‌گویند پیغمبر حق است، این‌هم می‌گوید پیغمبر حق است. ایمان هم دارد‌ها؛ یعنی واقعاً باورش آمده که پیغمبر حق است، اما این باور از زبان این و آن و از روی تقلید و چشم‌پسته به‌دست آمده است.

۱. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه فرمایید.

مثل همین ایمان مقلدانه است ایمان متعصبانه؛ که بعضی‌ها حاضرند العیاذُ بالله به پیغمبرهای دیگر بی‌احترامی کنند، برای خاطر دلخوشی پیغمبر ما! خیال می‌کنند در ملکوت اعلی هم میان پیغمبران تناقض هست: موسی! موسی کی بوده بابا، پیغمبر ما! و متأسفانه این مخصوص طبقه ناآگاه نیست. گاهی در میان طبقاتی که انسان انتظارات بیشتری از آنها دارد، انتظار دارد که بیشتر فهمیده باشند، بیشتر درک کرده باشند، از این‌گونه اشتباهات به چشم می‌خورد که نمونه‌هایش را گاهی گوشه‌کنار دیده‌ایم و لزومی ندارد که بازگو کنیم. این را می‌گویند متعصبانه. چون دین اسلام چنین می‌گوید، این درست است و چون ادیان دیگر می‌گویند، غلط است. چون فلان عمل را ما مسلمان‌ها انجام می‌دهیم، این درست است؛ چون دیگران فلان عمل دیگر را انجام می‌دهند، این غلط است. یک ایمانی دارد، اما این ایمان متکی به دلیل نیست، فقط از روی تعصب است. و تعصب می‌دانید یعنی جانبداری بدون دلیل، جانبداری از روی احساس، نه از روی منطق، این را می‌گویند تعصب. این ایمان مقلدانه و متعصبانه است.

باید برای توجه شما دوستان عرض کنم، آن ایمانی که در اسلام ارزش دارد، ایمان مقلدانه و متعصبانه نیست؛ یعنی ایمان مقلدانه و متعصبانه قیمتی ندارد. دلیل می‌خواهید؟ از ده‌ها دلیل یکی را بگویم و آن یک دلیل این است که ایمان وقتی از روی تقلید و تعصب بود، زائل شدنش هم به آسانی کسب خود ایمان تقلیدی، آسان است. همان‌طور که بچه، بدون

هیچ زحمتی و شاگرد، بدون هیچ‌گونه تلاشی، از پدر و مادر یا اولیای مدرسه‌اش یک ایمانی را مُفت گرفت، به‌همین صورت هم دزدان ایمان، این ایمان را از او مُفت می‌گیرند. و ناگهان وقتی نگاه می‌کنی، یک نسل بی‌ایمان، ایمان‌ها همه غارت‌زده، از بین‌رفته، ایمان‌ها همه پوچ شده؛ درمقابل شعله‌ی مادیت، ایمان‌ها مثل برفی در چله‌ی تابستان آب شده و به زمین فرورفته. چه کسی را دارم می‌گوییم؟ خیلی عادی و معمولی است که بگوییم نسل جوان، لکن باید عرض کنم که من نمی‌گوییم آن نسل بی‌ایمان، نسل جوان است؛ برای خاطر اینکه باز اگر شکوفه‌های ایمان را ما داریم از گوشه‌وکنار، به‌صورت جلوه‌ای، برقی مشاهده می‌کنیم، در نسل جوان داریم مشاهده می‌کنیم، باز مرحبا به نسل جوان که دنبال ایمان غیر تقلیدی و غیر متعصبانه و از روی آگاهی هستند. نه‌خیر، بنده نسل قبل از جوان را می‌خواهم بگوییم، این نسل قبل از جوان اجتماع ما، اینهایی که به یک چیزهایی، به‌صورت یک ایمان‌های کوری عقیده دارند؛ البته که به مجلس روضه‌خوانی می‌رود، البته که به نماز جماعت، اگر پا بدهد می‌رود، اما چون از روی منطق نیست، چون از روی آگاهی و شعور و درک نیست، خیلی آسان حاضر است مسجد را هم به آتش بکشد، امام حسین را هم پامال کند و برای آن چیزی که برایش ارزش واقعی دارد، همه‌ی اینها را فدا کند، کمااینکه می‌کنند، کمااینکه می‌بینیم می‌کنند. و ما امروز یکی از بدبختی‌هایمان، مواجهه‌ی با نسل قبل از جوان است. آنهایی که از آگاهی‌ها و روشن‌بینی‌های خاص نسل جوان امروز

مسلمان محروم ماندند، از آن ایمان عمیقِ راسخِ مصون‌مانده از آسیبِ زمانِ دو نسل قبل هم، متأسفانه محروم ماندند. نه آن درک و شعور و آگاهی هست که بتواند در سایه آن درک، یک ایمان مستقری در خود به وجود بیاورد و قید پول و مقام و شهرت و محبوبیت و رفاه و آسودگی را بزند و نه یک صندوقچه محکم و حصار قویِ مستحکمی، مثل دو قرن پیش و یک قرن پیش در اطرافش هست که ایمانش را در صندوق‌خانه اقلأً حفظ کند، ولو همان ایمان مقلدانه را.

آخر در صد سال قبل، این همه راهزنِ فکر و ایمان و عقیده وجود نداشت. آن روز هنوز دست‌های دشمن، آن انگشت‌های خائن، در داخل پیکر جامعه ما آن چنان راه نیافته بودند. هنوز نقشه‌ها به این نتیجه نرسیده بود که باید ایمان مذهبی اصیل مردم را از آنها گرفت تا بتوان هر بلایی سرشان آورد، اینها بعد شد. این نسل ماقبلِ جوان، این نسلی که امروز جوان نیست و جوانِ دیروز است، امروز در معرض یک سیل بنیان‌کن ایمان و عقیده قرار دارد و درمقابل این سیل، یک ایمان مستحکمی هم اقلأً ندارد. خوشا به حال آن کسانی که ایمان خود را از روی آگاهی، از روی درک، از روی شعور، از روی فهم انتخاب می‌کنند. سیل می‌آید درخت‌های تناور را می‌برد، اما آن گیاهی که اگرچه باریک و نازک و لطیف است، اما دو برابر خود، ریشه‌اش زیر زمین است، او همچنان سالم می‌ماند، او می‌ماند. آنچه که از بنیان است، زائل‌شدنی نیست با این حرف‌ها. به‌هرصورت، این یک حقیقت و یک نکته مسلّم است در اسلام؛ برادران!

ایمان ارزشمند، ایمان آگاهانه است، ایمان توأم با درک و شعور است، ایمانیست که از روی بصیرت، با چشم باز، بدون ترس از اشکال، به وجود آمده باشد. آن ایمانی که فلان مرد مسلمان دارد، برای نگه داشتنش باید بگوییم روزنامه نخواند، فلان کتاب را نخواند، در کوچه بازار راه نرود، با فلان کس حرف نزند، سرما و گرما نخورد، آفتاب و مهتاب نبیند، تا بماند؛ این ایمان متأسفانه نخواهد ماند. ایمانی لازم است که آن چنان آگاهانه انتخاب شده باشد که در سخت‌ترین شرایط هم آن ایمان از او گرفته نشود. ﴿الْإِمْنُ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾، دربارهٔ عمار یاسر، آیهٔ قرآن می‌گوید: اگر در زیر شکنجه، برای خاطر آنکه دشمن را از خود لحظه‌ای منصرف کنی، یک جمله گفتی، بگو، ایمان تو ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زائل بشود. آن ایمانی که خَبَاب بن‌أرت دارد، آهن را داغ می‌کنند به گردنش می‌چسبانند، شوخی نیست، آهن گداخته را به بدنش نزدیک می‌کردند و به پوست بدنش می‌چسبانیدند، این به خاطر آن ایمان آگاهانه عمیقش، دست برنمی‌داشت، ایمان این است.

ایمان از روی روشنی، از روی درک، از روی فکر، با محاسبه‌های صحیح وقتی که انجام گرفت، آن وقت لازم نیست ما این ایمان را در پارچه و در کهنه و در صندوقچه و در صندوق‌خانه بگذاریم که مبادا گرما و سرما و گردوخاک و غبار به آن آسیب برساند؛ آسیبی به آن نمی‌رسد.

این ایمان‌های ناشعورانه است که آدم مدام دل‌دل دارد، دغدغه دارد؛ مبدا، مبدا، مبدا. اگر بخواهیم ایمان‌ها استوار باشد، اگر بخواهیم ایمان‌ها زائل نشود، اگر بخواهیم ایمان، ایمان آگاهانه باشد، باید دائماً آگاهی بدهیم به آن کسانی که می‌خواهیم مؤمن باشند. از آگاه شدن اینها واهمه نکنیم، از چشم‌وگوش بسته‌ماندن اینها لذت نبریم. راهش این است تا خوب مایه آگاهی در مغزها و دل‌ها و فکرها به‌وجود بیاید و با آن آگاهی، یک ایمان صحیح، مستحکم، یک بتن‌آرمه^۱ در دل او بنا بشود، آن وقت با توپ شریپنل^۲ هم به‌قول جوان‌های قدیمی، زائل‌شدنی نیست. اسلام می‌گوید ایمان، آگاهانه باید باشد. این آیاتی که در آخر سوره آل‌عمران است، ایمان آگاهانه را به ما معرفی می‌کند.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳، اینها مقدمه است، ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین ﴿وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ آمد و رفت شب و روز، ﴿لآيَاتٍ﴾ همانا نشانه‌هایی است، برای گیج‌ها؟ برای بی‌هوش‌ها؟ برای آنان که نمی‌اندیشند؟ ابداء! ﴿لأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ برای خردمندان. خردمند، آن که دارای خرد و نیروی فهمیدن است و او همه

۱. بتنی که با گذاشتن می‌لگردد تقویت شده است.

۲. نوعی توپ قدیمی است که داخل گلوله اصلی آن گلوله‌های متعدد منفجره قرار می‌دهند. گلوله اصلی پس از شلیک، در مسیر خود و نزدیک به هدف منفجر می‌شود و گلوله‌های داخل خود را آزاد می‌کند که در منطقه بزرگی فرو می‌ریزند و باعث تلفات فراوان می‌شوند.

۳. سوره مبارکه آل‌عمران / آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳

مردمند، در صورتی که فکر و هوششان را به کار بیندازند. و الا خردمندها از اول ولادت با یک آرم مخصوصی جدا نشدند که بگوییم ما جزو آنها نبودیم و خردمند نمی‌توانیم بشویم و خردمندان چنین و چنانند، نه؛ خردمند یعنی همه ما مردم، با سه میلیارد انسان دیگر که در دنیا هستند، همه خردمندند، به شرط آنکه این نیروی خرد را که در آنها هست، یک‌خُرده به کار بیندازند. این ماشین را اگر پول دادید خریدید، در خانه گذاشتید، بازش نکردید، از آن کار نکشیدید، بعد از مدتی بگذرد، سراغش بروید، می‌بینید کارآمدی ندارد، کارآیی ندارد، زنگ زده است، اگر زنگ زده هم نباشد، رُو و روان نیست. تقصیر ماشین نبود، تقصیر تو بود که به کارش نزدی. اولی‌الالباب یعنی آنها که نیروی فکر و اندیشه و خرد را به کار می‌زنند تا خردمند می‌شوند.

چه کسانی اند اولی‌الالباب؟ ببینید، اینجا یکی از نکات لطیف قرآن است. وقتی که اولی‌الالباب را می‌خواهد بگوید، خردمندان را می‌خواهد بگوید و می‌خواهد معرفی بکند، اگر مردم معمولی بخواهند معرفی کنند، می‌گویند خردمند آن کسی است که در همه امور زندگی‌اش پیشرو است، در هیچ کار سرش کلاه نمی‌رود، در کاسبی‌ها، در پُلْتیک‌ها،^۱ در سیاست‌بازی‌ها، در معارضه‌ها و مقابله‌های با حریف‌ها، همه جا دست او روی دست حریف‌هاست. قرآن چون هیچ‌یک از این بازیگری‌ها را قبول ندارد، چون ارزش واقعی را برای انسان، اتصال و ارتباط با خدا می‌داند، خردمند را

۱. سیاست

به این صورت معرفی می‌کند؛ خردمند از نظر قرآن آن کسی است که این عالی‌ترین ارزش‌ها را بیش از همه چیز و همه کس مورد نظر داشته باشد. **«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ»** آن کسانی‌اند خردمندان که یاد می‌کنند خدا را، **«قِيَامًا»** در حال ایستاده، **«وَقُعُودًا»** در حال نشسته، **«وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»** در حال به یک پهلو افتاده. یعنی در همه حال، در همه حال به یاد خدایند. اما این به یاد خدا بودن به معنای یک حالت عرفانی خلسه‌آمیز درویش‌مآبانه نیست که بعضی دلشان خوش باشد که خیلی خب، ما هم همیشه به یاد خداییم، همیشه هو می‌زنیم، نه؛ به یاد خدا بودن فعال، به یاد خدا بودنی که عملی محسوب می‌شود. چطور مگر؟

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و می‌اندیشند در آفرینش آسمان‌ها و زمین، در حال تفکرند. ببینید اولی‌الالباب، خردمندان آن کسانی‌اند که در حال تفکر باشند، **«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»**. بعد که این تفکر و اندیشمندی را انجام می‌دهند، به زبان دل و زبان ظاهر چنین می‌گویند: **«رَبَّنَا»** پروردگار ما! **«مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ»** این را به بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو از این کار که به بیهوده بیافرینی؛ یعنی مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقطه یک ایدئولوژی.^۱

هر ایدئولوژی زندگی‌ساز، نقطه اساسی‌اش این است که من اینجا برای کاری هستم. اگر معتقد به خداست، می‌گوید مرا برای کاری آوردند؛ اگر معتقد به خدا نیست، می‌گوید من به هر حال کاری دارم اینجا. ببینید

۱. مجموعه اعتقادات، جهان‌بینی

اساسی‌ترین نقاط یک فلسفه فکری که الهام‌بخش یک زندگی فردی و اجتماعی بشود، همین است: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا». الهی است، معتقد به خداست؛ لذا می‌گوید پروردگار ما، تو این آسمان و زمین را، این همه غوغا را، به بیهوده و پوچی نیافریده‌ای، «سُبْحَانَكَ» تو از این منزه و پیراسته‌ای که کار بیهوده بکنی؛ پس من مسئولیتی دارم، پس من باید راهی را بپیمایم، پس من درمقابل این نظم عجیب و شگفت‌آور، یک نقطه‌ای هستم و برای کاری. در این نظم عجیب، یک جایی هم من دارم که اگر آنجا را به‌صورت درست و صحیح، آن عمل را به‌صورت آن‌چنانی که تو خواسته‌ای انجام ندهم، این نظم را خراب کرده‌ام. «سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» پس ما را از شکنجه آتش محفوظ و مصون بدار؛ آتش قیامت، که با وجود اینکه واقعیتی است، سمبل آتش قهر و خشم و انتقام خدا و تکوین عالم نیز هست.

باید دقت کنید، اینها همه مقدمه است، مقدمه است برای اینکه ایمان آگاهانه را از توی این آیات، درست لمس کنیم، باید تا حالا خود دوستان توجه پیدا کرده باشید که چگونه آگاهی از این آیات متصاعد می‌شود، برمی‌خیزد؛ اما حالا دقت کنید. «رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ» پروردگار ما، آن کسی را که تو به آتش وارد کنی، رسوا و خوار و زبون کردی، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» و ستمگران را که تو داخل آتش کردی، هیچ یاور و پشتیبانی نیست، نه از تکوین و نه دستی از غیب، به‌هیچ‌صورت. یعنی آن کسانی که در راه ظلم و ستم، در راه کفر و نفاق، در راه باطل حرکت

می‌کنند، محکوم به زوال و نیستی‌اند، هیچ‌چیزی در این عالم آنها را حمایت نمی‌کند.

خب، ﴿رَبَّنَا﴾، این خردمندانِ باهوش، این اولی‌الالباب، این متفکران در آسمان و زمین، این کسانی که فهمیده‌اند که در این جهان به بیهوده نیامده‌اند و این جهان به بیهوده آفریده نشده است، ادامه سخن می‌دهند - می‌رسیم اینجا به ایمان - می‌گویند: ﴿رَبَّنَا﴾ ای پروردگارِ ما، ﴿اِنَّا سَمِعْنَا﴾ ما شنیدیم و فهمیدیم، با گوشِ تن و با گوشِ دل، ﴿مُنَادِيًا﴾ منادی و غریب‌دهی را که ﴿يُنَادِي لِّلْاِيْمَانِ﴾ برای ایمان ندا می‌کرد، صَلايِ اِيْمَانِ می‌داد، ﴿اَن اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ﴾ می‌گفت به پروردگارتان ایمان بیاورید، ﴿فَاٰمَنَّا﴾ آن وقت ما ایمان آوردیم. چه جور ایمانی آوردند اینها؟ یک نفر گفته ایمان بیاورید، ایمان آوردند؟ نه؛ اینها همان اولی‌الالبابند، همان متفکرانند. این منادی ممکن است به ظاهر پیغمبری باشد، اما در باطن، پیامبر عقل و تفکر و بینش آنهاست که آنها را به سوی ایمان خدا فرامی‌خواند و دعوت می‌کند. پس منادی به آنها گفته ایمان بیاورید، آنها از روی بینش، از روی درک، از روی شعور و آگاهی کامل ایمان آوردند. این جور ایمانی در اسلام مطلوب است: ایمان آگاهانه. خب، این هم مطلب دوم.

یک مطلب سوم هم هست که آن را خیلی مختصر عرض می‌کنم؛ (چون یک مقداری از وقت اول جلسه‌مان گرفته شد متأسفانه.) مطلب سوم این است که چون ایمان آگاهانه از نظر اسلام مطلوب است، چون که

خدای متعال ایمان ناآگاهانه را قبول ندارد و ارج و ارزشی برایش قائل نیست؛ لذا چندین جای قرآن، ایمان‌های کورکورانه مقلدانه متعصبانه، که غالباً هم این جور ایمان‌ها آدم را با مغز به زمین می‌کوبند، این چنین ایمان‌هایی را با شدت توبیخ می‌کند. یک آیه‌اش را اینجا نوشتیم که اگر بخواهم پیدا کنم در قرآن یک قدری مشکل می‌شود.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ﴾^۱ - صحبت از کافران و مرتجعان است - و چون به آنان گفته شود که بیایید به سوی آنچه خدا فرستاده است و بیایید به سوی پیامبر. (آن جوری که من ترجمه کردم اینجا: و چون به آنان گفته شود که بیایید و آنچه را خدا فرستاده و پیامبر می‌آموزد، بیازمایید و بفهمید.) خب بیایید نزدیک بفهمید دیگر، بیایید گوش کنید، ببینید چه می‌گوید پیغمبر، حرفی دارد پیغمبر؟ جوابشان چیست؟ به جای اینکه بیایند، به جای اینکه فکر کنند، به جای اینکه سعی کنند تا بفهمند و راهشان را انتخاب بکنند، ﴿قَالُوا﴾ گویند: ﴿حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ راه و رسمی که پدران خود را بر آن یافتیم، ما را بس. ما دنبال این حرف‌های تازه نمی‌رویم. کافر، به گفته یکی از محققین، کفار در قرآن، همه جا یک اسم و تعبیر دیگری هستند از مرتجعان قرن‌ها و عصرها. همه جا پیغمبر، روشنفکر زمان است، حرف نو دارد، راه نو دارد، به سوی نو دعوت می‌کند، اما کافران و مخالفان، متعصبان و مقلدان و متحجران و مرتجعانی هستند که راه نومی او را نمی‌پسندند و نمی‌پذیرند.

۱. سوره مبارکه مائده / آیه ۱۰۴

حرفشان هم این است که: ره چنان رو که رهروان رفتند! ما، پدر، مادرهایمان را این جور ندیدیم، ما پدرهایمان را جور دیگری دیدیم، می‌خواهیم همان جور بفهمیم، همان جور عمل کنیم. آن وقت قرآن در جواب چه می‌گوید؟ «**أَوَلَوْ كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ**»، اینها کار این تقلید از پدران را به آنجا رساندند که: هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانستند و راه نمی‌یافتند نیز، (متأسفانه ترجمه این فراز اخیر، این جمله اخیر از آیه، اینجا نوشته نشده، لکن من در آن کاغذ نوشته بودم و فراموش شده ظاهراً که نوشته بشود.) به هر صورت، قرآن به اینها می‌گوید: ولو پدرهایتان هیچ چیز نمی‌فهمیدند، هیچ راهی نمی‌یافتند، نمی‌توانستند درست خیر و شرّ خودشان را بفهمند، باز هم شما از آنها تقلید می‌کنید؟ ببینید تقلید را چطور ملامت و شماتت می‌کند.

(خب، حالا این آیات آخر سوره آل عمران را، تلاوت‌گر عزیز ما جناب آقای فاطمی امروز تلاوت می‌کنند. بعد از آنی که تمام شد، من دو مطلب دارم که می‌خواهم عرض بکنم و خواهش می‌کنم که آقایان کاملاً دقت کنید، بعد از تلاوت ایشان بلند نشوید، تا من بلند شوم و دو مطلب می‌خواهم عرض بکنم، جناب آقای فاطمی بفرمایید.)

۱. این نصیحت قبول کن از ما / تا درآیی به جنت المأوی
 ره چنان رو که رهروان رفتند / راه رفتند و راه را رفتند (شاه نعمت‌الله ولی)

(شنبه چهارم رمضان ۱۳۹۲) ایمان از روی آگاهی

در این تلاوت ، موضوعات زیر با تامل و دقت بدست میاید :

۱- ایمان با اصول و مبانی عقیدتی ، یک خصلت برجسته ی پیامبر خدا پیروان او است

أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ - پیامبر آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل گشته مؤمن و گرویده است
وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمِنٌ بِاللَّهِ وَمَنْ يَكْفِيهِ وَرَسُولِهِ . مؤمنان همه ایمان آورده اند بخدا و فرستگارش و کتابهایش و
لَا تُشْرِكُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رَسُولِهِ - (گویند) میان هیچکس از پیامبران او تفاوت نمیگذاریم (همه را فرستاده و ماور فرستادیم)
وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا - (گویند) شنیدیم (فهمیدیم) و فرمان بردیم ...
(پذیرش وحی)

عَفَاكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ - مغفرت تو را خواهیم - پروردگارا ! - و بازگشت همه سوی توست (سوره بقره آیه ۲۸۵)

۲- ولی این ایمان ، از روی شعور و آگاهی و فهم است ، نه تورکورانانه و از روی تقلید :

در آیات زیر ، نشانه های بارزی از این آگاهی را میتوان مشاهده کرد :

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - هـ یسین ، در آفرینش آسمانها و زمین

وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ - و آمد و رفت شب و روز

آيَاتِ لَأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُدْرُونَ أَنَّ اللَّهَ مَعَهُمْ وَإِلَىٰ آلِهِمْ وَإِلَىٰ آلِهِمْ وَإِلَىٰ آلِهِمْ
وَيَقْلَرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند
(نشانه های روشنی است برای خردمندان آنها که خدا را در حال استاده و نشسته و سید بهلو خواسته یاد میکنند)

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ، سُبْحَانَكَ - (و بدل زبان میگویند) پروردگارا ! اینهمه را بی بهره ی نیافریده ای ، و تو از یهودی منزله و پیراسته ای !

فَقِنَا غُذَابَ النَّارِ - پس ما را از شکنجه های آتش محفوظ بدار

رَبَّنَا إِنَّكَ مِنْ تَدْخِيلِ النَّارِ قَدْ أَخْرَيْتَهُ - پروردگارا ما ! بیگمان هر که را با آتش در آفتی ، زبون سراوندند و آساخته ای

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ - و ستمگران را هیچ یاور و مددی نیست .

(سوره آل عمران: آیه های ۱۹۰ تا ۱۹۴) **ب**

(بها ، ۳ ریال)

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ

پروردگارا ما (بگوش دل و بافتی در پدیده های خلقت)
صدای ندا کننده ای را که به ایمان فراخواند

أَلْأَمْثَلُ بَلَدًا - (دسی گفت) به پروردگارتان ایمان آورید

فَأَمَّا - و در پاسخ این ندای تکوین، ایمان آوریم.....

(دنباله آیات صافی قبل)

۳۰- و لذا ایمان های متعصبانه یا مقلدانه ای که کافران و مخالفان به افکار پوستان خود
می ورزیدند، بدست تکوین آورده و تخطئه است. به لحن توبیح آمیز و پر معنای این آیه گوش کنید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ

و چون به آنان گفته شود که بیایید و آنچه را خدا فرستاده و پیامبر
می آموزد، بیایید و بشنید

قَالُوا احْسَبْنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْكَ الْإِيمَانُ - گویند: راه درستی که پدیدار خود را بر آن یافتیم
ما را ایس...!

أَوَلَوْ كُنَّا آبَاؤَهُمْ لَأَيُّهُمْ لَيَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ

(سوره مائده آیه ۱۰۴)

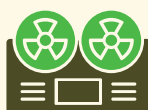
جلسه چهارم

ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی

یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۵۳

۵ رمضان المبارک ۱۳۹۴

صهبا



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ
عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ
سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ
شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ
فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

سوره مبارکه حج

مسئله این است که ایمان، برطبق فرهنگ غیر قابل تردید قرآن، صرفاً یک امر قلبی نیست. درست است که ایمان یعنی باور، و باور مربوط است به دل، اما قرآن هر باوری را، هر ایمان و قبول و پذیرشی را به رسمیت نمی‌شناسد. ایمان مجرد، ایمان قلبی خشک و خالی، ایمانی که در جوارح و اعضای مؤمن شعاعش مشهود نیست؛ این ایمان از نظر اسلام ارزشمند نیست. اول مؤمن به خدا، شیطان است. ابلیس پیش از آنکه بندگان پرمدعای پروردگار و فرزندان پُرناز و افاده آدم به این سرزمین خاکی بیایند، سالیانی خدای متعال را عبادت می‌کرد و دلش کانون معرفت خدا بود، اما در آن بزنگاه، در آنجایی که ایمان‌ها همه آنجا

به کار می‌آیند؛ یعنی در هنگام انتخاب، در هنگام تعیین راه نهایی، این ایمان به کار ابلیس نیامد، این ایمان در همان دل ماند. من می‌گویم ایمانی که فقط در دل بماند، می‌پوسد و می‌خشکد؛ تو بگو نه، باقی می‌ماند؛ ما هم شبیهه را قوی می‌گیریم، می‌گوییم ایمان در اعماق دل می‌ماند. اما ایمانی که در دل می‌ماند و به دست و پا و چشم و گوش و مغز و اعضا و جوارح و زندگی و نیروها و انرژی‌های ما نمی‌رسد، آن ایمان از نظر فرهنگ قرآنی ارزشمند نیست. ما این مطلب را در یک تیتری خلاصه کردیم و آن، همان تیتری است که بالای این ورقه‌ای^۱ که در اختیار شماست نوشتیم: ایمان زاینده. ایمانی که مثل سرچشمه‌ای فیاض عمل می‌زاید، ایمانی همراه با تعهد، ایمانی که باری بر دوش مؤمن می‌گذارد، ایمانی که همراهش عمل است.

بنا کردم **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾** ها را در قرآن شمردن. دیدم با همین تعبیر، ده‌ها مورد، ایمان همراه با عمل صالح آمده است. ایمان تنها، ایمان بی‌تعهد، ایمانی که همراه آن احساس مسئولیتی نباشد، نه به درد دنیا می‌خورد، نه به درد عقبی می‌خورد، این منطبق قرآن است. (تلاوت فردای ما هم تقریباً در همین زمینه است، آیاتی هم فردا تلاوت می‌کنیم و در آن می‌اندیشیم ان شاء الله با تدبّر، که آن هم همین معنا را به‌صراحت، با کمال روشنی اعلام می‌کند، هیچ جای حرفی باقی نیست.) آن کسانی که فرض می‌کردند ایمان یک چیزی است برای منطقه قلب

۱. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه فرمایید.

آدمی، ولو انسان به لوازم و تعهدات ایمان پایبند نباشد، می‌تواند در حوزه مؤمنین باشد؛ آن کسانی که خیال می‌کردند با مؤمن بودن فقط، یعنی با باور داشتن فقط، بدون عمل، بدون تلاش، بدون مجاهدت، نویدهای خدا در مورد مؤمنین نصیب انسان می‌گردد؛ آنهایی که گمان می‌کردند بهشت را به یک امر قلبی می‌دهند و بدون عمل، حکومت روی زمین را به یک امر قلبی می‌دهند نه به عمل؛ آن کسانی که تصور می‌کنند به‌طور خلاصه که اگر عمل را حذف کنیم، از ایمان چیزی باقی می‌ماند؛ اینها بایستی به این آیات و آیات دیگری که در تلاوت بعدی هست و ده‌ها مورد دیگر در قرآن و سراسر قرآن با دقت بیندیشند تا ببینند، آن ایمانی از نظر اسلام ارزش دارد که با عمل، با مسئولیت، با تکلیف، با تعهد همراه است.

اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه مؤمن نگذارد. آن کسانی که از قرآن شنیده‌اند: **﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾**^۱ سست نشوید، غمگین نشوید، اگر مؤمن باشید از همه برترید؛ آن کسانی که این صلاهی عجیب را از قرآن شنیدند، بعد به واقعیت‌ها نگاه می‌کنند، می‌بینند مؤمنین به قرآن از همه برتر نیستند، بلکه گروکِش^۲ همه هستند و تعجب می‌کنند که این وعده قرآن پس کو؟ و اگر زمانی

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۳۹

۲. وام‌دار، رهین

برای انجام^۱ این وعده پیدا نکردند، منتظر ظهور ولی عصر صلوات الله علیه می‌مانند. به این عده هم باید خاطرنشان ساخت که بله، وعده الهی حق است، هم در زمان ظهور مهدی موعود صلوات الله علیه و هم هر جایی که ایمان صورت ببندد. اما ایمانی که قرآن آن را همراه با عمل می‌داند، ایمانی که آن را از تعهد جدا نمی‌داند. ایمان، نه فقط یک امر قلبی.

اگر فقط تصدیق و پذیرش در صدق کلمه ایمان کافی بود، من می‌گویم اول مؤمن به پیغمبر ابولهب^۲ بود یا ولید بن مغیره مخزومی^۳ بود. آن هوشمندان عرب خیلی خوب می‌فهمیدند که رسول خدا دروغ نمی‌گوید، خوب می‌فهمیدند که راست می‌گوید. دلیل می‌خواهید؟ دلیلش اینکه

۱. (ن ج ز) برآوردن حاجت، وفا کردن وعده

۲. عبدالعزیٰ فرزند عبدالمطلب، که به دلیل رنگ سرخ چهره‌اش به ابولهب معروف شد. وی پس از آغاز دعوت پیامبر، به شدت با او مخالفت می‌کرد. هنگام دعوت پیامبر، پشت سر ایشان راه می‌رفت و ایشان را دروغگو می‌خواند. او که نتوانسته بود در جنگ بدر شرکت کند، هفت روز پس از شنیدن خبر شکست مشرکین دق مرگ شد. گویند به دلیل بیماری‌ای که داشت، دو روز جنازه‌اش بر زمین ماند. پسرانش جنازه او را به نقطه دوردستی از مکه منتقل کرده و از دور بر جنازه‌اش سنگ انداختند تا دفن گردید. سوره مسد اشاره به عذاب جاودان ابولهب و همسرش دارد.

۳. او از اشراف و متنفذان قریش - قبیله بنی‌مخزوم - و در زیرکی و دانایی زبان زد عام و خاص بود. پس از آغاز دعوت پیامبر، بزرگان قریش متحیر ماندند که آیات قرآن را چه بنامند. نزد ولید رفتند. ولید نزد پیامبر رفت و پیامبر آیات ابتدایی سوره سجده را برای او خواند. ولید از آن آیات متأثر شد و نزد قریش بازنگشت. تا اینکه ابوجهل نزد او رفت و او را تحریک کرد. وی به قریش گفت که این سخن را تنها می‌توان سحر نامید. آیات ۱۱ تا ۳۰ سوره مبارکه مدثر، به این ماجرا اشاره دارد. او در سال اول هجرت، مُرد.

می‌نشستند با هم پیاله‌هایشان تصمیم می‌گرفتند پیغمبر را رسوا کنند. می‌گفتند برویم بشنویم، ببینیم چه می‌گوید، عیب‌هایش را بگیریم. بعد که می‌رفتند می‌نشستند، فردا شب می‌آمدند، می‌گفتند نه، این کلام بشر نیست، این سخن خدای بشر است. پس قبول می‌کردند، تصدیق می‌کردند که او از سوی خدا سخن می‌گوید. اما جناب‌عالی بعد از چهارده قرن از آن تاریخ، او را مؤمن نمی‌دانی. من می‌گویم اگر او مؤمن نیست؛ به دلیل اینکه این ایمانش، این قبولش، این تصدیقش با تعهدهای متناسب همراه نبوده، آیا ما مؤمنیم؟ درحالی‌که تصدیق ما هم با تعهدهای متناسب همراه نیست. چه می‌فرمایید شما؟

اگر فقط تشخیص و ایمان قلبی و باور کافی بود، عمروعاص^۱ باید اول شیعۀ عالم باشد. عمروعاصی که ماجرای غدیرخم را یا به چشم دیده، یا از کسانی که به چشم دیده‌اند شنیده، من و شما بعد از سیزده قرن و خرده‌ای این ماجرا را در کتاب‌ها فقط می‌خوانیم. عمروعاصی

۱. عمرو فرزند عاص، در میان عرب به زیرکی مشهور است. اوایل از مخالفین اسلام و از دشمنان سرسخت رسول خدا در مکه بود. از سوی بزرگان قریش، سرپرست گروهی بود که برای بازگرداندن مسلمانان به حبشه رفته بودند. اندکی قبل از فتح مکه، و به این شرط که بدی‌های گذشته‌اش بخشیده شود، با رسول خدا بیعت کرد. در زمان عمر، به فرماندهی او، سرزمین مصر فتح و او حاکم مصر شد. اما عثمان او را از آن مسند برکنار کرد. در زمان امیرالمؤمنین، در کنار معاویه قرار گرفت و نقشی مؤثر در تثبیت جایگاه معاویه داشت. عمروعاص مجدداً به مصر رفت و با کشتن محمدبن ابی‌بکر حکومت مصر را به دست گرفت و تا آخر عمر - ۴۳ هجری - در آنجا بود.

که درباره امام علی علیه السلام شعر می‌گویید،^۱ عمروعاصی که در دم احتضار، در آن حساس‌ترین ساعت‌ها و لحظه‌هایی که برای ذهن یک انسان مطرح است، اظهار ندامت می‌کند، اظهار پشیمانی می‌کند، می‌گوید دینم را به دنیای معاویه فروختم، با علی که می‌دانستم حق است، جنگیدم.^۲ پس عمروعاص به نظرم عمیق‌تر و علمی‌تر از شیعه قرن چهاردهم هجری به ولایت بلافضل امیرالمؤمنین پی برده و تصدیق کرده بود، اما آیا شیعه است؟ شما می‌گویید نه. چرا شیعه نیست؟ برای خاطر اینکه اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین تعهدهایی می‌آورد. اول تعهدش بیعت نکردن با معاویه بن ابی‌سفیان است. عمروعاصی که با معاویه همدست می‌شود و با همین علی می‌جنگد؛ یعنی به تعهدهای تشیع، به مسئولیت‌ها و تکلیف‌هایی که این باور به انسان متوجه می‌کند، پایبند نمی‌ماند، شیعه نیست.

این حرف درست است و چون درست است، من روی سخن را باز به خودمان برمی‌گردانم، می‌گوییم با همین دلیل، آیا من و شما می‌توانیم معتقد باشیم و مطمئن که شیعه هستیم؟ مگر ما به تعهدهای شیعه بودن

۱. قصیده‌ای به نام جُلجلیه که عمروعاص در جواب معاویه سروده است. علامه امینی، این قصیده را در الغدير آورده است.

وَ أَيْنَ الْخُصَا مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ / وَ أَيْنَ مُعَاوِيَةَ مِنْ عَلِيٍّ، شن‌های کنار ساحل کجا و ستارگان آسمان کجا؟ / و معاویه کجا و علی کجا؟

۲. تاریخ یعقوبی (احمد بن اسحاق یعقوبی، متوفی قرن ۵۳۰ ق.) / دوران معاویه بن ابی‌سفیان /

عاملیم؟ مگر ما پایبندیم؟ و سخن قرآن در این باره روشن و بی‌تردید و بی‌ابهام است. (هم در تلاوت امروز این معنا هست، هم در تلاوت فردا) صریحاً نفی می‌کند ایمان را از آن کسانی که به‌طور مطلق پایبند به تعهدات ایمانی خود نیستند. بنابراین ایمانی که در اسلام معتبر است - اینها از اصول اعتقادی اسلام و تشیع است - ایمان زاینده و تعهدآفرین است. آن ایمانی است که با تعهدهای عملی همراه باشد، اگر همراه نبود، منتظر نتیجه‌هایش هم نباش، منتظر نصرت در دنیا نباش، منتظر امنیت در دنیا مباش. **«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»** ۱. (این آیه و ده‌ها آیه دیگر که شاهد و وافی^۲ به مقصود است، در این نوشته ما نیامده، چون جایی نیست و مجالی نیست.) **«الَّذِينَ آمَنُوا»** آن کسانی که ایمان آوردند، **«وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»** با ستم، با ستمگری، ایمان خود را نیامیختند، **«أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ»** امنیت برای آنهاست. آن ایمانی که با ستمگری همراه است، امنیت بر نمی‌دارد. آن ایمانی که تعهد در کنارش نیست، نصرت به مؤمن نمی‌دهد، پیروزی او را تضمین نمی‌کند، یاری خدا و یاری ذرات طبیعت و تکوین را برای او به ارمغان نمی‌آورد، خوشبختی و رستگاری دنیا و خلاصه یک کلام، بهشت دنیوی و اخروی را به او نمی‌دهد.

پندارهای بیهوده ناشی از راحت‌طلبی، ضد این را به ما تلقین می‌کند.

۱. سوره مبارکه انعام/ آیه ۸۲

۲. (وفی) تمام‌کننده، کامل‌کننده

یک صفتی است در انسان که همیشه دنبال کارهای راحت‌تر می‌رود، حالت سهولت‌طلبی، سهل‌گرایی در انسان هست. بین دو کار اگر مخیرش کنید، هرکدام آسان‌تر است، هرکدام تلاش کمتری، مایه کمتری می‌برد، آن را انسان انتخاب می‌کند، خاصیت آدم این است، معمولاً انسان‌ها این‌جوری‌اند. این صفت، این خصلت بشری، این ویژگی به ما می‌گوید راه آسان‌تر را بپذیر، راه کم‌خرج‌تر را، راه بی‌تلاش‌تر را. از طرفی ایمان مذهبی می‌گوید بهشت از دست رفت. برای اینکه هم سهل‌گرایی به جای مانده باشد، هم بهشت از دست نرفته باشد، مجبوریم بنشینیم فرمول درست کنیم، فرمول‌هایی که نتیجه می‌دهد رفتن آدم بیکاره تنبل را به بهشت. پای فرمول‌ها می‌ایستیم، گیر هم می‌دهیم، تا آخر هم نمی‌فهمیم؛ فقط وقتی به بهشت نرفتیم، می‌فهمیم که فرمول‌ها غلط بود. من می‌گویم حالا یک تجدیدنظری بکنیم، ببینیم آیا واقعاً این فرمول‌ها درست است؟

قرآن متن قطعی خلل‌ناپذیر ماست و صدها روایت درست، روایت متقن. امام علیه‌السلام در روایتی به این مضمون (فکر کردم قبلاً بگردم چندتا از روایت‌هایش را حاضر کنم، اینجا بیاورم بخوانم، واقعه این است که وقت نکردم، و الا خیلی در این باب روایت هست) شفاعت ما نمی‌رسد یا نمی‌رسد به شفاعت ما، مگر به وسیله کوشش و جدوجهد. حالا ما با تنبلی، با زانوی غم به بغل گرفتن و غم گذشته و غم آینده را با بی‌غیرتی خوردن - غم‌خواری خوب است، اما غم‌خواری‌ای که با

بی‌غیرتی همراه نباشد - ما با این حالت منفی پستِ بی‌خاصیت، می‌نشینیم به امید شفاعت، درحالی‌که خود امام علیه‌السلام، طبق این روایت می‌فرماید که شفاعت ما به آن کسانی می‌رسد که جدّو جهد و کوشش داشته باشند، درست نقطهٔ مقابل آنچه که در مغزهای ماست. و از این قبیل روایات *إلی ما شاء الله*.

امام سجاد علیه‌السلام در آن نیمهٔ شب، در مسجد مشغول عبادت کردن است، مشغول زار زدن است. آن مردی که طبق برداشت صحیح از زندگی‌اش، یک پارچه تلاش در راه به حکومت رسانیدن حق و حقیقت است، نیمهٔ شب هم یک پارچه تلاش در راه عبودیت و خضوع در مقابل خداست؛ اشک می‌ریزد، گریه می‌کند، مناجات می‌کند؛ مناجات عجیبی که حالا مجال نیست که عرض کنم، با یک وضع عجیبی. بعد آن مرد خوش‌باور ساده‌دل می‌گوید: ای پسر پیغمبر! تو چرا؟ تو با آن پدر، با آن مادر، با آن جد، که همه بندگان برگزیدهٔ خدایند؛ گریه را برای ما بگذار. تو که فرزند پیغمبری، فرزند علی، فرزند حسین، فرزند فاطمهٔ زهرا، تو چرا گریه می‌کنی؟ آن وقت امام سجاد *صلوات الله علیه* ضمن آنکه از این تز دفاع می‌کند؛ تز خضوع و خشوع و گریه و عبادت و دعا در مقابل پروردگار، برای جلا دادن روح، برای هرچه بیشتر مصمم شدن، برای هرچه بیشتر به خدا متکی شدن و نه برای تخدیر؛^۱ ضمن اینکه این تز را تقویت می‌کند، این اشتباه را هم از ذهن این شیعهٔ عامی بیرون می‌آورد، می‌گوید تو چه می‌گویی؟

۱. (خدر) سست کردن

«دَعَّ عَنِّي حَدِيثَ أَبِي وَ أُمِّي وَ جَدِّي»^۱ ببندها از دور صحبت پدر و مادر و جد را، که تو فرزند فلانی، «الْحِجَّةُ لِلْمُطِيعِينَ» بهشت از آن فرمان بران است. این تَز اسلامی و تَز شیعی است در زمینه ایمان و عمل. چرا تأکید می‌کنم روی این مسئله؟ برای خاطر اینکه سالیان درازی کار شده و بسی قرن‌ها کار شده روی مغز مسلمانان، تا آنها را قانع کنند به اینکه عمل برای مسلمان بودن لازم نیست، تا به آنها بفهمانند که برای مؤمن بودن، یک دل پاک لازم است، نه یک عمل پاک. کمک کرده به این دست‌های خائن و مزدور، راحت‌طلبی‌های ما، سهل‌گرایی‌های ما، پرمدعایی‌های ما، که مایلیم بهشت خدا، به یک کار کوچک به ما داده بشود. و کمک کرده است به این دریافت غلط، نادانی‌های غیر مغرضان، غرضی هم نداشتند جز اینکه نادان بودند.

از بعد پیغمبر، بعد از مدت زمان کوتاهی این فکر به وجود آمد و ترویج شد. معاویه بن ابی‌سفیان خیلی جالب است. از معاویه دیگر بی‌دین‌تر کسی را سراغ داری؟ از معاویه بدتر کسی را سراغ داری؟ دیگر بدتر از اینها چه کسی را در آن تاریخ و در صدر تاریخ اسلامی می‌شود سراغ گرفت؟ یک روز دیدند که معاویه وصیت می‌کند به نزدیکانش که بله، من که مردم، یکی دوتا بسته کوچک هست، اینها را از آنجا بیاورید، بگذارید توی کفن من. گفتند چیه اینها؟ گفت یک دانه‌اش قسمتی از لباس پیغمبر است. یک روز هم پیغمبر خدا اصلاح می‌کرد سر و صورتش را،

۱. حدیث شماره ۲۸

یا ناخن می‌گرفت، چند دانه از آن ذرات مو و ناخن دورافتاده پیغمبر را جمع کردم، اینها را بگذارید توی کفن من که خدا مرا ببخشد.^۱ آی زگی! معاویه هم به امید شفاعت پیغمبر حرکت می‌کند، کار می‌کند، اما در راه چه؟ در راه به‌دست آوردن چند دانه موی سبیل و صورت و سر پیغمبر. خب دست مریزاد! تا آنجایی که آسان است، تا آنجایی که مایه‌ای ندارد، به قرآن هم گوش فرا می‌دهد، به قرآن هم احترام می‌گذارد، اما تا آنجایی که برای خودش نافع است. (که حالا در این باره اگر بخواهم وارد بشوم، بحث‌هاست. احتمال می‌دهم که فردا مقداری در این زمینه صحبت کنم.)

به‌هرصورت سالیانی است، و سالیان دراز، روی مغزها دارند کار می‌کنند تا بگویند اسلام منهای عمل، ایمان بدون عمل، در دل محبت و ایمان و باور و نه در عمل، حرکت و تلاش و اثر، سال‌هاست به ما این را می‌خواهند بباورانند. و قرآن همچنان ندایش بلند و زنده و شاداب است که «وَمَا أَوْلِيٰكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۲، آن کسانی که این کارها را ندارند، (که تلاوتش را یا امروز یا فردا خواهیم دید) مؤمن نیستند، ایمان ندارند. آن کسانی مؤمنند، آن کسانی با شمایند، آن کسانی مشمول لطف خدا و برادری و مسلمانی هستند که در راه خدا، طبق ایمان، متعهدانه حرکت کنند، تلاش کنند، کار کنند. این منطق قرآن است.

۱. انساب الاشراف (احمدبن یحیی بلاذری، متوفی قرن ۵۳ ق.) / ج ۵ / ص ۱۵۳

۲. سوره مبارکه نور / آیه ۴۷

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که گرویده‌اید، «ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا» رکوع کنید، سجود کنید، درمقابل خدا خضوع کنید، «وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ» عبودیت کنید و عبادت پروردگارتان را، «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ» نیکی به جا آورید، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱ مگر موفق گردید، رستگار شوید. اگر این کارها را بکنید، فلاح و رستگاری و موفقیت و نجات^۲ هست. اما اگر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» بود، «ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ» نبود، آیا فلاح و رستگاری هست؟ جوابش با شما.

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» مجاهدت کنید در راه خدا، «حَقَّ جِهَادِهِ» آن چنان که شایسته مجاهدت است. برای یک درآمد آفتاب تا آفتاب^۳ چه کار می‌کنید، چقدر تلاش می‌کنید؟ چقدر مجاهدت می‌کنید؟ به همین نسبت ببین برای خدا چقدر باید تلاش کنی. همه کار در متن است، کار خدا در حاشیه. وضع زندگی عمومی ما، نقشه عمومی زندگی ما این است. همه کارها در متن است، یاد دادن، یاد گرفتن، پول گرفتن، زحمت کشیدن، نمی‌دانم ورزش کردن، همه کار متن زندگی است، در آن حاشیه‌ها، آن‌هم یا هست یا نیست، کار خدا. اما اگر درست نگاه کنید، آن تلاشی که برای خدا و در راه خدا باید انجام بگیرد، حمش، کیفیتش، عمقش، نستوهی و پایداری‌اش، بایستی به نسبت بزرگی و

۱. سوره مبارکه حج/ آیات ۷۷ و ۷۸

۲. (ن حج) پیروزی، کامیابی

۳. کنایه از یک روز کامل، یک بیست و چهار ساعت

عظمت خودِ خدا، از همه تلاش‌ها بزرگ‌تر، پایدارتر، نستوه‌تر، خستگی‌ناپذیرتر باشد.

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ اوست که شما را برگزیده است ای ملت اسلام! یعنی چه برگزیده؟ یعنی شما را به صورت دُرَدانه‌های نازپرورده‌ای گذاشته کنار، گفته اینها تافته جدا بافته‌اند، گناه هم کردند، اشتباه هم کردند، برخلاف فرمان ما هم عمل کردند، بهشت به نام اینهاست؟ این حرفی است که یهودی‌ها هم درباره خودشان مدعی بودند. اینها اشتباه می‌کردند، هر مُسَلِمی هم که این جور فکر کند، اشتباه می‌کند. قرآن در مقابل یهودی‌ها، آن کسانی که خیال می‌کردند که احبّاً و اولیا و دوستان، بلکه فرزندان خدایند، با لحن خیلی ملامت‌آمیز و زننده‌ای اعلام می‌کند که این همه، این دوستی، این ولایت، در گرو این است که به فرمان خدا عمل کنید. ما شما را برگزیدیم، درست است، اما بنی‌اسرائیل را هم قبلاً برگزیده بودیم. خدا امت اسلام را انتخاب کرد، اما قبل از اسلام بنی‌اسرائیل را هم انتخاب کرده بود، هر دو انتخاب از یک نوع است؛ به معنای انتخاب آماده‌ترین فرد است برای بزرگ‌ترین کار. بین ده نفر شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که این یکی قیافه‌اش مصمم‌تر، بدنش آماده‌تر، رنگ رخساره‌اش شاداب‌تر، پنجه‌اش قوی‌تر، بازوان و سینه‌اش ستبرتر و استوارتر؛ می‌گویید آقا، این بار سنگین را تو باید برداری، من تو را برای این کار انتخاب کردم؛ این هم پیش قدم می‌شود. اگر برداشت، اگر توانست این کار را بکند؛ یعنی اراده کرد - توان که در

او بود مسلماً - تصمیم گرفت و این بار را برداشت، آن وقت از سطح آقران^۱ بالاتر می‌رود، می‌شود یک فرد زبده برجسته. اگر برداشت چه؟ اگر برداشت، از دیگران توسری خورتر و بدبخت‌تر می‌شود. به او می‌گویند بیچاره! دیگران نمی‌توانستند، به آنها هم نگفتیم، اما به تو گفتیم و تو نکردی. گزینش امت اسلام مثل گزینش امت بنی‌اسرائیل، از این قبیل است. بنی‌اسرائیل در زمان خودشان و مسلمانان در زمان خودشان، شایسته‌ترین امت‌ها و افراد بودند برای تحمل بار امانت اسلام، رهبری و هدایت بشر؛ لذا بود که به اینها این بار امانت داده شد. آیا برداشتند یا نه؟ اگر برداشتند، این بار امانت را به سرمنزل رساندند، البته بهترین و گزیده‌ترین و شایسته‌ترین مسلمانانند، اما اگر نه چطور؟ اگر برداشتند، همان وضعی را دارند که یهود دارا شدند بر اثر حمل نکردن بار امانت: «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبُؤُوبِعَضَبٍ مِنَ اللَّهِ»^۲، این برای دنیاشان، مأواهم جهنم، آن هم برای آخرتشان.

«هُوَ اجْتَبَاكُمْ» او برگزیده است شما را، انتخاب کرده برای برداشتن این بار، «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» در دین، بر شما سختی و فشار و صعوبتی هم قرار نداده، فشاری نیست. این قدرها سنگین نیست این بار، این قدرها برداشتنش عذاب و شکنجه ندارد، قابل تحمل است.

۱. (قرن) جمع قرن، به معنای کفو و هم‌تا. نزدیکان

۲. سوره مبارکه بقره/ آیه ۶۱: و مُهْر خَوَارِي وَ نَادَارِي بِرِآنَانِ زَدِهْ شَدَّ وَ بِهْ خَشْمِ خَدَا
گرفتار آمدند.

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ بر شما در کار دین حرجی، صعوبتی، فشاری قرار نداده، ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ این همان آیین پدرتان ابراهیم است، ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا﴾ او شما را در گذشته و در این نوبت، مسلمان و مسلم و تسلیم خدا نامیده است - ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ﴾، این در دعای ابراهیم است در سوره بقره، اشاره به آنجاست - ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا﴾، این بار را به شما دادیم، این گزینش را نسبت به شما به عمل آوردیم، برای چه؟ تا چه بشود؟ تا شما چه کنید و به کجا برسید؟ ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾؛ مسئول مستقیم شما پیغمبر است و مسئول همه بشریت شما. تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیدبان باشد و شما بر بشریت گواه و مراقب و دیدبان باشید. شما زمامداران بشرید، شما اداره‌کنندگان بشریتید، شما دیدبانان این قافله‌اید. ای قافله‌سالاران به خواب نمانید. ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ﴾ تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیدبان باشد، ﴿وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ و شما بر مردمان و بر بشریت و بر خلق‌ها و توده‌ها مراقب و نگهبان و دیدبان. حالا که این جور است، حالا که مسئولیت شما سنگین است، حالا که شما از طرف پروردگار به مأموریتی دشوار دارید گسیل می‌شوید، ﴿فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ﴾ پس به‌پا دارید نماز را. بازهم تکلیف، بازهم تعهد، ایمان خشک و خالی؟! ﴿فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ﴾ به‌پا دارید نماز را، ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ و بدهید زکات را. ﴿فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ﴾ را در یکی از روزهای

گذشته معنا کردم) **﴿وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ﴾** و متوسل شوید به خدا و آیین خدایی، پناهنده باشید به خدا، متکی باشید به خدا، از هیچ کس دیگر، از هیچ قدرت دیگر نهراسید. آن وقتی که راهها بر شما فرو بسته ماند، از لطف و مدد و یاورى خدا مایوس نگردید. **﴿هُوَ مَوْلَاكُمْ﴾** خدا سرپرست و نگهبان و هم‌جبهه شماست. (معنی مولی، ولایت و از این گونه تعبیرات را ان‌شاءالله در یک بحث مفصل و مستقلی باید بیان کنم. **﴿اللَّهُ وَرِئُ الدِّينِ آمَنُوا﴾** یعنی چه؟ **﴿هُوَ مَوْلَاكُمْ﴾** یعنی چه؟ علی مولای مؤمنین است، یعنی چه؟ مؤمنین باید ولایت علی را داشته باشند، یعنی چه؟ این ولایت، این کلمه، خیلی کلمه پرمعنای پرمغز عجیبی است. یک روز ان‌شاءالله این را با استفاده از تعبیرات قرآنی معنا می‌کنم.) **﴿فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ﴾** چه نیکو مولایی است، چه نیکو یاورى است پروردگار.

چند آیه دیگر داریم از آخر سوره انفال. (اینجا هم باز یک بخش دیگری، یک توضیح کوچکی من بالایش نوشتم، قبل از این آیات انفال؛ تعهدات اجتماعی.) تعهدات ایمانی از نوع زکات، از نوع نماز، از نوع اعتصام به خدا، آن یک نوعش که در آن آیات، آیات آخر سوره حج تکرار شد. یک نوع تعهدات ایمانی از دیدگاه دیگری، از یک گوشه دیگری، نوع دیگری از تعهدات در این آیات مطرح می‌شود.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲ همانا آن کسانی که ایمان آوردند، **﴿وَهَاجَرُوا﴾** و هجرت

۱. سوره مبارکه بقره/ آیه ۲۵۷

۲. سوره مبارکه انفال/ آیه ۷۲

کردند. هجرت کردن یعنی چه؟ یعنی از مشهد رفتند تهران مثلاً ماندند؟ از شهری به شهری مهاجرت کردند و بس؟ نه. اولاً، هجرت کردن به معنای یک باره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی، به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه اسلامی محسوب می‌شود. از مکه که بلند می‌شدی شما بیرون می‌آیدی، مغازه پرمتاع و پرکالای به قول امروزی‌ها سرقفلی‌دار حساس مشتری جمع کن آبرو آفرینت، دیگر در مکه برای تو وجود نداشت. به سود چپاول گران خون خواره متجاوز مکه، مغازه دو، سه دربیندی^۱ شما ضبط می‌شد و اموالتان به تاراج می‌رفت. اگر از مکه تنها آمده بودی و خانمت مسلمان نشده بود، دیگر خاطرات زناشویی گذشته را، باید همه را بر باد حساب می‌کردی، تمام شد، باید دل می‌کندی. اگر از مکه می‌آمدید مدینه، پدرتان یا پسران در آنجا مانده بود، عزیزترین عزیزانتان به صورت دشمن خونین شما در آمده بود؛ هجرت یعنی این. آن کسانی که هجرت می‌کردند، همه این محرومیت‌ها و ناکامی‌ها را به جان می‌پذیرفتند.

از سوی دیگری، هجرت یعنی برای بنای کاخ عظیم جامعه اسلامی یک خشت بردن. الآن ملاحظه کنید، اینجا بناست ساخته بشود. فرض کنید قرار است که صد قطعه چوب دیگر، یا هزاران قطعه آجر، اینجا روی همدیگر گذاشته بشود، هر بچه‌ای هم یک‌دانه بردارد بیاید اینجا، اینجا ساخته می‌شود. هر انسانی یک‌دانه سنگ بگذارد، یک کاخ با عظمت

۱. دو، سه دهانه

به وجود می‌آید. جامعه اسلامی که در مدینه به وجود آمده بود، محتاج بود به عناصر مؤمن، فعال، پرتلاش، پرتوان، سابقه‌دار، اسلام‌فهم، مُحِبِّ و معتقد به این راه، با دلی سرشار از ایمان. آن کسی که هجرت می‌کرد از مکه، از انس و محبت و خاطره و راحتی و عیش و نوش می‌گذشت، می‌آمد به مدینه. از مکه به مدینه، این آدم درحقیقت یک گام بزرگی برداشته بود در راه بنای آن چنان جامعه‌ای، به سهم خودش، به قدر خودش؛ لذا قیمت داشت، تعیین‌کننده بود. لذا ببینید این آیات چه می‌گویند؟

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ همانا آن کسانی که ایمان آوردند، ﴿وَهَاجَرُوا﴾ و هجرت هم کردند، ﴿وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ با جان و مال، به جان و مال، در راه خدا مجاهدت نمودند، ﴿وَالَّذِينَ آوُوا﴾ و آن کسانی که پناه دادند به این درماندگان بی‌وطن و آوارگان از خانه به درمانده، ﴿وَنَصَرُوا﴾ و آنها را یاری کردند، همهٔ اینها ﴿أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ اینها بعضی پیوستگان و به هم‌پیوسته‌گان و هم‌جبهه‌گان یکدیگرند. اینها همه یک عنصرند، اینها خشت و آجر یک دیوار و یک سقفند؛ «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَثَلِ الْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»^۱. این آجرها را دیدید چطور در همدیگر رفته، در این ضربی‌های^۲ سقف؛ هر آجری یک مؤمن است، هر مؤمنی یک آجر است درهم‌فرورفته و ده‌ها آجر دیگر را نگه داشته است. در یک سقف ضربی، یک دانه آجر

۱. نزدیک به حدیث شماره ۱

۲. نوعی طاق محدب که در آن آجرها از قسمت پهنا به هم متصل هستند.

را با زحمت بکش پایین، دهتا آجر از اطرافش می‌ریزد، این یکی نگه داشته بود آن دهتا را، همچنانی که آن دهتا هم به سهم خود، این یکی را نگه داشته بود. **﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾** بعضی به هم پیوستگان بعض دیگرند.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾، اینجا را دقت کنید، اما آن کسانی که ایمان آوردند، باور قلبی هم هست، اما **﴿وَلَمْ يُهَاجِرُوا﴾** از خانهٔ ملکی مشجّر راحت، دل ننگند و هجرت نمودند - حالا مشجّری هم که نبود خانه‌های آنجا - **﴿وَلَمْ يُهَاجِرُوا﴾** هجرت نکردند، ایمان آوردند، اما به این تعهد ایمانی عمل نکردند، اینها چطورند؟ اینها را می‌فرماید که **﴿مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا﴾** اینها به شما پیوسته نیستند، جزو شما نیستند، میان شما و آنها ولایت و به هم پیوستگی نیست، تا کی؟ **﴿حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا﴾** تا وقتی که به تعهد ایمانی عمل کنند. ایمان خشک و خالی در دنیا هم اثر نمی‌دهد برادر، در جامعهٔ اسلامی هم منشأ اثر قرار نمی‌گیرد، در آخرت که جای خود دارد. **﴿مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا﴾**.

(خب، قسمت دنبالهٔ این آیه را نوشتم آنجا؟ نوشتم، پس همین قدر بس است. اتفاقاً بنده هم دیگر خسته شدم. حالا توجه بفرمایید. تلاوت‌گر امروز ما جناب آقای روحانی هستند که می‌آیند، تشریف می‌آورند اینجا، این آیات را می‌خوانند. اول آیات آخر سورهٔ حج را، یا دو، سه آیه بر آیات سورهٔ حج می‌افزایند، یا به سلیقهٔ من - که حالا به نظرم می‌آید این جور

بهتر است - اول آیات سوره حج را، همان دو، سه آیه‌ای که ترجمه کردیم، اول آنها را تلاوت می‌کنند و خوب شما گوش کنید. یک‌بار دیگر وقتی این آیات را با آن لحن جالب شنیدید، بیشتر در ذهنتان و در روحتان جای گیر خواهد شد. اول آیات آخر سوره حج را می‌خوانند، بعد برمی‌گردند همین آیه‌ای که من الآن خواندم، تا آخر سوره، یعنی تا اول **﴿بِرَاءَةٍ مِنَ اللَّهِ﴾**، سوره توبه، همین آیات را هم می‌خوانند. چون امروز، الآن بین دو نماز، وقتی که نگاه می‌کردم به قرآن، دیدم که بعد از این آیه، دو، سه آیه که می‌گذرد (باز در آنجا یک جمله‌ای هست که آن جمله به درد ما خیلی بیشتر می‌خورد. آن جمله برای استشهاد مطلب ما خیلی جالب است، حالا همان جمله را برایتان می‌خوانم. یکی، دو، سه آیه بعد می‌فرماید که **﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا﴾**، که من نوشتم در این ورقه **﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾** آن کسانی که ایمان آوردند، هجرت کردند، مجاهدت کردند در راه خدا، **﴿وَالَّذِينَ آوَأَوْ وَنَصَرُوا﴾** آنهایی که پناه دادند و یاری کردند، **﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾** مؤمن راستین اینها هستند، غیر اینها چه کسانی‌اند؟ مؤمن دروغین. مفاد آیه این است. (بنابراین چون این آیات جالب است، همین آیات را بعداً تلاوت خواهند کرد.)

ایمان زاینده و هم‌الا با تعهدات عملی

آیا ایمان بخای باور و پذیرش فکری کامل، به تنهایی و بطور مجرد کافی است یا ایمان از اینجهت که «نقشبند زندگی» و «زاینده عمل» است معتبر می‌باشد؟
قرآن - ایمان راهمواره در کنار عمل و بعنوان انگیزه‌ای برای «پیوندن راهی رزیت بسوی مطلوب» مورد نظر قرار داده و در دهها آیه، یاد استهای دنیوی و اخروی را بر ایمان توأم با عمل، مترتب ساخته است. بگزار قرآن گوش فرادهم و در آن بیندیشیم:

آخرین آیات سوره ی حج

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا - ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع و سجود کنید
وَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ . و پروردگارتان را عبادت کنید، کار کنید و انجام دهید، بگوئید و تقویت یابید
وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ - در راه خدا چنانکه شایسته است مجاهدت نمایند.
هُوَ اجْتَبَاكُمْ، وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ - او است که شمارا برگزید و در دین بر شما هیچ دشواری و ناسازی قرار نداد.

مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ - این شیوه را این پدرتان ابراهیم است

هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ ذِي هَذَا - او شمارا از پیش و در این نوبت «مسلم» نامید است
لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ - تا پیامبر گواه و دیدبان شما باشد و شما گواهان و دیدبانان شمرت
عَلَى النَّاسِ

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا دِينَ آدَمَ الَّذِي عَلَّمَهُ الْقَدِيرَ - و چنانکه در راه راست و سقیم و در راه راست و سقیم

وَأَعِصِمْ بِالنَّاسِ دِينَهُمْ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ - و بپرهیز از دین آنها را بپرهیز تا آنها را بترساند

هُوَ مَوْلَاكُمْ، فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ - او است سرپرست و پشتیبان شما، نیکو سرپرست و نیکو یاری است



مهمترین خواص ایمان مذهبی یعنی پیروزی و موفقیت، برگزیدگی، رهبری و دید بانی بشریت
و بالاخره برخورداری از حمایت و کمک خدا، در آیات ذکر شده برایمانی آمیخته به عمل و
زاینده تحرک، مترتب گردیده است.

آیهی زیر (از سوره انفال) نیز ناحیهی دیگری از عملهای ناشی از ایمان را بیان میدارد :
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - بِهِمْ نَسِئَلُكَ إِيْمَانِ
آوردند و هجرت کردند (بخاطر خدا و جامعهی اسلامی از خانه و زندگی دست شستند) و با مال و جان
خود در راه خدا مجاهدت نمودند .

وَالَّذِينَ آؤُوا وَنَصَرُوا - وَأَنْتُمْ نَسِئَلُكَ بِأَنَّهٗمْ دَانِدُوا بِأَرْبَابِهِمْ كَرَدُوا .

أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاؤُ بَعْضٍ - آنان بهم پیوستگان و هم جبههگان یکدیگرند
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهِجَرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجَرُوا - وَأَنْتُمْ نَسِئَلُكَ إِيْمَانِ آوَرَدُوا
دلی هجرت نکردند (و به عضویت جامعهی اسلامی که متضمن تعهدات فراوان است در نیامدند)
سَمَارًا بِآنَانِ بَوَدُوا بِبِوَسْطَتِكُمْ فِي نَيْتِ تَادِقِي هِجْرَتِ كَسَنُوا . (بخشی از آیهی ۷۲)

بهاره: ۳ ریال

جلسه پنجم

ایمان و پایبندی به تعهدات

دوشنبه ۱ مهرماه ۱۳۵۳

۶ رمضان المبارک ۱۳۹۴

صهبا



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾

سوره مبارکه نور

این مسئله هم در زمینه بحث درباره ایمان، مسئله‌ای است مهم، که تعهدات یک فرد مؤمن، گاه‌گاهی و دل‌بخواهی نیست. این جور نیست آن کسی که می‌خواهد خود را مؤمن قلمداد بکند، هر جا که نفع و سود و بهره شخصی تجاوزکارانه خودش ایجاد کرد، مؤمن باشد؛ هر جا به نام ایمان و به تظاهر به عمل، توانست بر خیر مراد سوار شود،^۱ اسم از ایمان و عمل بیاورد، اما در آن مواردی که ایمان و عمل برای او سود شخصی، سود متجاوزانه و متعدیانه تولید نمی‌کند، از نام اسلام و نام ایمان و از عمل به تعهدهای ایمانی روگردان باشد. اینجا ما این صفت را - که در قرآن به صورت‌های گوناگونی مورد تعرض قرار گرفته است - به

۱. کنایه از به مقامی رسیدن، به هدف خود رسیدن.

نفع طلبان نسبت دادیم، گفتیم نفع طلبان این جورند. همه مردم دنیا نفع طلبند، چه کسی است که طالب زیان خود باشد؟ منظور ما از نفع طلبان، آن کسانی هستند که برای نفع شخص خود، حاضرند منافع دنیایی را فدا کنند؛ نفع طلبان متجاوز.

سیره آنها این است که ایمان و عمل را تا آنجا می‌خواهند و دوست می‌دارند که به سود شخص آنهاست و با نام ایمان و تظاهر به عمل می‌توانند بهره‌ای، کامی ببرند. این‌گونه افراد از نظر اسلام مؤمن نیستند، آیه قرآن صریحاً اعلام می‌کند که اینها ایمان ندارند. بنابراین ما در بحث در زمینه ایمان - که یکی از اولی‌ترین مباحثی است که در سلسله شناخت فکری اسلام باید مطرح می‌شد و شد - به این نتیجه هم رسیدیم که اگر ایمان همراه با تعهد است، اگر ایمان بدون تعهد، بدون احساس مسئولیت، بدون انجام دادن تعهدها و به تعبیر قرآن، بدون عمل صالح، ایمان نیست و نتایج ایمان بر ایمان مجرد و خشک و ذهنی مترتب نمی‌گردد؛ علاوه بر این، این حقیقت دیگر هم باید مورد نظر باشد که تعهد، همیشگی و همگانی است.

آن کسی که مؤمن است و می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره ببرد، در مقابل همه احکام خدا باید احساس تعهد کند و در همه جا باید احساس تعهد کند. آن کسی که معتقد است ایمان به خدا و ایمان به رسالت تعهدی می‌آورد، آن تعهد این است که همگان، باید بنده خدا بشوند و من تا آنجا که می‌توانم همه را باید بنده خدا بسازم. ایمان به

پیغمبر و شهادت به اینکه من مُقَرَّ^۱ به رسالت پیامبرم، این تعهد را می‌آورد که دنبال پیامبر و در راه او حرکت بکنم. اگر من به این معنا مُقَرَّ و معترفم، اگر این تعهد را قبول دارم، دیگر معنا ندارد که آن وقتی که مواجه می‌شوم با یک پدیده کوچک که بر خلاف مشی پیامبری است، برخلاف راه پیامبر خداست، درمقابل آن رگ‌های گردنم را آن‌چنان پر کنم، مشت‌هایم را آن‌چنان گره کنم، واقعاً نمایش یک مسلمان، اما وقتی با یک پدیده بزرگ‌تر، ولی پردردسرت‌تر که باز در خلاف مسیر و جهت نبوت و رسالت است، روبه‌رو شدم، مسئولیت‌م را فراموش کنم. گفت: **أَسَدُ عَلِيٍّ وَفِي الْحُرُوبِ نُعَامَةٌ**، با ضعفای شیری، با آدم‌های بد، ولی کم‌بد، مثل شیر نر می‌گری، اما با بدهای بزرگ، با بدهای بدآفرین، اصلاً حالت ستیزه‌نداری! **أَسَدُ عَلِيٍّ وَفِي الْحُرُوبِ نُعَامَةٌ!** این یک شعر عربی است که به‌عنوان **مَثَلِ سَائِرٍ**^۲ به‌کار می‌رود. می‌گوید به ما که می‌رسند شیرند، در جنگ‌ها که با دشمن‌های گردن‌کلفت شمشیر به دست مسلح روبرو می‌شوند، شترمرغ‌اند. شترمرغ با کسی جنگ دارد؟ شترمرغ چنگ و دندان دارد؟ موسمی نیست تعهد، گاه‌گاهی نیست تعهد. نسبت به زمانی، نه زمان دیگر نیست؛ نسبت به شخصی و به شخص دیگر نیست؛ تعهد همگانی و همه‌جایی و همیشگی است. قرآن کریم از یهود نام می‌آورد، آن کسانی که یک‌جا می‌گفتند باید برادران ما - منظورشان یهودی‌هاست - همچون

۱. (قرر) اقرار کننده

۲. ضرب‌المثل، مثالی که در میان مردم رایج باشد.

عزیزانی محفوظ بمانند؛ اما آنجایی که پای منافع شخصی‌شان به کار می‌آید، همین برادران را در جنگ‌ها می‌کشتند و اسیر می‌گرفتند و می‌فروختند و پولش را می‌خوردند. قرآن در مقام توبیخ بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «**اَفْتُوْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ**»^۱ به بعضی از دین ایمان دارید، به آنجاهای بی‌دردسر راحتش مؤمنید و متعهد، به بعضی دیگر از دین بی‌ایمانید؟ بی‌عقیده‌اید؟ مگر می‌شود این جور چیزی؟ مگر می‌توان تفکیک قائل شد میان دو سخن و دو فرمان که هر دو از یک مبدأ و یک نقطه سرچشمه گرفته است.

امام عظیم‌الشان ما، امام باقر صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه در آن حدیث معروفی که اولین حدیث باب امر به معروف و نهی از منکر است در کتاب شریف وافی - البته این حدیث در کافی^۲ هست، در کتب معتبره شیعه هست، اما وافی جامع کتاب‌های چهارگانه اصلی ماست، از مرحوم فیض کاشانی^۳ - وقتی که کتاب امر به معروف و نهی از منکر را باز می‌کنید، حدیث اولش این است. اشاره می‌کند به همین جور مردمی، اینها کسانی هستند که به نماز و روزه که بی‌دردسر و کم‌مایه هست رو می‌آورند، به امر به معروف

۱. سوره مبارکه بقره/ آیه ۸۵

۲. کافی/ کتاب الجهاد/ باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر/ ح ۱

۳. محمد کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) ملقب به ملا محسن فیض، فقیه، محدث، متکلم و فیلسوف نامی. از محضر اساتیدی چون ملا محمدتقی مجلسی، شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی و ملاصدرا، بهره برد. از آثار او می‌توان به تفسیر صافی، کتاب وافی و محجة‌البيضاء اشاره کرد.

و نهی از منکر که پردردسر و به ظاهر پرضرر است اقبالی ندارند، اعتنایی نمی‌کنند. اینجا امام علیه‌السلام دیگر نمی‌گوید اینها مؤمنند یا مؤمن نیستند، نمی‌گوید فاسقند یا منافقند، اما آیه قرآن اینجا صریح می‌گوید، آن کسانی که آنجا که پای منافعشان در میان است، دین را نمی‌خواهند، اینها مؤمن نیستند.

آنهايي که اگر حق به جانبشان هست در یک ماجرای، به قضاوت و حکومت پیامبر تن می‌دهند، اما آنجایی که حق به جانبشان نیست و می‌دانند که علیه آنها حکم خواهد شد، تن به حکومت و قضاوت پیامبر نمی‌دهند، اینها را قرآن می‌گوید: آیا ترسیدند؟ آیا در اینها شکی پیدا شد؟ آیا اینها تردید پیدا کردند در حقانیت و صحت دین؟ شق^۱ دیگرش این است: «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ وَرَسُولَهُ»^۲، چیزی در حد کفر، یا ترسیدند که خدا و رسولش به آنها ظلم کنند؟ در همه قضایا، در همه مسائل، در همه گوشه‌کنارهای زندگی، آدم مؤمن، متعهد است؛ نه آنجایی که صرفه‌اش ایجاب می‌کند.

معاویه بن ابی‌سفیان آنجایی که لازم می‌شود، حتی قرآن را به صورت ورقی بر روی نیزه‌ها می‌کند که همه شنیدید و داستانش را می‌دانید. آنجایی که صرفه ایجاب می‌کند، دم از قرآن و نماز و دیانت هم می‌زند. آنجایی که باید دل یک نفر دوست علی را به سوی خود جلب کند، دم از فضائل

۱. (شق) نیمه چیزی

۲. سوره مبارکه نور/ آیه ۵۰

امیرالمؤمنین هم می‌زند، وقتی که از فضائل علی می‌گویند، اشک تمساح^۱ هم می‌ریزد. چقدر شنیدید شما که معاویه نشسته بود، عبدالله بن عباس هم نشسته بود، دیگران هم نشسته بودند، بعد گفت که مثلاً ای فلان بن فلان از فضیلت علی چه بلدی؟ گفت در امانم؟ گفت بله، در امانی. بعد بنا کرد گفتن، او هم بنا کرد های‌های گریه کردن.^۲ آنجا که لازم است دم از محبت علی هم می‌زند، آنجا که لازم است خود را بنده خاص خدا هم معرفی می‌کند، آنجا که مجبور است به خاطر حکومت کردن بر مَشْتی مسلمان، عواطف آنها را حفظ بکند، احساسات آنها را جریحه‌دار نکند، دم از محبوب مردم، یعنی قرآن و اسلام می‌زند. اینها جاهایی است که دین به سود اوست، طبق نفع‌های شخصی و هوس‌های متجاوزانه اوست. اما آنجا که دین و پایبندی به احکام دین به زیان اوست، آنجا دیگر دین نمی‌شناسد. آنجا که حساب عدل می‌آید، مراعات عدالت اجتماعی، مراعات طبقات مظلوم و محروم، برابر قراردادن نزدیکان و دوران - اینها برای دین است، از اسلام است اینها - بالا آوردن سطح فکر و اندیشه مردم که هدف رسالت‌ها و نبوت‌ها و بعثت‌هاست؛ وقتی پای اینها به میان می‌آید، معاویه از دین اطلاعی ندارد، درمقابل دین تعهدی احساس نمی‌کند. من معاویه را مثال می‌زنم تا امکانی باشد

۱. ابراز عواطف دروغین، اشک دروغین، اشکی که ریاکارانه است و واقعی نیست.

۲. بحارالانوار/ کتاب الفتن و المخن/ ابواب ما جرى بعد قتل عثمان/ باب نوادر الاحتجاج علی معاویه/ ح ۵۲۴

که من و شما خودمان را مطرح کنیم در این میدان، با این محک بیازماییم. بگذار کسی را مثال بزنم که از نظر همه روشن و مسلم است بد بودن او.

می‌خواهم بگویم اگر قرار است ما یک مقدار از دین را متعهدانه بپذیریم، یک مقدار دیگرش را نپذیریم و خودمان را مؤمن بدانیم، اگر یک چنین بنایی‌ست، بگذارید اول معاویه را مؤمن بدانیم؛ چون معاویه هم همین جور بود. نسبت به یک مقداری از دین به شدت اظهار پایبندی می‌کرد. مگر مکرر در بحث‌ها نگفتم که معاویه نماز می‌خواند، به جماعت می‌خواند، اول وقت هم می‌خواند، امام جماعت هم می‌شد. که فضیلت نماز جماعت برای امام جماعت بیشتر است تا برای مأمومین. آن مقدار اجری که پیش خدا امام جماعت دارد، بیشتر است از آن مقدار اجری که مأمومین دارند، به حسب روایاتی که در این باب هست. ایشان امام جماعت می‌شدند.

خب، اینجا دین بسیار خوبی‌ست، دینی‌ست لذت‌بخش، دینی‌ست خوب، دینی‌ست بی‌ضرر، دینی‌ست محبت‌جلب‌کن، عاطفه‌جذب‌کن، مردم را متوجه‌کن، اینها که خوب است. اما این دینی که می‌گوید پیغمبرش برای تعلیم و تربیت مردم مبعوث شده، «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱ پیغمبر را خدا برای بشریت فرستاد تا به آنها بیاموزد، تا بشریت را ترقی

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۶۴

بدهد، تا بینش و خرد را در انسان‌ها قوی و نیرومند کند. هر چیزی که با عقل مردم مبارزه می‌کند، دین با او مبارزه می‌کند. هر چیزی جلوی چشم و درک و عقل و فهم مردم را می‌گیرد، دین جلوی تجاوز او را می‌گیرد. هر عاملی، به هر صورتی که نمی‌گذارد مردم بیندیشند و بفهمند و درک کنند، دین نمی‌گذارد آن عامل زنده بماند.

دین این است، آن دینی که گفتند مخدر و افیون ملت‌هاست، چیز دیگری است. در قرآن ما نشانه‌های آن دین نیست. در عمل پیامبر ما، در عمل رهبران ما، نشانه‌هایی از آن چنان دینی وجود ندارد. اسلام که با کفر می‌جنگد، با آن چنان دینی هم می‌جنگد. امیرالمؤمنین ما، رهبر بزرگ اسلامی، می‌گوید: پیغمبران را خدا فرستاد تا گنجینه‌های عقل و خرد را در درون مردمان و انسان‌ها برشورند و برانگیزند، «وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ پس هر چیزی که این دفینه‌ها را دفن‌تر کند، نیروی خرد و فکر انسان‌ها را زیر خروارها خاک یا زیر خروارها عصبیت یا پندار باطل یا اختناق یا خفقان یا هر چیز دیگر، مخفی و پنهان بکند، هر عاملی که این جور باشد، درست نقطه مقابل فلسفه بعثت انبیاست؛ فرقی نمی‌کند هرچه می‌خواهد باشد و در هر زمانی می‌خواهد باشد.

نبوت‌ها با فکر مردم و با عقل مردم سر و کار دارند، هرچه این فکر و این عقل دقیق‌تر باشد، نبوت‌ها قابل قبول‌ترند؛ می‌کوشند تا این فکرها را بالا بیاورند. هر کسی، هر عاملی، هر قدرتی، هر انگیزه‌ای، چه در وجود خود

انسان، چه در خارج وجود انسان، موجب گردد که فکر و عقل و خرد انسان از رشد و نمو^۱ باز بماند، امکان فعالیت به او داده نشود، مردم نتوانند در سایه مشعل فکر و بینش خود، چیز بفهمند، راه پیدا کنند و این راه را آزادانه بپیمایند، هرچه مانع این شد، ضد دین است، برخلاف دین است. و معاویه این جوری بود. اینجا که پای روشن کردن افکار مردم به میان می‌آید، معاویه اصلاً نمی‌فهمد اسلام چه هست. آنجایی که اسلام به او حکم می‌کند که گرسنگی را از مردم بگیر، اختلاف طبقاتی را از میان جامعه بردار، تبعیض روا مدار، ستمگران بی‌وجدان را بر مردم مگمار، مشاوران و دوستان و نزدیکان را از جنایتکارترین مردم انتخاب نکن، مردم را به سوی جهنم مکشان و دچار عذاب خدا و عذاب دنیا مینما؛ آنجا که پای این حرف‌ها به میان می‌آید، آنجا که به او گفته می‌شد فشار را از مردم بردار، بگذار بفهمند، آنجا دیگر معاویه با دین فرسنگ‌ها فاصله داشت.

به ابن عباس می‌گوید: ابن عباس، قرآن نخوان. گفت چطور قرآن نخوانم؟ گفت: خب بخوان، تفسیر نکن. گفت چطور می‌شود قرآن بخوانم، تفسیر نکنم معاویه؟ این حرف‌ها چیست می‌زنی؟ دید مثل اینکه بد حرفی زده - آن روزها این حرف‌ها بد می‌نمود به نظر مردم، که قرآن بخوانند، تفسیر نکنند - گفت خیلی خب تفسیر بکن، اما تفسیری که از طریق خانواده خودت، از طریق امیرالمؤمنین رسیده، آن تفسیر را به مردم

۱. (نمی) رشد و بالیدن

نگو.^۱ نمی‌خواهد مردم بفهمند قرآن را و نمی‌خواهد اساساً مردم بفهمند هیچ‌چیز را. هرچه مردم کمتر می‌فهمیدند به نفع معاویه بود. لذا وقتی که به کارنامه معاویه مراجعه می‌کنیم، غیر از ظلم‌ها، غیر از آدم‌کشی‌ها، دقت کنید! غیر از زنده‌به‌گور کردن‌ها، غیر از در زندان پوساندن‌ها، غیر از نابود کردن حُجْرِبِنِ عُدَى‌ها^۲ و رُشید هَجْری‌ها،^۳ غیر از این جنایت‌های چارواداری^۴ به امثال میثم تمّارها،^۵ که همه‌کس می‌فهمد، هر عوامی هم درک می‌کند؛ یک جنایت معاویه دارد که جز چشم‌های دقیق، آن جنایت را نمی‌فهمند. آن جنایت این است که معاویه باید این کودک نورسیده را، این جامعه اسلامی را، بیست سال لااقل جلو می‌برد، این امانتی که به دست او سپرده شده بود، این جامعه اسلامی

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی / ج ۲۶

۲. حجر در نوجوانی همراه برادرش هانی به مدینه آمد و اسلام را پذیرفت. بعدها جزو یاران امیرالمؤمنین و از فرماندهان سپاه آن حضرت بود. حجر که مردم را علنی بر ضد معاویه می‌شوراند، توسط زیاد بن ابیه دستگیر و به‌شام فرستاده شد. معاویه دستور قتل او را در بین راه صادر کرد. وی به‌همراه چند تن از یارانش در سرزمین «مَرَج عَدْرَا» که توسط خودش فتح شده بود، به شهادت رسید.

۳. از یاران خاص و اصحاب سرّ امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین بود. او از امیرالمؤمنین علم احوالات مرگ افراد و ابتلائات آینده را آموخته بود. او همان‌گونه که مولایش به او فرمود، با دست‌وپای قطع‌شده و زبانی بریده بر دار رفت و به شهادت رسید.

۴. خیلی زشت و زننده

۵. میثم بن یحیی، غلامی بود که به‌دست امیرالمؤمنین آزاد و جزو یاران خاص ایشان گردید. از آنجا که خرمافروش بود، به تمّار معروف گشت. عبیداله بن زیاد پس از ورود به کوفه میثم را بر درخت خرمایی که امیرالمؤمنین به میثم نشان داده بود، به دار آویخت.

را بیست سال می‌برد جلو، بیست سال جلو نبرد، به همان حالت که بود نگه نداشت، دویست سال هم عقب برد. از چه لحاظی عقب برد؟ پولشان کم شد؟ نه؛ ای کاش پولشان کم می‌شد. قلمروشان کم شد؟ کشورشان تجزیه شد؟ عده‌ای شان بی‌خودی مُردند؟ ای کاش این کارها می‌شد؛ از لحاظ فکر، از لحاظ بینش، از لحاظ اخلاق، مردم را عقب برد. این جنایتی بود که به هیچ‌صورت بخشودنی نبود و نیست. این گناهی بود که علاجش با ده سال، بیست سال حکومتِ درستِ دیگری انجام‌پذیر نبود. بعد از دوران معاویه، بیست، سی سال بعد از او، عمر بن عبدالعزیز^۱ آمد که عادل بنی‌امیه است؛ نتوانست کاری انجام بدهد، نتوانست فجایع معاویه را جبران کند، گندهای معاویه را هموار کند. تازه دو سال هم بیشتر به او مهلت ندادند که حکومت کند، مسمومش کردند و او را کُشتند. وضع را جوری درست کرده که جز فساد نمی‌روید، جز فساد پذیرفته نمی‌شود. مردم نادان، بی‌هوش، بدون تأمل و دقت در مسائل؛ چشم‌ها باز، ببینند بلندگوهای معاویه چه می‌گویند، همان را باور کنند، همان را معتقد می‌شوند. بنده داستان‌ها دارم از جهالت مردم شام در دوران بنی‌امیه، غالباً هم داستان‌های خوشمزه‌ای است، خیلی‌هایش را هم در بحث‌ها

۱. عمر بن عبدالعزیز در زمان امام سجاد حاکم شهر مدینه بود، در سال نودونه هجری به خلافت رسید و تنها دو سال حکومت کرد. در زمان حکومتش از سخت‌گیری‌های خلفای پیشین بر مردم کاسته شد. از جمله اقدامات او عبارت است از: منع خطبا از لعن امیرالمؤمنین در بالای منابر که از زمان معاویه رسم بود، بازگرداندن باغ فدک به اهل بیت، لغو منع کتابت حدیث، سهل‌گرفتن بر علویان.

و سخنرانی‌ها و بحث‌های تفسیری مکرر گفته‌ام. یک‌دانه‌اش را هم حالا بگویم بد نیست، به صورت یک جُک به قول امروزی‌ها. ببینید کار یک ملت را به کجا می‌رسانند. در زمان عبدالملک مروان،^۱ مکه به وسیله حجاج بن یوسف فتح شد. حجاج سردار بسیار مقتدر و باعرضه بنی‌امیه است، و ضد هر کسی و هر چیزی بود که مختصر گرایشی به شیعه داشته باشد، به شدت ضد. البته مکه دست شیعه نبود، دست عبدالله زبیر^۲ بود. عبدالله زبیر هم مثل حجاج بن یوسف، منتها خدا به او مهلت نداد. حجاج به جان عبدالله بن زبیر افتاده بود، بالاخره مکه را گرفتند و فتح کردند و از جمله بر کوه ابوقبیس مسلط شدند؛ می‌دانید کوه ابوقبیس یکی از کوه‌هایی است که کنار مکه است، چسبیده به مکه. برداشت نامه‌ای نوشت به شام، برای خلیفه عبدالملک، که الحمدلله بر ابوقبیس مسلط شدیم، یعنی بر کوه ابوقبیس، مسلط شدیم. خلیفه دستور داد که این نامه را در منبر دمشق بخوانند. مردم همه جمع شده بودند، روز جمعه‌ای بود، مردم مجتمع بودند. خطیب نامه را بُرد، گفت

۱. عبدالملک مروان (۲۶-۸۶ق) در سال ۶۵ هجری درحالی حکومت را به دست گرفت که حجاز و عراق در سلطه آل زبیر بود. او با تکیه بر شمشیر و با همراهی سردار خونریزی چون حجاج بن یوسف ثقفی، بر تمامی سرزمین اسلامی تسلط پیدا کرد و بیست و یک سال حکومت کرد.

۲. عبدالله بن زبیر (۱-۷۳ق) نقش مؤثری در به راه انداختن جنگ جمل داشت. وی بعد از شهادت امام حسین، در منطقه حجاز خود را خلیفه خواند و بر مناطقی از عراق هم مسلط شد. سال هفتاد و سه در لشکرکشی حجاج به مکه و به آتش کشیدن کعبه کشته شد.

که الحمدلله فرمانده خلیفه، حجاج، بر ابوقبیس مسلط شده. یکهو از تمام مردم صدا بلند شد. گفتند نه خیر، ما قبول نداریم، قبول نداریم، بایستی این ابوقبیس رافضی^۱ را زنجیر کنند، بفرستند شام تا ما باور کنیم. به خیالشان ابوقبیس یک مرد رافضی است در مکه. این است مایه درک و فهم در یک ملت. و از این قبیل داستان‌ها فراوان هست. این‌ها را چه کسی انجام داده؟ گناه نفهمیدن مردم به دوش کیست؟ ممکن است شما بگویید به دوش شریح قاضی^۲ است، به دوش محمد بن شهاب زهری است، به دوش فلان قاضی یا فلان مفتی^۳ مزدور اجیر است؛ او باید مردم را آگاه می‌کرد، بنده هم قبول دارم. البته که ابویوسف قاضی^۴ یا شریح یا محمد بن شهاب زهری^۵، یا دیگران و دیگران، بزرگ‌ترین

۱. (رفض) ترک‌کننده، اصطلاحی که در زمان ائمه به شیعیان ایشان اطلاق می‌شد.
۲. شریح بن حارث از زمان خلیفه دوم بر منصب قضاوت کوفه نشست. امیرالمؤمنین او را بر این منصب ابقا کرد، به شرط آنکه احکام را با هماهنگی ایشان اجرا کند. امیرالمؤمنین در نامه سوم نهج البلاغه، شریح را به دلیل خرید خانه‌ای هشتاد دیناری سرزنش می‌کند. شریح پس از ورود عبیدالله زیاد به کوفه، به او پیوست. به دروغ خبر از سلامت هانی بن عروه داد و قبیله او را از دور قصر عبیدالله پراکنده کرد و خون امام حسین را حلال شمرد.
۳. (فتی) فتوادهنده
۴. ابویوسف یعقوب بن ابراهیم (۱۱۳-۱۸۲ق)، قاضی القضاة بغداد بود. در جوانی شاگردی ابوحنیفه را کرد. مدت هجده سال در زمان‌های مهدی، هارون الرشید و هادی عباسی قاضی شهر بغداد بود.
۵. محمد بن شهاب، از علمای قرن اول و دوم هجری است که در خدمت دستگاه حکومت بود. او اولین کسی است که پس از دستور عمر بن عبدالعزیز مبنی بر کتابت حدیث، مشغول جمع‌آوری حدیث شد.

جنایت‌ها را انجام دادند، همچنانی که در نامه امام سجاد به ابن‌شهاب خواندیم و دیدیم، اما می‌خواهم ببینم محمد بن شهاب ساخته و پرداخته کیست؟ آن قطبی که قدرت‌های روحانی ضد دین و ضد قرآن را می‌سازد، آن قطب کیست؟ جز قطب معاویه است؟ پس گناهان، بالمآل^۱ بر دوش معاویه است، بر دوش عبدالملک مروان است، بر دوش تمام سران طواغیت بنی‌امیه و بنی‌عباس و غیره است، و اینها با این گناهانشان گاهی هم دم از پیروی از قرآن و دین می‌زنند!

اینجا تکلیف ما چیست؟ دقت کردید؟ ما در برابر آدمی مثل معاویه، یک آدمی مثل شریح، یک آدمی مثل مغیره، یک آدمی مثل زید بن عمرو زمان معاویه، فرقی نمی‌کند در هر طبقه‌ای، در مقام قضاوت نسبت به این انسان چگونه باید قضاوت کنیم؟ بعضی از جاها دین را، ایمان را، متعهدانه قبول کرده، یک جاهایی هم از دین و ایمان نشانی و اثری و خبری در زندگی خود باقی نگذاشته. چه بگوییم ما به این آدم؟ مؤمنش بدانیم؟ قرآن صریحاً می‌فرماید این‌گونه آدمی مؤمن نیست. پس ایمانی که در طرز فکر اسلامی معتبر است، ایمان این جور آدم‌ها - که نظیرشان در روزگار ما الی‌ما شاء الله زیاد است - نمی‌باشد، بلکه ایمان استوار آن مردانی است که همه‌جا، با همه‌کس، در همه‌زمان، به هر صورت محفوظ است، با تعهدش، با عملش، ﴿إِنَّ الدِّينَ أَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ تا آخر.

وعده‌هایی هم که برای ایمان و مؤمنین داده شده برای آن ایمان است، نه

برای این ایمان. اگر گفتند مؤمنین پیروزند، آن چنان مؤمنینی را گفته‌اند و پیروزند قطعاً! اگر گفتند دست خدا همراه مؤمنان است؛ یعنی همراه آن چنان مؤمنانی است. اگر گفته‌اند طبیعت با مؤمن همکاری و همراهی می‌کند، به آن جور مؤمنی گفته‌اند، نه با مثل من و شما. پس ما کمترین فایده‌ای که از این بحث می‌بریم، این است که اگر دیدیم ایمان ما دارای آثار و خواص و بشارت‌های ایمانی نیست، بشارت‌هایی که قرآن و خدا برای مؤمنین دادند، تعجب نمی‌کنیم؛ چون می‌فهمیم که آن ایمانی که آن همه نویدها برایش داده شده، اینها نیست.

(البته فردا در زمینه نویدهایی که برای ایمان داده شده است، با یک سیر تَتَّبِعْ قرآنی، یک بحثی داریم که ان شاء الله عرض خواهیم کرد.) حالا این آیات را ترجمه کنم، گوش کنید. **﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ﴾**^۲ همانا فرورستادیم آیه‌های روشن‌گر را. این آیه‌های قرآن، اینها روشن‌گر است. آن کسانی که به خودشان اجازه نمی‌دهند قرآن را بفهمند، بیچاره‌ها از این روشن‌گری محرومند. **﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾** خدا رهنمون می‌شود هر که را بخواهد به سوی راه راست. هر که را خدا بخواهد.

خواستن خدا یعنی چه؟ یعنی یک نفر را خدا می‌خواهد، یک نفر را نمی‌خواهد؟ با بعضی‌ها یک نظر خاصی دارد، آنها را می‌کشانند می‌برد، بعضی‌ها را پس می‌زند؟ این جور نیست قضیه. اراده خدا و مشیت خدا

۱. (تبع) دنبال چیزی رفتن، پیگیر شدن

۲. سوره مبارکه نور/ آیات ۴۶ تا ۵۲

- در موارد معمولی البته - جز در قالب علت‌های طبیعی و عادی جلوه‌گری نمی‌کند. شما اگر چنانچه خواستید، تصمیم گرفتید، پای یک سخن هدایتگر و روشن‌گر نشستید و هدایت شدید، خدا خواسته بود که هدایت بشوید. همین شما اگر تنبلی کردید، اگر سستی کردید، اگر راه فهمیدن را روی خودتان بستید، خدا اراده کرده بود که شما نفهمید. اراده کردن خدا به این معناست که وسایل و اسباب عادی پیش آمده یا نیامده؛ اگر با اراده شما، با خواست شما وسایل و علل عادی، پیش آمده برای انجام گرفتن این معلول، اینجا خدا خواسته، اگر چنانچه شما نخواستید، پیداست که خدا نخواست؛ نه اینکه نخواستن خدا موجب بشود شما اراده نکنید، نه، شما در اراده کردن آزادید. خدا نخواست یعنی علت لازم مترتب نشده، این معنی خدا نخواست.

خب، چرا نمی‌گوییم علت لازم مترتب نشده، می‌گوییم خدا نخواست؟ برای خاطر اینکه به وجود آورنده علت‌ها و خاصیت‌بخش علت‌ها خدا بود. این آتشی که در اینجا برافروخته شده، دستم را بردم در آتش، دستم سوخت، خدا خواسته بسوزد. اگر من نبردم دستم را و نسوخت، خدا خواسته نسوزد. یعنی چه؟ خدا خواسته بسوزد، به این معنا که علت طبیعی برای سوختن فراهم شده. علت طبیعی‌اش چیست؟ بودن آتش، نبودن موانع، خواستن من، بردن دست. اینی که می‌گوییم خدا نخواست بسوزد در صورت دوم؛ یعنی علت طبیعی سوختن فراهم نشده، نزدیک آتش نرفته یا دست تر بوده یا جسم تر بوده یا آتش کم بوده و از این قبیل.

خب، چرا آن چیزی که به علتها مربوط است ما به خدا نسبت می‌دهیم؟ برای خاطر اینکه خدا آفریننده علتهاست، به این دلیل. این **﴿مَنْ يَشَاءُ﴾** ها در همه جای قرآن از این قبیل است، و مفصلاً توضیح دادم در موارد دیگری به مناسبت‌های دیگری، حالا هم یک اشاره‌ای کردم. **﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ﴾** می‌گویند ایمان آورده‌ایم به خدا و به پیامبر، **﴿وَاطْعَنَّا﴾** و فرمان برده‌ایم. این ادعاها را می‌کنند، که ادعا کردندش آسان است، اما **﴿ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾** پس از این ادعا، گروهی از آنان رو برمی‌گردانند، وقتی که رو برگردانند، - صحبت از کفار نیست، صحبت از مرتدین نیست که یکهو قهر می‌کنند، از عالم اسلام خارج می‌شوند، می‌روند؛ نه، صحبت از همین مؤمنین معمولی داخل جامعه‌هاست، جامعه‌های اسلامی - بعد درباره اینها می‌فرماید: **﴿وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾** نیستند اینان مؤمنان، مؤمن نیستند. حالا روشن‌تر از این، **﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾** چون فرا خوانده شوند به سوی خدا و رسولش تا پیامبر حکم کند و قضاوت کند میان آنان، **﴿إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾** ناگهان می‌بینی که گروهی از آنان روی گردانند. حاضر نیستند بروند از پیغمبر حکم را بشنوند. آیه به حسب ظاهر درباره قضاوت است، تعبیر حکومت در قرآن، غالباً، نمی‌گوییم همیشه، به معنای قضاوت کردن است، همان چیزی که ما دآوری و قضاوت به آن می‌گوییم، اما مضمون مفاد آیه عام است، چنین نیست که این درباره کسانی است که تن به قضاوت پیغمبر فقط نمی‌دهند، نه، آن کسانی که تن به فرمان پیغمبر در غیر

موارد قضاوت هم نمی‌دهند، مشمول آیه‌اند و این روشن است. **﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾**، گروهی از آنان روی گردانند، معرضند. **﴿وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾** اگر حق به جانب آنها باشد، بیایند به سوی پیامبر اطاعت‌کنندگان، با اذعان. آنجایی که بناست حکم به نفع آنها باشد، درمقابل دین تسلیمند؛ آنجایی که احتمالاً حکم به زیان آنهاست، دین را قبول ندارند. اینجا قرآن اینها را به استیضاح^۱ می‌کشد درحقیقت.

چرا آنجایی که به سود شخصیتان نیست، دین را قبول نمی‌کنید؟ یکی از سه چیز است، **﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾** آیا در دل آنان بیماریست؟ بیماری نفاق؟ بیماری هوا و هوس؟ بیماری جهل و غرور؟ این بیماری‌ها در دل آنهاست که نمی‌پذیرند حکم را؟ یا بالاتر از این است؟ **﴿أَمِ ارْتَابُوا﴾** یا اصلاً در دین شک کردند اینها؟ اگر شک در دین نداری، اگر مردّد نیستی، در ریب^۲ نیستی نسبت به دین، چرا آنجایی که به سودت نیست، آنجایی که برایت زحمت دارد، آنجا حاضری زیرش بزنی، اصلاً دین را منکر بشوی، یعنی آن حکم را منکر بشوی؟ یا از این هم بالاتر است: **﴿أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ﴾** شاید می‌ترسند خدا و پیامبر به آنان ظلم کنند؛ که این از آن شک کردن بالاتر است، این عین کفر است. این قدر آدم نداند و معتقد نباشد که خدا و پیامبر در حکم‌ها به انسان ظلم نمی‌کنند!

۱. (وضح) توضیح خواستن

۲. شک، دو دلی، دو دل شدن

آن کسی که چنین ترسی داشته باشد، بترسد که خدا ظلم کند به او یا پیامبر ظلم بکند، این آدم پیداست که خدا و پیامبر را اصلاً نمی‌شناسد و قبول ندارد. **﴿بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾** خودشان ظالمند. خدا که به کسی ظلم نمی‌کند، اینها هستند که ستم می‌کنند به خود و ستم می‌کنند به حقیقت. اگر مقام بالاتری دارند، ستم می‌کنند به خود و به حقیقت و به مردم؛ اگر رتبه بالاتر است بر بشریت به‌طورمطلق، اینها ظالم و ستمگرند.

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾، اما مؤمنین چه جورند؟ مؤمنین این جور نیستند. ببینید فرهنگ قرآنی این است. قرآن لغت معنی دارد، فرهنگ اختصاصی دارد. مؤمن در اصطلاح قرآن به این معناست که دارد اینجا بیان می‌کند: **﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾** همانا بود سخن مؤمنان، **﴿إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾** چون فراخوانده شدند به سوی خدا و پیامبرش، **﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾** تا خدا و پیامبر میان آنان قضاوت بکند، سخنشان این بود، **﴿أَنْ يَقُولُوا﴾** که گفتند، **﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾** شنیدیم و فرمان بردیم. که عرض کردم، شنیدیم یعنی فهمیدیم، نه به گوش شنیدیم؛ شنیدیم یعنی نیوشیدیم، اصطلاح سمع، **﴿أَوَلَقِيَ السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾**، سمع و شنوایی در قرآن، در موارد بسیارش - که دیشب اتفاقاً در حین مطالعه قرآن، بنده به مورد دیگری برخورد کردم و البته یادداشت نکردم، چون زیاد است - به معنای فهمیدن است، نه به معنای شنیدن با گوش، با این جارحه و عضو خاص، بلکه به معنای

فهمیدن است. اینها می‌گویند ما فهمیدیم؛ یعنی آگاهانه مؤمن شدیم. همان بحثی که در دوره قبل کردیم که ایمان باید آگاهانه باشد. **﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾** پس از آنکه ایمان آوردیم آگاهانه، آن وقت اطاعت هم ورزیدیم. **﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾** اینها ایند به مطلوب دست‌یافتگان. فلاح یعنی موفقیت، پیروزشدن و به هدف و مقصود دست‌یافتن، البته به معنای رستگاری - یعنی رستن - هم در بعضی از لغات آمده، اما غالباً فلاح که برای مؤمنین می‌آید، با همین معنایی که ما عرض کردیم که معنای معمولی لغت است، متناسب‌تر است. **﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾** آناند آن کسانی که به هدف و مقصود دست یافتند. **﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾** آن کسی که اطاعت کند خدا را و رسولش را، **﴿وَيَخْشِ اللَّهَ﴾** و از خدا بیم برد، **﴿وَيَتَّقِهِ﴾** و از او پروا کند، **﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾** آنها ایند به منظور و مقصود دست‌یافتگان. «فوز» هم به همین معناست.

دو آیه بعدی به بحث ما چندان ارتباطی ندارد، می‌خواهم برسیم به آیه بعدش. **﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾**، این هم وعده خداست، باز برای مؤمن و مؤمن متعهد. دقت کنید، وعده الهی در این آیه به صراحت می‌گوید: ما به مؤمنین وعده کردیم که حکومت روی زمین برای شماست، ایده و آیین و فکر و مکتب شما بر جهان خیمه خواهد زد، ترس و بیمناکی شما بدل به امن و امان خواهد شد، اگر در طول تاریخ زجر کشیدید، جور بردید، بعد از این به راحتی، بی‌دغدغه، بی‌تشویش خواهید زیست و خدا را عبادت

خواهید کرد و رقبای خدا را از زمین بر خواهید انداخت. این وعده خدایی است در این آیه. اگر چنین وعده‌ای خدا به مسلمانان داده است، این وعده مربوط به مؤمنین است و مؤمنین متعهد. بعضی خیلی وسواسی می‌شوند، جمود می‌کنند،^۱ می‌گویند مخصوص زمان ولی عصر صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه است. شکی نداریم ما در اینکه زمان ظهور امام زمان صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه مصداق کامل این آیه است، در این تردیدی نیست؛ اما کجای این آیه نوشته که مخصوص آن زمان است؟ بگویید ببینیم! کدام روایت دارد که مخصوص آن زمان است؟ چرا آیه را محدود می‌کنید؟ مگر خدا با مؤمنین صدر اسلام این وعده را عمل نکرد؟ همین آیه بود که عمل شد. آمدند در مدینه، آن حکومت را به وجود آوردند. بلال‌هایی که از ترس کفار قریش جرأت نمی‌کردند لاله‌الاله‌الله را به زبان هم حتی بگویند، بر روی مآذنه‌ها به صدای بلند تکبیر گفتند و لاله‌الاله‌الله سرودند. آنهایی که مجبور بودند درمقابل سب و توهین غیر انسانی و چندین بت انسانی و بتی از نفس خود و شهوت‌های خود و تمایلات نفسانی خود، هر روز و هر شب سجده کنند و عبودیت و اطاعت مطلق؛ این همه شریک برای خدا قرار داده بودند، اینها آمدند در آن سرزمین امن و امان جامعۀ برین^۲ اسلامی مشغول زندگی شدند، بدون اینکه کمترین دغدغه‌ای داشته باشند. شریکی برای خدا قرار ندادند، از کوچک و بزرگ،

۱. تنگ‌نظری

۲. متعالی

از بی‌جان و باجان، از خود و از دیگران. این آیه ما یک‌بار آنجا عمل شده، هزار بار دیگر هم قابل عمل شدن است، اما شرطش چیست؟ شرطش این است که این جملات اول آیه محقق بشود که می‌فرماید، **﴿وَعَدَ اللَّهُ﴾** وعده کرده است خدا، به چه کسانی؟ **﴿الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾** به آن کسانی از شماها که ایمان بیاورند و عمل شایسته و صالح کنند؛ یعنی طبق تعهدات این ایمان عمل کنند. به اینها وعده داده که **﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾** که آنان را در زمین جانشین سازد.

(این جناب مترجم این قرآنی که دست من است، خیلی اشتباه در قرآن ایشان است، از جمله این اشتباه را الآن چشم افتاد و دیدم؛ **﴿فِي الْأَرْضِ﴾** را در این سرزمین معنا می‌کند و این غلط است. این سرزمین یعنی جزیره‌العرب، این خیلی هنر بود که اینها بر جزیره‌العرب مسلط بشوند؟ بر چهل، پنجاه‌تا مثل جزیره‌العرب مسلط شدند. **﴿فِي الْأَرْضِ﴾** یعنی روی زمین. این را تذکر دادم که گاهی یک ترجمه‌های این جوری یک بدآموزی‌هایی دارد. ما البته سوءظن نداریم به کسی و نمی‌گوییم که گفته‌اید در این سرزمین تا آن سرزمین‌های دیگر را شامل نشود؛ یعنی مؤمنین و عاملین به عمل صالح، فقط بر سرزمین حجاز می‌توانند مسلط بشوند، اما بر سرزمین‌های دیگر، ری و روم و بغداد و اندلس، دیگر نه. می‌گوییم ان شاءالله که منظورش این چیزها نبوده.)

به‌هرصورت، **﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾** که جانشینشان سازد بر روی زمین، **﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾** همچنانی که مؤمنان پیشین را جانشین

ساخته است. ما خیال می‌کنیم مؤمنین هر جا بودند از اول عالم، همیشه توسری خورده‌اند، اصلاً تاریخ‌دانی و جهان‌بینی عامهٔ مسلمان‌ها این است که ایمان یعنی ملازمت با کتک‌خوری؛ مُسَلِّم بودن، مؤمن بودن، در راه خدا بودن، ملازم با زجرکشیدن است و شکنجه شدن و شکست خوردن. درست نقطهٔ مقابل آنی که قرآن می‌خواهد بگوید. ما یک وقتی تشریح کردیم این را (یک درس تفسیری داشتیم در مدرسهٔ میرزا جعفر، دو، سه سال پیش، یکی دو سال پیش، آنجا من به یک مناسبتی، دو روز، سه روز یاد می‌آید، در این باره صحبت کردم) که چطور دین از اولی که به وجود آمده تا امروز، همه‌اش پیشرفت داشته، یک قدم عقب‌نشینی نداشته. یک قدم، به عقیدهٔ ما، دین تا حالا عقب‌نشینی نداشته. آنی که خیال می‌کنند عقب‌نشینی است، آن پیشرفت است در واقع.

به هر صورت، روی زمین از آن شماسست و حکومت آن در دست شما، همچنانی که در دست پیشینیان شما بود؛ یعنی مؤمنان دوران‌های قبل. **﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ﴾**، مستقر خواهد ساخت دین و آیین و مسلک و مراسم‌شان را، آن دین و آیینی که **﴿الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾** برای آنان پسندیده است، آن دینی که شایستهٔ آنها بوده؛ یعنی همین دین اسلام، که دنیا و آخرت را شامل است و حال و آینده را و جسم و روح را و خلاصه همه‌جانبه است، برای همهٔ نیازها کافی است **﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾** تبدیل خواهیم ساخت پس از خوف و ترس و بیم آنان، امنیت و امان را. تا چه بشود؟ در سایهٔ این امنیت چه کار کنند؟ در سایهٔ امنیت

بنشینند، چایی عصرِ تابستان را کنار باغچه، با قوری چینی و سماور وَرشو^۱ بخورند؟ مسئلهٔ امنیت برای اینهاست؟ امنیت داشته باشند تا بتوانند راحت لم بدهند و لشی^۲ کنند و بی‌عاری کنند؟ نه. آن امنیت برای این است که بتوانند در سایهٔ آن، یک گام و ده گام به سوی سرمنزل نهایی انسان، یعنی تکامل، نزدیک بشوند. بتوانند بندهٔ خدا باشند، بندگی بندگان از سر آنها برداشته بشود، مطیع و خاضع خدا باشند و از این راه بتوانند متعالی و متکامل بشوند. اینها هر کلمه‌اش بحثی دارد. ﴿يَعْبُدُونِي﴾

لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ مرا عبودیت کنند و به من شرک نوزند. البته در آخر آیه این را هم تذکر می‌دهد که «اگر بعد از آنی که ایمان آوردند، شرک ورزیدند؛ اینجا فاسق خواهند بود.»^۳ فاسق یعنی از دین به در آمده، خارج شده.

(امروز جناب آقای فاطمی با تلاوتی که می‌کنند، با توجه به این ورقه‌هایی که دستتان هست، آیات هرچه بیشتر دلنشین و جایگزین در روح می‌شود. آقایانی که تشریف خواهند داشت - من خواهش می‌کنم همهٔ آقایان باشند، حتی یک نفر اگر ممکن است نرود، این توصیهٔ ماست همیشه، پارسال هم این توصیه را می‌کردم و همیشه شما بعضی از آقایانی که بلند شدید، می‌خواهم شوخی کنم با شما، نشان دادید

۱. این سماور از آلیاژی خاص متشکل از مس و نیکل و روی ساخته شده است. جلایی مانند نقره دارد و در برابر زنگ‌زدگی مقاوم است. چون این سماور اولین بار از کشور لهستان به ایران آمد، در ایران با نام پایتخت لهستان، ورشو نام گرفت.

۲. تنبلی، بی‌عاری

۳. سوره مبارکه نور / آیه ۵۵: ﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

که در مقابل همه حرف‌های حق بالآخره یک عده‌ای هستند که گوش نمی‌کنند. خب، ما می‌گوییم اگر کار ندارید بنشینید، یک ربع بنشینید. چرا آقایان پا می‌شوند می‌روند؟ آقا، آنهایی که دکان دارند، شاگرد ندارند؛ مدرسه دارند و مدرسه‌شان دور است و وقت دیر است، اینها حق هم دارند، می‌توانند بروند. آنهایی که مدرسه ندارند، عرض کنم دکان بی‌شاگرد ندارند، از این اشکالات در کارشان نیست، ده دقیقه بنشینند دیگر، استفاده کنند - منظورم این بود آقایانی که تشریف خواهند داشت حتماً به این کاغذها نگاه کنند در حین تلاوت قرآن.)

پروردگارا! در آنچه که می‌گوییم و می‌کنیم قلب ما را خالص بگردان و همه را برای خودت قرار بده.

پروردگارا! به محمد و آل محمد طعم زندگی موحدانه را به ما بچشان.

پروردگارا! به محمد و آل محمد شرک را از منطقه دل‌های ما هم بزدا.

پروردگارا! به محمد و آل محمد خیرت را از ما دریغ مدار. غرور و آفات و بدبختی‌ها و ناپسامانی‌ها از میان مسلمان‌ها برطرف بگردان.

دشمنان مسلمانان را، پروردگارا به خودشان مشغول بگردان.

دوشنبه ششم ماه رمضان ۱۳۹۴
ایمان و پایداری به تعهدات

ایمان درست - طبق آیاتی که در تلاوت قبل، مورد تدبیر قرار گرفت ملازم با تعهد است
نفع طلبان، به مسئولیت های ایمانی بچشم یک تعهد لازم الاجراء نگاه نمی کنند،
بلکه تا آنجا باین تعهدات پایبندند که با منافع شخصی و تجارکارانه ای آنان سازگار باشد.
و در غیر این صورت باین اعتنائی و لاقیدی، آنرا بکناری می نهند.

فرهنگ قرآن بصراحت، این گونه افراد را - که شاید مایه می از ایمان قلبی برای روزها
پیشانی نیز در گوشه ای دل ذخیره کرده اند! - بی ایمان و نامؤمن اعلام میکند.
وسعت و درستکاری و پیریزی و برتری... را که نویدهای خدا به مؤمنان است
مخصوص آنکسای میداند که در همه حال و بهر صورت، پایبند و متعهد در برابر تکلیف های دین
می باشند: آیات زیر، ندای روشنگر قرآن در این مورد است:

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ - همانا نازل ساختیم آیاتی روشنگر

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - و خدا هر که را بخواهد بر راه راست رهگون میگرد
وَقُولُوا: آمَنَّا بِاللَّهِ، وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا: میگویند بخدا و پیامبر ایمان آوردیم و سر فرمانیم
ثُمَّ تَوَلَّى فِرْعَوْنُ مِنْهُمْ مُبَدِّدًا - آنگاه گروهی از آنان پس از این دعا، سر از فرمان برتخت
وَمَا أَوْلَىٰ لَهُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ - و اینان مومن نیستند.

وَأَذِذْ غَوًّا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ - و چون دعوت شوند بسوی خدا و نزد پیامبر که میان آنان
اذا فرقی منهم معوضون - گروهی از آنان را میگری که روی گردانند

وَأِنْ يَكُنْ لَكُمْ الْخُوفُ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ كَمَا كُنْتُمْ
كوش فرمان و سر بر راه، نزد پیامبر می آید !!

أَهِيَ قُلُوبُهُمْ مَرَضًا ؟ آیا در دل مرضی دارند ؟

أَمْ أَرْتَابُوا ؟ یا به دودلی و شک (در امر دین) دچار شده اند ؟

أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ - یا میترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ظلم کند؟

بَلْ أَوْلَتْكَ هُمُ الظَّالِمُونَ - حقیقت آنست که آنان خود ستمگرانند

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ - سخن مومنان بهنگامی که

تو خدا و پیامبر برای حکم و قضاوت، فراخوانده شوند جز این نیست که ...

إِنْ يَقُولُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا - که گویند: شنیدیم (دانستیم) و فرمان بردیم.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْلَمُونَ - و فقط آنهایند، رستگاران و به هدف نائل شوندگان.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ - هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند

وَيَحِشَّ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ - و از خدا بیم برد و پروا کند،

فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ - پس منحصر آنهایند موفق شدگان (سورای نورآیات ۴۶ تا ۵۷)

و عاقبت در آیه فی بعد، وعده ی دلنشین «خداقت الهی» و سیطره ی سیاسی بر جهان و تشکیل

جامعه ی ایدة آل اسلامی را متوقف بر ایمان و عمل می کند :

وَعَدَا اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ - خدا بکسانیکه ایمان آوردند و عمل شایسته انجام

داده اند، و عدل و نوبت داده است لِيَتَّخِذَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَغْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ - که بدون تردید آنان را در زمین،

خلیفه و جانشین میسازد، همانطور که پیشینان را خلیفه ساخت

وَيُكَيِّدَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ - و آئینشان را که برای آنان پسندیده، مستقر و پابرجا می نماید

وَلِيُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا - پس از ترس و ناامنی، برای ایشان امنیت ارزانی میدارد

يَعْبُدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ فِي شَيْئًا - تا مرا عبودیت کنند و کسی را شریک من نسازند

بهاء: سه ریال



جلسه ششم

نویدها ۱

سه‌شنبه ۲ مهرماه ۱۳۵۳

۷ رمضان المبارک ۱۳۹۴

صهبا



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا
إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا
بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ
صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾

سوره مبارکه نساء

بحث درباره ایمان درحقیقت یک بحث مقدماتی است. ما برای اینکه فهمیدن دین و شناخت اصول اساسی اعتقادی دین، در ما شوقی برانگیزد، به طوری که به صورت جدی دنبال فهم دین و شناخت دین حرکت کنیم، برای این کار محتاج هستیم به اینکه قیمت ایمان و کیفیت ایمان را بدانیم. بحث ما درباره ایمان، از این جهت و بدین خاطر بود.

دو، سه مسئله ای که درباره ایمان گفته شد، دو، سه مسئله اساسی و مهم بود. از جمله این بود که ایمان باید آگاهانه باشد، نه کورکورانه. دیگر این بود که ایمان باید با تعهد و عمل توأم باشد، تعهد آفرین باشد و زاینده عمل و نه یک باور خشک و خالی در دل و در مغز. دیگر این بود که مؤمن متعهد، آن وقتی مؤمن است که ایمانش گاه گاهی نباشد، فرصت طلبانه

نباشد، نفع طلبانه نباشد، بلکه همیشگی باشد، همه جایی باشد، همگانی باشد، همه جانبه باشد. اینها مسائلی است که در زمینه ایمان به آنها اشاره شد و لازم بود دانستن آنها.

قبل از آنی که وارد اصل موضوعات مورد نظر، یعنی معارف اعتقادی اسلام بشویم، یک بحث کوتاه دیگر هم ضرورت دارد که اجباراً آن بحث را امروز آغاز می‌کنیم، فردا هم دنباله آن بحث ادامه پیدا می‌کند. اول تصور می‌کردم که این بحث را در یک روز به پایان می‌رسانیم، بعد که غور کردم، دیدم در چهار، پنج روز ناگزیر تمام خواهد شد. امروز و فردا مسلماً بحث می‌کنیم، در صورتی که زنده بمانیم، احتمالاً به روز سوم نکشانیم. و آن بحث این است که حالا برای اینکه ما ارزش ایمان را و نتیجه ایمان را بدانیم، لازم است از مژده‌ها و نویدهایی که خدا به مؤمنین داده است، آگاهی پیدا کنیم، ببینیم خدای متعال برای مؤمن، در مقابل ایمانش و در مقابل عمل شایسته‌اش و انجام تعهداتش، متقابلاً چه چیزی را تعهد می‌کند. انسانی که عادت به دادوستد کرده است، با مبادله زندگی را گذرانیده است، دوست دارد ببیند مبادله او با خدا، به چه صورت است. او ایمان می‌آورد و بر اثر آن ایمان متعهد می‌شود، متقابلاً دوست دارد بداند خدا چه تعهدی در مقابل او بر عهده می‌گیرد، چه مژده‌ای و چه نویدی به او می‌دهد. این یک مسئله‌ای است که از نظر مؤمن و از نظر کسی که می‌خواهد در وادی ایمان، ثابت قدم

۱. (غور) فرو شدن، فرو رفتن.

و راسخ و استوار باشد، موضوع جالب، شیرین، خواستنی و دوست‌داشتنی‌ست، امیدبخش به مؤمن است.

تمام آیاتی که در زمینه ایمان و مؤمن در قرآن هست، ما جمع‌آوری کردیم. در حدود هفتصد آیه در قرآن، درباره مؤمن و ایمان و پاره‌ای خصوصیات دیگر است. بنا کردیم این آیات را نگاه کردن، ببینیم در این آیات، بر ایمان، خدا چه چیزی را مترتب کرده است. (سبک کار را می‌گوییم، برای اینکه دوستان، برادران و خواهران که با قرآن انس دارند، فرا بگیرند کیفیت پیدا کردن موضوعات را در قرآن.) گشتیم در این ششصد، هفتصد آیه، ببینیم خدا برای مؤمنین چه نویدهایی، چه مژده‌هایی، چه عاقبت‌های شایسته و مطلوب و دل‌خواهی در نظر گرفته است. دیدیم خیلی زیاد است. به نظر من، شاید در حدود سی، چهل مطلب هست که خدای متعال در قرآن، بر ایمان مترتب کرده. مؤمن از این سی، چهل امتیاز بزرگ برخوردار می‌شود که این امتیازات همه‌اش بزرگ است، همه‌اش مهم است، همه‌اش برای سعادت‌مند شدن یک انسان، لازم و واجب و ضروری است. یکی از این سی، چهل موضوع، بهشت اخروی است، یکی‌اش آن است. یکی از این نویدها ﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ است و از این قبیل سی، چهل‌تا. (دیدم اگر بخواهیم ما همه اینها را بررسی کنیم، همان‌طوری که عرض کردم، چهار، پنج روز حداقل احتیاج است به اینکه این نویدها و مژده‌هایی که به مؤمنین داده

می‌شود، مورد بررسی قرار بگیرد. دو تا را امروز، در این نوشته‌ای که در دست شماست مطرح کردیم. یکی دو موضوع هم فردا بررسی می‌شود و باقی‌اش می‌ماند به عهده خود شما که به قرآن مراجعه بکنید. قبل از آنی که این چند موضوع را مطرح کنیم، بعضی از این موضوعاتی که قرآن به مؤمن نوید داده، اینجا یادآوری شده و بنده اینها را از روی همین نوشته‌ای که الآن در اختیار شماست،^۱ جلوی من هم هست، ده، یازده تا است، اینها را دانه‌دانه مختصراً می‌خوانم و تشریح می‌کنم تا بعد برسیم به آیات قرآنی.

اینجا نوشتیم برای بهره‌مند شدن از سعادت همه‌جانبه و کامل، آدمی به چه چیزهایی محتاج است؟ انسان برای اینکه سعادت‌مند باشد چه چیزهایی احتیاج دارد؟ آن چیزهایی که انسان احتیاج دارد تا به‌طور کامل و همه‌جانبه سعادت‌مند باشد، تماماً به مؤمن و بر ایمان نوید داده شده. این چیزهایی که ما اینجا نوشتیم، ده، دوازده موضوع است. ببینید آیا واقعاً اگر یکی از این موضوعات کسر باشد، انسان می‌تواند احساس خوشبختی بکند؟ می‌بینید که نه؛ البته موضوعات دیگری هم هست که در احساس خوشبختی انسان دخیل است. و تمام این موضوعاتی که اینجا نوشته شده و بسی موضوعات دیگر، به‌صورت نویدی و مژده‌ای بر ایمان و به مؤمن در قرآن هست. چه نتیجه می‌گیریم؟ نتیجه می‌گیریم که ایمان، باور توأم با عمل، آن‌چنان که فرهنگ قرآنی معین می‌کند، مساوی‌ست با

۱. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه فرمایید.

تمام شرایط خوشبختی و سعادت، از نظر احتیاجات و نیازهایی که یک انسان برای خود تصور بکند.

مسئله، مسئله تعصب از برای مذهب و دین‌داری نیست، آنچه که ما اینجا نوشتیم به‌عنوان شرایط سعادت‌مند شدن؛ برای یک مادی‌گرا هم همین‌ها شرایط سعادت‌مند شدن است. حالا دانه‌دانه می‌خوانیم، ببینیم که آیا یک مادی، اگر چنانچه اینها را داشته باشد، احساس خوشبختی می‌کند یا نه؟ و بعد که معلوم شد که اینها شرایط سعادت‌مند شدن است، آن وقت برمی‌گردیم به قرآن، به سخن دل‌نواز قرآن گوش فرا می‌دهیم، می‌بینیم تمام اینها را به مؤمن وعده داده، به مؤمن نوید داده، برای مؤمن به ارمغان آورده ﴿وَصَدَقَ اللَّهُ﴾، وعده دروغ نمی‌دهد خدا؛ که البته این قسمتش مربوط به طرز تفکر خاص مذهبی ماست که معتقد به خدا هستیم.

به چه چیزهایی محتاج است انسان؟ یک، محتاج است به اینکه هدف و سرمنزل سعادت را بشناسد. بداند به کجا می‌خواهد برسد، بداند برای چه هدفی می‌خواهد تلاش بکند، نقطه اتمام و پایان راه را از آغاز ببیند و راه آن را بداند. علاوه بر اینکه هدف را می‌داند و می‌شناسد و می‌فهمد، بداند که به‌سوی این هدف، از کدام راه باید رفت تا رسید و زودتر رسید و تحقیقاً رسید. آیا شناخت هدف، شناخت پایان، شناخت سرمنزل و شناخت راهی که به سرمنزل منتهی می‌شود، عنصر اولی و اصلی سعادت

انسان نیست؟ در اینجا فرقی بین الهی و مادی نیست، مادی هم این را می‌پذیرد، قبول می‌کند، احساس می‌کند. در پراتنز نوشتیم هدایت، اولین شرط. البته این اول، دومی که ما اینجا شماره زدیم، حتماً به معنای یک ترتیب منطقی نیست که شما بگویید که این دومی را می‌شود اول گذاشت، اولی را می‌شود دوم گذاشت. خوب بشود، ما حالا پشت سرهم آوردیم، ممکن است چیزهایی هم لابه‌لای اینها بشود جا داد.

دو، و اینکه پرده‌های جهل و غرور و پندار و هر آن چیزی که گوهر بینش و خرد او را در حجابی ظلمانی می‌پیچد و نیروی دیدن و فهمیدن را از او می‌گیرد، زائل گردد. خیلی چیزها نمی‌گذارد که انسان بفهمد. غرور انسان نمی‌گذارد انسان بفهمد، جهالت‌ها نمی‌گذارند انسان ببیند و بفهمد، پندارها و خرافات نمی‌گذارند یک انسان یا یک ملت، حقیقت را درک کند و بفهمد، نظام‌های جائرانه نمی‌گذارند که انسان‌ها بفهمند و بدانند. حجاب‌ها و مانع‌های گوناگون، از درون و از برون، مانع می‌شوند از اینکه انسان، گوهر عقل و خرد خداداد را به کار بیندازد و بداند و بفهمد؛ او را در ظلمت نگه می‌دارند، انسان را در زندانی از تاریکی‌ها می‌نشانند، او را از نور، از فروغِ درک و فهم صحیح دور نگه می‌دارند. یکی از ارکان خوشبختی انسان و از عناصر سعادت انسان، این است که انسان از این ظلمت‌ها، از هر آنچه برای او ظلمت می‌آفریند، نجات پیدا کند و به نور و فروغ حقیقت راه پیدا کند و شعاعی از نور حقیقت بر دل او بتابد. در پراتنز نوشتیم نور. پس اول هدایت لازم است به آن معنایی که توضیح

داده شده، دوم نور لازم است به این معنایی که باز توضیح داده شده؛ و اینها دو چیزند.

سه، و اینکه در راه طولانی‌اش به سوی سعادت، در این راهی که دارد طی می‌کند به طرف آن سرمنزل و پایان راه، از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درونی - دقت کنید - که توان فرساتر از عامل‌های بازدارنده برونی است، بَرهد. یک وقت جلوی راه شما را می‌گیرند، می‌گویند آقا، ما نمی‌گذاریم از اینجا عبور کنید. تجربه نشان داده، تاریخ صریحاً به ما گفته که وقتی جلوی راه کسی، راهرویی را بگیرند، در پیمودن این راه حریص‌تر می‌شود، شوقش بیشتر می‌گردد، آتش اشتیاقش شعله‌ورتر می‌شود. اگر بگویند نمی‌گذاریم بروی، بیشتر انسان فشار می‌آورد تا برود، تا عبور کند. این عامل بازدارنده برونی است. این عامل بازدارنده خارج از وجود انسان است. یک وقت هست که از درون انسان را می‌پوسانند. در او تردید ایجاد می‌کنند، جلوی راه را نمی‌بندند، راه باز است، اما توان رفتن، اراده رفتن، تصمیم حرکت، امکان تلاش را از انسان می‌گیرند، این بدتر است. چرا می‌روی؟ چه فایده‌ای دارد؟ شاید نرسیدی، شاید در راه دزدی رسید، شاید گرگی آمد، به چه مجوزی می‌روی؟ نمی‌خواهد بروی. خیلی خونسرد و دلسوزانه و پیرمردانه و استادانه، راه هم باز است. این مانع، این وسوسه، این دغدغه، به مراتب توان فرساتر است از آن چوبی که وسط راه بگذارند، بگویند نمی‌گذاریم بروی.

این دغدغه برای غالب راهروها، غالب رهروان راه‌های سعادت در طول

تاریخ بوده. چقدر به موسی التماس می‌کردند که می‌ترسیم خلاف گفته باشی، خلاف به تو وعده داده شده باشد. در قرآن می‌گوید که فشار و فقر، آن قدر زیاد وجود داشت که حتی خواص متزلزل می‌شدند که **﴿مَتَى نَصْرُ اللَّهِ﴾** ۱ پس کی؟ پس کو؟ چه شد؟ ببینید، حتی خواص را می‌لغزاند این تردیدها و تزلزل‌ها و دغدغه‌های درونی. انسان اگر بخواهد سعادت‌مند باشد و به سرمنزل و پایان راه سعادت برسد، یک شرطش هم این است که از این دغدغه، از این اضطراب، از این ناایمنی روحی، از این عدم آرامش و نداشتن اطمینان برهد، بتواند بر این دغدغه و اضطراب و وسوسه درونی غالب بیاید. این هم یکی از چیزهایی است که انسان را به سعادت می‌رساند؛ اینکه در راه طولانی‌اش به سوی سعادت، از دغدغه‌ها، وسوسه‌ها و وسوسه‌های درونی که توان‌فرساتر از عامل‌های بازدارنده برونی‌ست برهد. داخل پранتز نوشتیم اطمینان و امن. می‌توانید به جای امن، بگذارید ایمنی، فرق نمی‌کند. امن را ما انتخاب کردیم؛ چون عین تعبیر قرآنی بود. بد نیست این جمله را اینجا تذکر بدهم، شاید چند بار دیگر هم گفته باشم؛ در دعای کمیل می‌خوانیم «یا رَبِّ، یا رَبِّ، یا رَبِّ» ۲؛ پروردگار من! پروردگار من! پروردگار من! «قَوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي» جوارح و اعضای مرا در خدمتت نیرومند کن، «وَأَشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي» دل مرا بر تصمیم قادر کن. بتوانم تصمیم بگیرم، بتوانم بر ضعف‌ها، تردیدها،

۱. سوره مبارکه بقره/ آیه ۲۱۴

۲. حدیث شماره ۱۲

شک‌ها، وسوسه‌ها، دغدغه‌ها غالب و فائق آیم، این انسان را زیاد در راه می‌نشانند، و از پیمودنِ راه باز می‌دارد.

چهار، و اینکه تلاش خود را ثمربخش بداند، امیدوار باشد که این تلاش به جایی می‌رسد. آن کسانی که امیدوار نیستند که تلاششان و حرکتشان به نتیجه‌ای منتهی خواهد شد، مسلّم به سرمنزل خوشبختی و رستگاری نمی‌رسند. مطمئن باشد که تلاشش ثمربخش است، بداند هر کاری که می‌کند، یک اثر مثبتی به جا می‌گذارد، بداند هر گامی که برمی‌دارد، یک قدم به مقصد نزدیک می‌شود. در یک بیابانی، اگر شما بدانید که منزل از این طرف است، می‌دانید کجا دارید می‌روید؛ اگرچه دیر شده، اگرچه تنها ماندید، از قافله عقب ماندید؛ استوار، محکم، با تلاش، با شور، حرکت می‌کنید، قدم می‌زنید، به جلو می‌روید. اما اگر راه را گم کردید، نمی‌دانید از این طرف باید رفت یا از آن طرف باید رفت؛ به هر طرف که راه می‌افتید، قدم برمی‌دارید، می‌بینید سُستید، چرا؟ چون نمی‌دانید که این تلاش ثمربخش خواهد بود. احتمال می‌دهید که همین یک قدم، یک قدم شما را از منزل دور می‌کند؛ لذا باز برمی‌گردید از این طرف، باز می‌روید از آن طرف، باز می‌روید از آن طرف. پس یکی از شرایطِ اینکه انسان به سعادت بتواند برسد؛ آن آدم راهرو، آن آدم تلاش‌گر، آن آدم کوشش‌گر، شرطش این است که تلاش و کوشش خود را ثمربخش بداند.

پنج، و اینکه لغزش‌ها و خطاهایش قابل جبران و مورد بخشایش باشد، این هم خیلی مهم است. انسان در طول زندگی و حرکتش اشتباهاتی

دارد، خطاهایی دارد، اگر هر خطایی که انجام داد، به صورت یک جراحی غیر قابل التیامی بماند، به صورت یک عمل غیر قابل جبرانی بماند، انسان همیشه در دغدغه است که نکند باز یک خطای دیگر بکنم و این خطای دیگر، بیشتر مرا دور بیندازد از هدف؛ و از راه کنار بیندازد. همیشه مایوس است از گذشته و همیشه بدبین است نسبت به آینده. اما اگر بداند که خطاهای او به شرط آنکه خودش درصدد جبران باشد، قابل جبران است؛ اشتباهات او مشروط بر اینکه خود او از آن اشتباهات پشیمان باشد، قابل صرف نظر شدن است؛ اگر اینها را بداند، شوق او، امید او، نشاط او و شور او چند برابر خواهد شد. داخل پرانتز نوشتیم مغفرت و رحمت.

شش، و اینکه در همه حال، از دستاویز تکیه گاهی مورد اطمینان برخوردار باشد. بداند همه جا، در تمام شرایط، یک کمک کاری هست که می تواند از او استفاده کند. عیناً مثل آدمی که نقشه جامع راه را در جیبش گذاشته، وارد راه شده، در این جاده ها دارد می رود، اشتباه هم نمی کند البته، اما دغدغه هم ندارد. می داند که اگر احیاناً یک وقتی، یک جایی، راه را اشتباهی گم کرد و رفت، این نقشه در بغلش است، درمی آورد نگاه می کند، از این نقشه استفاده می کند. همه جا یک مستمسک و مستعصمی^۱ وجود دارد که می تواند به او چنگ بزند، از او استفاده کند.

۱. (مسک) (عصم) دست گیرنده، پناه دهنده

هفت، و اینکه در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا برخوردار گردد؛ این هم یک شرط دیگر سعادت، خوشبختی و کامیابی‌ست. البته مادی به خدا معتقد نیست، اما ما با مادی اسم خدا نمی‌آوریم، می‌گوییم آقا شما در این تلاش مادی‌تان، در این تلاش اجتماعی‌تان، در این جهادتان که دارید انجام می‌دهید، اگر بدانید یک نیرویی فرضاً ماورای نیروی ماده و طبیعت هست و آن نیرو با شما همراه است، این چطور است؟ یک‌چنین چیزی داشته باشید شما، یک‌چنان کمک و یاور و مددکاری برای خود فرض کنید، این چطور است؟ می‌بینید برق از چشمش می‌پرد، می‌گوید بسیار خوب است. چقدر جالب است که انسان نیرویی ماورای نیروی ماده و مادیات، پشتیبان خود داشته باشد که وقتی با دشمن‌ها و دشمنی‌هایشان، توطئه‌هایشان، دسیسه‌هایشان، جلادی‌هایشان روبه‌رو می‌شود، معتقد باشد و بداند که آن نیروی ماورای ماده کمک‌کار و حامی اوست. منتها مادی اسم خدا را بلد نیست، اعتقاد به خدا ندارد، اگرچه یقین هم به نبودن خدا ندارد. اما الهی که یقین دارد به وجود آن‌چنان قدرت مسلط و مصیطری^۱، ماورای تمام این پدیده‌ها و متکی به اوست، ببینید چقدر در راه سعادت تندروتر و جالب‌تر حرکت می‌کند.

هشتم، و اینکه بر جبهه‌ها و صف‌های مخالف برتری و رجحان^۲ داشته

۱. (ص‌طر) چیره و غالب

۲. (رج‌ج) برتری

باشد، بداند که بالاخره برتری و رجحان و ارجحیت برای اوست. این هم خودش تأثیر عجیبی دارد در اینکه بتواند انسان این راه را با سهولت بیشتری طی کند.

نهم، و اینکه بر دشمنان راه و هدفش که مانع و خنثی‌کننده تلاش اویند، پیروز گردد. آدم همه این تلاش‌ها را بکند، بعد هم شکست بخورد؟! اینکه به سعادت نمی‌رسد. پس یکی از مهم‌ترین عناصر سعادت‌مندی یک انسان، این است که آخرش پیروز بشود، غیر از این است مگر؟ مگر مکتب‌های دنیا برای پیروزی نمی‌کوبند؟ پس یکی از عناصر و عوامل سعادت انسانی، فردی، اجتماعی و گروهی، این است که در مواجهه با دشمن‌ها، بالاخره بر آنها پیروز بشود.

دهم، و اینکه عاقبت، از همه سختی‌ها و فشارها و بندها و حصارها، رسته و به مقصود و منظور خود نائل گردد، برسد به آن سرمنزل. داخل پرائنر نوشتیم فوز و فلاح، همین تعبیرات قرآنی.

یازدهم، و اینکه در همه حال، در راه و در منزل، هم در راه هدف، هم در خود سرمنزل هدف، از ذخیره‌هایی که برای آدمی در این جهان مهیا گشته، بهره‌مند و برخوردار گردد. برکات آسمان و زمین بر او ببارد، گندم زمین و قطره باران آسمان و ذخائر دریاها و ذخائر جنگل‌ها و معدن‌های کوه‌ها و همه مواد حیاتی و غیرحیاتی لازم برای انسان و بالاتر از همه، منبع و معدن هوش و درک و خرد و استعداد و ابتکار آدمی، بر روی او گشوده بشود، از همه اینها استفاده کند. این هم یکی از چیزهایی است که

در سعادت انسان دخیل است. و از این قبیل چیزهایی که ممکن است انسان برای سعادت‌مند شدن خودش دخیل بداند. و بالاخره بعد از تمام اینها، که اینها در دوران زندگی و تلاش و بیداری انسان به وقوع می‌پیوندد، بعد هم که مُرد، بعد هم که این چراغ خاموش شد، بعد هم که به ظاهر، با جمادی برابر شد؛ تازه رشته استفاده‌اش خاتمه نپذیرد، اول استراحتش باشد، اول پاداش‌گیری و اجر بردنش باشد، اول نقطه و اول قدم راحتی و عیشش محسوب بشود. یک مادی بعد از آنی که مُرد، برای تمام تلاش‌های خود، فقط نتیجه دنیایی قائل است، بعد از دنیا امید به جایی ندارد. به همان هم بگویند آقا، بعد از آنی که شما مُردید، رفتید، فرض محال که محال نیست؛ تازه اول مُردن شما، اول راحتی‌تان بشود، این چطور است؟ می‌بینید که این بزرگ‌ترین رکن سعادت است. و بالاخره اینکه پس از سپری شدن دوران زندگی و پایان یافتن همه تلاش‌ها، خود را با پاداشی شایسته روبه‌رو ببیند و در بهشت نعمت و رضوان بیارمَد.

اینها شرایط سعادت است. برای سعادت‌مند بودن یک انسان، برای خوشبخت شدن یک انسان یا یک جامعه، اینها لازم است. اکنون به گفتار قرآن گوش فرا دهید که این همه را به دارنده ایمان، ایمانی تعهدآمیز و توأم با عمل، نوید می‌دهد. چطور است؟ قرآن تمام آن چیزهایی که عناصر و عوامل سازنده سعادت و خوشبختی محسوب می‌شوند، اینها و ده‌ها چیز غیر از اینها را به آدم‌های باایمان نوید می‌دهد. می‌گوید اینها

برای شماست. هدایت را نوید می‌دهد، نور را نوید می‌دهد، ایمنی و اطمینان و سکون و آرامش روح را نوید می‌دهد. ثمربخش بودن و ضایع نبودن تلاش‌ها را نوید می‌دهد. و این همه را ما اگر با دیدۀ روشنی به تاریخ و به گذشته بنگریم، در واقعیت‌های تاریخی و انسانی مشاهده خواهیم کرد. سنت خدا هم همیشه یکسان است.

آیات امروز را حالا مورد توجه و دقت قرار بدهید، با توجه به این مقدمه‌ای که از رو خوانده شد و پاره‌ای توضیح داده شد. اولین آیه مربوط به سوره یونس است. آیات امروز متفرق است، از یک جا نیست، از چندین جا است. **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ﴾**^۱ آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند، عمل صالح را با یک تعبیری داخل پیرانتز توضیح دادیم، عمل صالح یعنی تعهد متناسب با آن ایمان. ایمان انسان بر دوش انسان تعهدی می‌گذارد، انجام آن تعهد، بر دوش گرفتن آن تعهد، عمل صالح است. آن کسانی که ایمان بیاورند، آن باور را پیدا کنند، بعد هم برطبق تعهداتش عمل نمایند، **﴿يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ﴾** پروردگارشان، به سبب ایمانشان آنها را هدایت خواهد کرد. خود ایمان موجب می‌شود که آنها راه پیدا کنند. به چه راه پیدا کنند؟ هم به هدف، هم به راه‌ها به وسیله‌ها. بعضی می‌گویند آقا، ما چگونه می‌توانیم به آن سرمنزل مقصود برسیم؟ وقتی می‌کاوی این حرف را، می‌بینی ایمان به قدم اول در دلش نیست؛ اگر ایمان باشد، عمل همراهش نیست. اگر

۱. سوره مبارکه یونس / آیه ۹

عمل بکند، روشنی و هدایت نصیبش خواهد شد، قدم دوم را هم پیدا خواهد کرد. خود راه بگویدت که چون باید رفت.^۱ وقتی انسان ایمان به هدف و راه آورد و دنبال این ایمان حرکت کرد، راه خودبه‌خود، خود را نشان می‌دهد. «یهدیه‌م زهم بایمانهم» به‌وسیله ایمان، پروردگار آنها را هدایت خواهد کرد، راه را درمقابل اینها باز می‌کند.

در قدم اول هیچ‌یک از رهبران و بزرگان و راهروان و دنباله‌روان، نمی‌دانستند قدم دهم چیست؟ بنده گاهی مثال می‌زنم، می‌گویم در یک بیابانی که فرض کنید ده‌ها کیلومتر یا بیشتر، طول و عرض این بیابان است، در یک شب تاریک و مُظلم، نه ماهی، نه ستاره‌ای، جنابعالی دارید تنها راه می‌روید، یک‌دانه چراغ‌قوه کوچک، یک لامپ نمره پنج کوچک، یک شمع کوچک هم در دستت است. به شما بگویند آقا، با این شمع باید تا آخر آن بیابان بروی. شما یک نگاهی می‌کنی، می‌گویی آقا این شمع من تا شعاع یک‌متر را بیشتر روشن نمی‌کند، من همه این ده کیلومتر را با همین یک شمع بروم؟ این شمع من فقط یک‌متر را روشن می‌کند، من ده کیلومتر بروم؟ این یک منطقی است که آدم بی‌اطلاع، بی‌تجربه، ناوارد، ممکن است داشته باشد، جوابش چیست؟ جواب این منطقی کور چیست به نظر شما؟ آیا جواب این حرف، این نیست که آقای محترم، یک‌متر اطرافت روشن هست یا نه؟ یک قدم بگذار جلو، یک

۱. گر مرد رهی میان خون باید رفت / وز پای فتاده سرنگون باید رفت
تو پای به راه درنه و هیچ می‌پرس / خود راه بگویدت که چون باید رفت (عطار)

متر دیگر روشن خواهد شد، اگر نشد نرو. همین یک متری که روشن هست برو، همین یک قدمی که می‌توانی برداری و می‌دانی کجا می‌گذاری بردار، اگر یک قدم دیگر درمقابلت روشن نشد، نرو، اگر شد، بازهم برو. خواهی دید که تا آخر بیابان، تدریجاً روشن خواهد شد و تو این راه را خواهی پیمود و به منزل خواهی رسید؛ غیر از این است؟ آیا غیر از این است؟ **﴿يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ﴾** خدا با ایمانشان آنان را هدایت خواهد کرد، خود ایمان موجب آن است که انسان راه‌ها را پیدا کند. در چندین آیه دیگر قرآن هم به این مطلب اشاره هست. یک جا در یک آیه‌ای - که اینجا ننوشتیم - می‌فرماید که وقتی سوره‌ای، آیه‌ای نازل بشود، کفار و مخالفان و منافقان و بددل‌ها و مریض‌دل‌ها می‌گویند: **﴿أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا﴾**^۱ چه کسی از این آیه، ایمانش زیادتر می‌شود؟ بعد قرآن در جواب می‌گوید که بگو آن کسانی که مؤمن هستند، آن کسانی که گرویده‌اند به راستی، با این آیه و نشانه، ایمانشان بیشتر می‌شود. خود همان ایمان قلبی اینهاست که موجب می‌شود از این مایه هدایت، هدایت بگیرند. (این پرانتزهایی که ما باز کردیم، به صورت توضیح داخل آن چیزی نوشتیم، اینها را دقت کنید).

آیه بعدی **﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾**^۲ هان ای مردمان، از سوی پروردگارتان برای شما برهانی آمد، دلیلی

۱. سوره مبارکه توبه / آیه ۱۲۴

۲. سوره مبارکه نساء / آیه ۱۷۴ و ۱۷۵

قاطع و روشن، حجتی ثابت و ثابت‌کننده، ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾ و فرستادیم به‌سوی شما نوری آشکارا. منظور از این برهان و نور، قرآن است و حقایق قرآنی. شاهد سخن ما در این آیه بعدی‌اش است، ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ پس آن کسانی که به خدا ایمان بیاورند و به او متمسک و متکی گردند، فقط ایمان قلبی هم کافی نیست، باید به خدا، به دامن خدا، یعنی به دامن آئین خدا و راه خدایی چنگ بزنید، متمسک بشوید. ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ﴾ چنگ زدند، متمسک شدند؛ اگر این جور شد، ﴿فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ﴾ خدا آنان را در رحمت و فضل خویش داخل خواهد کرد. دنبالش ﴿وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ آنها را به‌سوی خود راهنمون می‌شود، هدایت می‌کند؛ از راه راست و نزدیکی هم هدایت می‌کند، این هدایت مخصوص مؤمنین است. اگر ایمان نداشته باشید؛ اگر ایمان داشته باشید، اعتصام نداشته باشید، تعهدات خودتان را درمقابل خدا عمل نکنید؛ به‌سوی خدا راه نمی‌یابید، آن روشنایی هدایت در دل شما فروغ نمی‌افکند؛ این مخصوص مؤمنین است. سوره نساء آیه ۱۷۵.

آیه دیگر، ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا﴾، این آیه معروفی است که بر سر زبان‌ها زیاد است، ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾، آن کسانی که در راه ما - خدا می‌گویند، راه خدا چیست؟ - و به‌خاطر هدف‌های الهی، اهداف الهی، هر هدفی که خدا دارد در این عالم، مجاهدت کنند،

هدف‌های خدایی چیست؟ عدالت است، امنیت است، بندگی
 بندگان درمقابل اوست، به رشد رسیدن و تکامل بندگان خداست، آباد
 شدن روی زمین است، آباد شدن دل انسان‌هاست، معمور شدن^۱ دنیا و
 آخرت آدمیان است، به خط و ریل تکامل افتادن تمام موجودات است؛
 اینها خواسته‌های خداست. نبودن ظن است، نبودن شرک است، نبودن
 کفر است، نبودن ناامنی‌ست، نبودن ددخویی و ددمنشی‌ست^۲، نبودن
 سرکشی و طغیان است؛ اینها خواسته‌های خداست. **﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا﴾**
 آن کسانی که مجاهدت کنند در راه هدف‌ها و خواسته‌های ما، خواسته‌های
 خدایی، **﴿لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾** بی‌گمان و بی‌تردید، راه‌هایمان را به آنها نشان
 می‌دهیم، گنجشان نمی‌گذاریم، گمراهشان نمی‌گذاریم، آن شعری که
 خواندم مناسب اینجاست،

تو پای به راه در نه و هیچ مپرس خود راه بگویدت که چون باید رفت
﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾. در همه رشته‌ها این جور است. در رشته
 فهم دین، در رشته درک دین، در رشته تحقیق مسائل دین، در مسائل
 اجتماعی، در مسائل جهانی، در همه رشته‌ها، هرکسی وارد هدف‌های
 الهی شد، قدم گذاشت، هر قدمی که پیش رفت، قدم بعد برایش روشن
 است. آن کسانی که در راه ما و به خاطر هدف‌های الهی مجاهدت کنند،
 به راه‌های خود که راه‌های سعادت و تکامل انسان است، رهبری‌شان

۱. (عمر) آباد شده

۲. تندخویی، وحشی‌گری

می‌کنیم. ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است. سوره عنکبوت آیه ۶۹.

این آیاتی بود که در زمینه هدایت، آن موضوع اول، در قرآن هست. و فراوان آیات دیگر هست که اگر می‌خواستیم همه آیات را جمع کنیم، اینجا بنویسم و بخوانم، اقلأ سه، چهار روز درباره هدایت فقط باید صحبت می‌کردم.

گفتیم نور یکی از چیزهایی است که برای سعادت‌مند شدن انسان لازم است، با آن توضیحی که درباره نور در آن صفحه قبلی دادیم. به مؤمنین نور وعده داده شده. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱ خدا سرپرست و هم‌جبهه مؤمنان است. ولی را من، هم‌جبهه، پیوسته، هم‌سطح معنا می‌کنم و بر سرپرست و دوست و یاور و این چیزهایی که معمول است، ترجیح می‌دهم. چون ولایت به معنای پیوستگی است، دو چیز که به همدیگر پیوسته بسته می‌شوند، به این می‌گویند ولایت. خدا ولی مؤمنین است، یعنی پیوسته با مؤمنین است، یعنی چه پیوسته با مؤمنین است؟ یعنی خدا و مؤمنین در یک صفند. دشمنان خدا در صف دیگر، درمقابل مؤمنین و درمقابل خدا. ولی هر جا که هست، ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ یا «أَوْلِيَاءَ اللَّهِ» و تعبیراتی که در قرآن هست، به این معناست؛ نظرتان باشد این.

۱. سوره مبارکه بقره/ آیه ۲۵۷

۲. سوره مبارکه آل عمران/ آیه ۶۸

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» خدا سرپرست و هم‌جبهه مؤمنان است، «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» آنها را از ظلمت‌ها می‌رهاند و به‌سوی نور می‌رساند. اینجا را یک توضیحی دادیم که این توضیح هم بد نیست برای فهمیدن معنای ظلمات. آنان را از ظلمت‌ها، ظلمت‌های جهل، خرافه، غرور، نظام‌های تحکم‌آمیز و ضدانسانی، همه آن چیزهایی که برای بشر و برای گوهر بینش بشر، زندان و سیاه‌چالی محسوب می‌شود، آنان را از این ظلمت‌ها می‌رهاند و به نور، چه نوری؟ نور معرفت، دانش و ارزش‌های انسانی می‌رساند. خدا با مؤمن این کار را می‌کند. هرگز غیر مؤمن را، بی‌ایمان را، شک و تردیدگرا را، کافر ناسپاس را به نور نمی‌رساند؛ لذا مشرک همیشه مضطرب است، مشرک همیشه دغدغه دارد، مشرک همیشه زندگی‌اش زندگی توأم با اضطراب است، برایش نورانیت نیست، معرفت واقعی نیست، شناخت درست نیست، به هر جا برسد. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا»، اما کفار چطور؟ کفار یعنی آن کسانی که عقیده دینی و مکتب دین را ناسپاسی کردند، این ارمغان هدیه الهی را با ناسپاسی رد کردند، کافرنعمتان. دقت کنید در این تعبیرات فارسی که عرض می‌کنم، اینها نشان می‌دهد که ریشه لغت کجاست و چگونه شده که این کلمه به این معنا به کار رفته. کافر آن کسی نیست که دین را قبول نکرده، کافر یعنی پوشاننده نعمت، ناسپاس نعمت، چرا به این می‌گویند کافر؟ خب، این دین را قبول نکرده، کافر چرا؟ برای خاطر اینکه این دین ارمغان خدا بود، این هدیه‌ای بود از سوی خدا برای سعادت

او و همه انسان‌ها؛ این را رد کرد، این ناسپاسِ نمک‌نشناس، این کافر نعمت؛ لذا به او می‌گویند کافر. **﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾** آنها که کفر و انکار ورزیدند، **﴿أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ﴾** سرپرستان و هم‌جبهگان‌شان طاغوت‌ها و متجاوزانند. و آنان که کفر و انکار ورزیدند، سرپرستان و اربابان‌شان، طاغوت‌ها و سرکشان و تجاوزکارانند. **﴿يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾** آنان را از نور معرفت دور ساخته، به زندان ظلمت‌ها و تاریکی‌ها می‌کشانند. **﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾** آنها همگی مصاحبان^۱ آتش و در آن جاودانه‌اند. سوره بقره آیه ۲۵۷.

(یک آیه دیگر، یعنی یک فراز دیگر از قرآن باقی است که بخوانم. هم من خسته شدم، هم وقت دارد می‌گذرد. بعد هم جناب آقای رضایی، قاری عزیزمان امروز همین آیات را می‌خوانند، از روی نوشته هم می‌خوانند، قرار بوده که با قرآن تطبیق کنند، لابد تطبیق کردند و از روی نوشته می‌خوانند. این آیات را با این معناها و ترجمه‌هایی که اینجا نوشته شده و بنده توضیح دادم، بعد با صوت دلکش و مؤثر ایشان که گوش کنید، می‌بینید که خیلی در ذهن دلنشین‌تر می‌شود.)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، **﴿اذكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾**^۲ خدا را بسیار یاد کنید، **﴿وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾** و در هر بامداد و شامگاه، او را به پیراستگی و پاکی بستابید. مگر چه شده؟ **﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ﴾**

۱. (صحب) هم‌صحبت، همنشین.

۲. سوره مبارکه احزاب/ آیات ۴۱ تا ۴۳

﴿وَمَلَايَكْتُهُ﴾ اوست که بر شما درود می‌فرستد و فرشتگانش نیز. چرا؟ ﴿لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ تا شما را از ظلمت‌ها برهاند و به نور و روشنی رهنمون گردد. این قرآن است و این نوید قرآن است. از این نویدها یک تعداد دیگری هم هست که ان شاء الله فردا عرض می‌کنم و اگر بخواهم همه این نویدهای قرآنی را بیان بکنم و آنچه را که قرآن به ما وعده می‌دهد، دانه‌دانه بشمارم، مسلّم بیش از ده روز و دوازده روز طول می‌کشد، تا نویدها و مزدهایی که بر ایمان و برای مؤمن است، بتوانم بیان کنم؛ لذا فقط فردا را بحث می‌کنیم، اگر لازم شد، مجبور شدیم، پس فردا هم می‌گوییم، وَاِلَّا که فردا ختمش می‌کنیم.

يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ - پروردگارشان بوسیله ی ایمانشان (که باعث عمل هر ایمانست) هدایتشان می نماید -

(بسیار خورک سعادت، به راه های قابل پیروان، بوسه های تکامل) (سوره بقره: ۱۷۶)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ. هَانِ الْيَسَاءُ هَانَا اَزْ سَوِيْرُوْرُوْكَ اَزْ بَرِيْ شَامِلِيْ طَاعِ اَمْد

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا - و فرستادیم بوی شما نوری روشنتر

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاتَّصَمُوا بِهِ - پس آنکسانیکه بخدا ایمان آورده و بدو متمسک و متکی گردند .

فَسَيَجْزِيهِمْ فِي رَحْمَتِي مِنْهُ وَنُفْلِ وَبِهِدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا - پس خدا آنان را مشمول رحمت و فضل خویش

میسازد و به راهی مستقیم رهبریشان میکند (سوره نساء آیات ۱۷۴ و ۱۷۵)

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا - آنکسانیکه در راه ما (و بخاطر هدفهای الهی) مجاهدت کنند و به راههای خود

که راههای سعادت و تکامل انسان است) رهبریشان می کنیم

وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ الْعَمِينَ - و بیکمان خدا بانگواران است (سوره مائده آیه ۶۹)

۳- نور: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ - خدا سرپرست و هم چهره ی مومنان است، آنان را

از ظلمت ها (ظلمت های جهل، خرافه، غرور، نظام های تحکم آمیز و ضد انسانی) می رهازد و بنور (نور معرفت، دانش و ارزشهای

وَأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا يُخْرِجُهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ - و آنانکه کفر و انکار و روزی بزند، سرپرستان و بارانها

ظلمت ها و سرکشان و تجاوزکارانند، آنان را از نور و معرفت دور ساخته بزندان ظلمت ها و تاریکی های کتاند

وَأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا يُخْرِجُهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ - آنانکه کفر و انکار و روزی بزند، سرپرستان و بارانها

بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا - ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید .

وَسَجِّدُوا بُرُوجًا وَأَصْبِلًا - در ره برامداد و شامگاه ، او را به پیراستگی و پابلی بستائید -

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ - اوست که بر شما درود میفرستد -

و فرشتگانش نیز - تا شما را از ظلمت ها برهاند و به نور و روشنی رهمنون گردد

بهار : سه یال



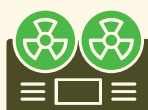
جلسه هفتم

نویدها ۲

چهارشنبه ۳ مهرماه ۱۳۵۳

۸ رمضان المبارک ۱۳۹۴

صهبا



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ
تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ ﴿٢٩﴾

سوره مبارکه رعد

عرض کردیم که خدای متعال در قرآن، به مؤمنین مژده و نوید همه عناصر سعادت را می‌دهد. آن چیزهایی که ما به عنوان عناصر سعادت در مقام فکر و تصور به دست می‌آوریم، که ده، دوازده‌تای آن را در آن نوشته قبلی و تلاوت قبلی بیان کردیم، اینها همه در قرآن، به صورت نویدهای قاطعی به مؤمنین داده شده است. دو نوید از آن نویدها را که هدایت بود و نور، دیروز در طی آیات کریمه قرآن مشاهده کردیم و تلاوت شد و بهره بردیم. دوتا را هم امروز مطرح می‌کنیم و آیاتش را مختصراً می‌خوانیم و مابقی را هم می‌گذاریم به عهده خود شما دوستان که روی همان ترتیبی که بنده در نوشته قبلی منظم کردم، دانه‌دانه موضوعات را در نظر بگیرید، قرآن را که مطالعه می‌کنید و تلاوت می‌کنید، آن کسانی که عربی می‌دانند

از متن قرآن، آنهایی که عربی نمی‌دانند، با توجه به ترجمه قرآن، سعی کنند آن موضوعات را پیدا کنند.

مثلاً یکی از آن موضوعات، پاداش اخروی است؛ یکی از آن نویدها. خود شما در قرآن نظرتان باشد، ببینید که در چندجا، در کجاها، قرآن نوید پاداش اخروی را به مؤمنین و دارندگان ایمان و عمل صالح می‌دهد. یا یکی از آنها مثلاً برتری و غلبه بر دشمن است؛ ببینید در قرآن، آیا جایی هست که خدای متعال به مؤمنین گفته باشد که شما بر دشمنانتان غلبه پیدا می‌کنید؟ الآن شما جایی را سراغ دارید که قرآن به مؤمنین نوید داده باشد که شما از دشمنانتان، از صف مخالفان، بالاتر و برترید، در صورتی که ایمان داشته باشید و به تعهدات ایمان عمل بکنید؟ یا گفته باشد که شما در نهایت بر دشمنانتان پیروز می‌شوید، در صورتی که در راه فکرتان تلاش بکنید؟ آیا چنین آیه‌ای در قرآن هست یا نه؟ می‌توانند آقایان جواب بدهند که آیا چنین آیه‌ای هست در قرآن یا نه؟ و اگر کسی آیه‌اش یادش است می‌تواند بخواند الآن.

(یکی از حضار: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱) خیلی خوب، این یک آیه‌اش بود، «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، بله، این یک آیه است؛ که اگر چنانچه شما مؤمن باشید؛ برترید، دست بالاتر، دست نیرومندتر در اختیار شماست نسبت به دشمنانتان. آیه‌های متعدد دیگری هست که وعده می‌دهد و مژده می‌دهد به مؤمنین که بر دشمنان

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۳۹

و صفوف مخالف خودشان اساساً غلبه قاطع پیدا می‌کنند. **«كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي»**، **«وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»**^۲. از این قبیل آیات فراوان است. اینها را در نظر داشته باشید، قرآن را که نگاه می‌کنید، مطالعه می‌کنید، به جای اینکه سعی‌تان این باشد که جزء را تمام کنید یا سوره را تمام کنید، سعی‌تان این باشد که قرآن را بفهمید. همچنانی که در روایت از امام علیه‌السلام است یا از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که همت شما در حین تلاوت قرآن این نباشد که سوره را تمام کنید یا جزء را تمام کنید.^۳ می‌خواهد تمام بشود، می‌خواهد نشود، یک آیه بخوانید؛ با تدبر، با دقت. ببینید آیا در این آیه، از این نویدهایی که ما ذکر کردیم - که برای رسیدن به سعادت، این ارکان و عناصر ضروری و مؤثر هستند - از این عناصر چیزی را در قرآن پیدا می‌کنید که به آنها نوید داده شده باشد؟ مژده و وعده داده شده باشد یا نه؟ می‌خواهم به این وسیله خودتان مراجعه کنید به قرآن.

بنده تا آخر ماه رمضان اگر خیلی از آیات قرآن را موفق بشوم برای شما ترجمه کنم و معنا بکنم؛ مثلاً فرض کنید پنجاه آیه را معنا می‌کنم یا پنجاه آیه دیگر را یا شصت آیه دیگر را معنا می‌کنم. قرآن شش‌هزار آیه است تقریباً، بیش از شش‌هزار آیه است؛ خودتان باید با قرآن انس

۱. سوره مبارکه مجادله / آیه ۲۱

۲. سوره مبارکه صافات / آیه ۱۷۳

۳. حدیث شماره ۳۶

داشته باشید. آنهایی که عربی‌دان هستند، سعی کنند این انسِ خودشان و رفاقت خودشان را با قرآن مستحکم کنند. آنهایی که عربی نمی‌دانند، ضمن اینکه سعی می‌کنند عربی یاد بگیرند، با زبان قرآن آشنا بشوند، قرآن خواندن و فهمیدن قرآن را هم نگذارند برای بعد از آنی که عربی یاد گرفتند، الآن هم قرآن را بخوانند؛ منتها ترجمه‌های خوبی از قرآن پیدا کنید - که بعضی از ترجمه‌ها از نظر من خوب است و مورد پسند است - قرآن که می‌خوانید توجه به آن ترجمه‌ها داشته باشید و دقت و تدبر در معانی آیات بکنید، ببینید از این نویدهایی که ما اینجا ذکر کردیم، کدامش را در قرآن می‌توانید پیدا کنید. بنابراین من امروز دو موضوع دیگر را که مورد نظر است در این نویدها، که در قرآن آمده، ذکر می‌کنم. مابقی‌اش را به عهده خود شما می‌گذارم و امیدوارم که شما هم نگذارید برای بعد از ماه رمضان یا برای وقت بیکاری و فراغت. همین امشب، همین امروز، در اولین فرصت، در اولین فراغت، قرآن را که باز می‌کنید، با همین قصد، قرآن بخوانید و آشنایی و انس و استفاده کردن از قرآن را به خودتان بیاموزید. قرآن بالاخره منبع لایزال^۱ معارف ماست. آنچه که ما داریم، از قرآن استفاده می‌کنیم و آنچه که وسایل سعادت و نیک‌بختی ما تواند بود هم، از قرآن باید دریابید. این متن روشنِ مسلم در اختیار ما هست، بر ماست که از او استفاده کنیم.

البته اینکه می‌گوییم قرآن، نمی‌خواهم منحصر کنم به قرآن، نه اینکه

۱. (زول) لایزال: تمام‌نشده

نهج البلاغه نه، یا احادیث صحیح از ائمه هدی علیهم السلام نه، چرا؛ از نهج البلاغه هم باید استفاده کنیم در کنار قرآن، از حدیث هم باید استفاده کنیم در کنار قرآن، حدیث صحیح و درست. البته قرآن یک متنی است که در اختیار همه هست و همه می‌توانند آن نسخه درست و صحیح و کاملش را حتی در جیبشان داشته باشند، این قدر دسترسی به حدیث هم نیست، به نهج البلاغه هم نیست.

باری، در این بالا نوشتیم اطمینان و سکون و امن، که اینها را ما قریبُ الافق^۱ دانستیم، یکی دانستیم و منظورمان را از این سه کلمه ذکر می‌کنیم و بعد برمی‌گردیم به آیات قرآن تا ببینیم در این زمینه، در زمینه اطمینان و سکون و امن، به ما آیات قرآن چه می‌آموزند.

اطمینان یعنی حالت طمأنینه دل. حالت آرامش روح و قلب. یعنی چه آرامش؟ به چه معنا آرامش در اینجا مورد نظر ماست؟ آیا به این معنا که روح ما هیچ‌گونه تحرکی و تلاشی نداشته باشد؟ آرامش به این معنا که در حالت نیمه‌خواب و نیمه‌بیهوشی باشد دل ما؟ نه، بلکه آرامش در مقابل دغدغه و اضطراب، آرامش و اطمینان در مقابل تشویش.

دو نفر را شما در نظر بگیرید؛ هر دو بناست در جلسه امتحان حاضر بشوند، یکی این درس‌ها را خوب خوانده، ده‌بار برگردان کرده، با دوستانش صحبت کرده، تمام مسائل این کتابی که بناست امتحانش بکنند، در نظرش حاضر و روشن است؛ یکی دیگر این کتاب را نخوانده یا مقداری‌اش را خوانده یا

۱. نزدیک به هم

به حافظه خود چندان اعتمادی ندارد. هر دوتا بناست در جلسه امتحان حاضر بشوند. آیا اینها دارای حالت روحی برابری هستند؟ ببینید، آن نفر اول وقتی که وارد به این جلسه می‌شود، روحش آرامش دارد، تلاطم ندارد، اضطراب ندارد، دغدغه و تشویش ندارد. می‌گوید از هر جا سؤال کنند، می‌دانم. اما آن دیگری دائماً در تلاطم است، مثل زورقی، قایقی که بر روی یک اقیانوس متلاطمی، یک دریای پرخروشی افتاده باشد، گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف، گاهی از این راه، گاهی از آن راه، بادهای او را به این طرف و آن طرف ببرند، یک چنین حالتی دارد روح آن آدم ناآماده. در مقابل یک قاضی، همین دو روحیه را می‌توانید شما حساب کنید. در دخالت در فعالیت‌های اجتماعی و مبارزات اجتماعی عظیم تاریخ، همین دو حالت و دو روحیه را در یک فرد یا در یک اجتماع، می‌توانید شما مورد نظر قرار بدهید.

دو نفر سرباز وارد میدان جنگ می‌شوند، دارای دو نوع روحیه. یکی به سازوبرگ^۱ جنگی‌اش، به خوبی فرماندهی‌اش، به تدبیر و کاردانی رؤسا و رهبران‌اش، به ضعف نیروی دشمن، به کارآمدی خودش و دوستان و هم‌صفانش معتقد است. به علاوه می‌داند نیروهای امدادی در آن طرف، در پشت جبهه، منتظرند که در فرصت لازم، با یک اشاره به میدان بیایند و کمک کنند، این یک‌جور وارد میدان جنگ می‌شود. آن انسانی که به تجهیزات جنگی خودش، به کارآیی دوستان‌اش، به کاربرد اسلحه‌اش،

۱. لباس و تجهیزاتی که به سرباز داده می‌شود.

هیچ‌گونه اعتمادی ندارد؛ خود را کوچک می‌بیند، دشمن را بزرگ می‌بیند، خود را عریان می‌بیند، دشمن را تا زیر چشم و تا دندان غرق در زره و سلاح می‌بیند، این یک‌جور دیگر وارد میدان جنگ می‌شود. اینها یک نمونه‌هایی است برای اطمینان. می‌خواهم اطمینانِ نفس، درست برای شما روشن بشود که یعنی چه؛ مطمئن بودنِ نفس یعنی چه؛ دل دارای آرامش باشد، به چه معنا. آن سرباز اولی دارای اطمینان است، دلش آرام است. دل آرام‌بودن به این معنا نیست که در میدان جنگ کفش‌هایش را می‌گذارد زیر سرش و دراز می‌کشد و می‌خوابد و خروپفش به آسمان می‌رود، نه؛ اطمینان به این معنا نیست. اطمینان به این معنا نیست که وسط میدان جنگ می‌گوید حالا یک سیگاری بکشیم، یک خُرده‌ای مثلاً تماشای منظره‌ها را بکنیم، خاطر جمع باشد، نه، نه خیر. به این معنا نیست که کمترین حرکات دشمن از نظرش پوشیده بماند. اطمینان به این معناست که مضطرب نیست، مشوش نیست، آینده برایش روشن است، می‌داند که او پیش خواهد برد، لذا نمی‌هراسد. این دل و این روح، آرام است؛ مثل یک کشتی‌ای که با وزن زیاد، با تجهیزات زیاد، روی دریای آرامی در حرکت است، این را می‌گویند اطمینان. و غیر مطمئن مثل آن قایق کوچکی‌ست، مثل آن تخته‌پاره‌ای‌ست که روی یک اقیانوس متلاطمی، روی رودخانه متلاطمی دارد حرکت می‌کند. دائماً مضطرب، دائماً از این راه، از آن راه، پس می‌رود، پیش می‌رود. این دو جور روحیه است.

یک مثال دیگر برای اطمینان بزنم. تدریجاً نزدیک باید بشویم به آن روحیه مطمئنی که در قرآن مورد نظر است. از امتحان یک دانش‌آموز شروع می‌کنیم تا یک متهم درمقابل دادگاه تا یک سرباز در میدان جنگ. یک نمونه دیگرش؛ انسانی که سر به راهی گذاشته و دارد حرکت می‌کند، دارد به سوی مقصود و مقصدی می‌رود، ده‌ها انگیزه ممکن است او را از پیمودن این راه و تعقیب این هدف بازدارند. ترس، یکی از این انگیزه‌هاست؛ زُعب، بیم، هراس. از ترس ممکن است این راه را ادامه ندهد. ترس از چه؟ ترس از گرسنگی بین راه، ترس از دزد میان راه، ترس از گرگ درنده‌ای که در راه کمین کرده، ترس از زحمت‌ها و بی‌خوابی‌های این راه و بالاخره ترس از نرسیدن. این یک مقوله از چیزهایی که مانع می‌شود از اینکه این راهرو، راه خود را تعقیب کند و پیش برود.

طمع یکی دیگرش است. طمع به چه؟ طمع به زندگی راحت؛ که اگر من این راه را نپیمایم، دنبال این مقصود حرکت نکنم و نروم، در رختخواب گرم و نرم خانه خودم بخوابم، پهلوی فرزندان و زن محبوبم به سر ببرم؛ این یک چیزی است که برای یک انسان معمولی، برای یک انسان کوچک، برای یک روح ضعیف، ایده‌آل است، محبوب است، مطلوب است، برایش خودکشان می‌کند، پیدا است که حاضر نیست آن را به‌آسانی از دست بدهد. طمع به زندگی راحت، طمع به پول آن کسی که می‌گوید اگر این راه را نرفتی، این کیسه پول برای تو، طمع رسیدن به مقام‌هایی که اگر این دربه‌داری را قبول نکردی، آن مقام‌ها در انتظار توست. طمع!

اینها انگیزه‌هایی‌ست که انسان را از پیمودن این راه باز می‌دارد، ترس‌ها و طمع‌ها؛ ترس‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله پیدا می‌شوند؛ طمع‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله دیگر پیدا می‌شوند، راحت‌طلبی‌ها، عافیت‌طلبی‌ها، فرصت‌طلبی‌ها، نفع‌طلبی‌ها و از این قبیل.

خب، حالا یک راهرویی را در نظر بگیرید که بالاخره ریسک کرده به قول امروزی‌ها، پا در این راه گذاشته، دارد حرکت می‌کند و می‌رود، اما آیا این انگیزه‌ها تمام شدند. آیا اینی که در این راه دارد حرکت می‌کند، آن مزاحم‌هایی که نمی‌گذاشتند وارد این راه بشود، از میان رفتند؟ نه، از میان نرفتند. درست توجه کنید! این مزاحم‌ها اول هم نمی‌گذاشتند وارد این راه دور و دراز بشود؛ حالا هم که وارد این راه شده است، نمی‌گذارند آسوده و آرام این راه را طی کند. هر یک قدم که می‌رود، مثل یک خاری، مثل یک قلابی، مثل یک زنجیری پای او را، دامن لباس او را، دست او را می‌گیرند و می‌کشند و از پیمودن راه، او را باز می‌دارند. این هی می‌افتد این طرف، هی می‌افتد آن طرف، هی این خار دامنش را می‌گیرد، هی آن زنجیر پایش را می‌کشد، هی عشق به فرزند او را به سوی خود جذب می‌کند، هی یاد زندگی راحت او را به سوی خود می‌کشاند. از این طرف از آن طرف، انگیزه‌های گوناگون این انسان را به جانب‌های مختلف می‌برند، این آدم می‌شود متزلزل؛ مثل همان زورق، مثل همان قایق، گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف، این انسان نامطمئن است.

یک انسان هم هست، وقتی که وارد شد، وقتی به این راه رسید، برای

خود یک انگیزه‌ای، یک عامل توجهی به وجود می‌آورد که او را از تمام این انگیزه‌های کوچک غافل می‌کند. یک جاذبه و کششی دل او را می‌کشاند که این جاذبه‌های کوچک، جاذبه فرزند، جاذبه زن، جاذبه زندگی، جاذبه پول، جاذبه مقام، جاذبه جان، درمقابل آن جاذبه بزرگ‌تر پوچند، هیچند، نابودند، مؤثر نیستند. ده‌ها آهن‌ربا یک جسم کوچک را به این طرف و آن طرف جذب می‌کنند، اما یک آهن‌ربای قوی‌تر وقتی پیدا شد، آن چنان جاذبه‌اش این آهن کوچک را، این براده را می‌کشد به طرف خود که آهن‌رباهای دیگر اصلاً اثرشان خنثی است.

این آدم وقتی که با این جاذبه قوی، با این روحیه قوی وارد راهی شد و مشغول پیمودن آن راه شد، دیگر جاذبه زن و فرزند و چیزهای دیگر و زیبایی‌ها و راحتی‌ها و خوشی‌ها و لذت‌ها و عیش و نوش‌ها در او اثری نمی‌گذارند. این آدم کیست؟ آدم مطمئن، ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿۲۷﴾ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾! آن کسی می‌تواند راه خدا را تا آخر پیماید، به سرمنزل و هدف منظور و مقصود نائل آید، که مطمئن باشد حالت اطمینان و سکون در او باشد. اطمینان به این معناست؛ یعنی جاذبه‌ای او را بکشاند. جاذبه ایمان، جاذبه علاقه به خدا، جاذبه علاقه به هدف، آن چنان او را مجذوب کند و به سوی خود بکشاند که همه جاذبه‌های دیگر برای او هیچ‌وپوچ و مسخره بیایند، هیچ‌وپوچ و مسخره. معنی

۱. سوره مبارکه فجر/ آیات ۲۷ و ۲۸ «ای جان آرام‌گرفته * به سوی پروردگار خویش باز گرد، درحالی که تو از او خشنود و از تو خشنود است.»

ندارد که زمین با این عظمت که جاذبه‌اش هر جسمی را به طرف خود می‌کشد، این باشد؛ آن وقت فرض بفرمایید یک جسمی، یک کوهی ولو کوه هیمالیا، ولو بزرگ‌ترین کوه‌های عالم، او هم باز خودنمایی کند؛ یک سنگی را که شما پرت می‌کنید، کوه هیمالیا آن را به طرف خودش بکشد، نه؛ کوه هیمالیا جاذبه دارد، اما درمقابل جاذبه زمین، جاذبه آن صفر است، خنثی‌ست، عمل نمی‌کند. کوه هیمالیا و هر جسمی به آن اندازه، آنجایی اثر می‌گذارد و اجسام کوچک‌تر را به سوی خود می‌کشد که یک جسم بزرگ‌تری مثل زمین در کنارش نباشد. وقتی جاذبه زمین هست، جاذبه کوه هیمالیا چیزی نیست.

وقتی ایمان به خدا در روح یک انسان، همچون جاذبه‌ای قوی عمل کرد، آن‌چنان او را به سوی مقصدهای ایمانی می‌کشاند که جاذبه‌های کوچک، این جاذبه‌هایی که برای افراد بی‌ایمان بزرگ می‌آیند، ولی درمقابل ایمان کوچکند، این جاذبه‌ها دیگر در او اثری نمی‌گذارد. هی وسوسه می‌کند دل آدم که از شواهد تاریخی فراوانی که در صدر اسلام هست، مطرح کنیم اینجا، اما می‌بینم وقت می‌گذرد، شواهد هم بگردید خودتان پیدا کنید. آن جاذبه‌های عجیبی که افرادی را کشاندند.

من فقط می‌خواهم این دو، سه لغت را معنا کنم. اطمینان؛ پس اطمینان یعنی چه؟ خلاصه کلام این شد که اطمینان یعنی طمأنینه روح انسان، آرامش دل انسان، دل آرام باشد. یعنی چه آرام باشد؟ نه اینکه بی‌تحرك باشد، نه اینکه پیش نرود و پیشرفت نداشته باشد؛

یعنی جاذبه‌های گوناگون او را به این سو و آن سو نکشاند، اسباب زحمت او نشود. عشق‌ها و مهرها و هواها و هوس‌ها، هرکدامی بر او حکومت نکند، بلکه بر اثر سنگینی بار ایمان، آرام و مطمئن، اما با سرعت هرچه تمام‌تر به سوی مقصود انسانیت، مقصود خلقت حرکت کند، این است معنای اطمینان.

بعد، جمله دوم سکون است. سکون هم به همین معناست. ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾ خدا سکینه بر پیغمبر نازل کرد. در پنج، شش جای قرآن این تعبیر هست که یکی‌اش جزو همین آیاتی است که گمان می‌کنم حالا خواهیم خواند.

از آن آیاتی که مربوط به سکینه نفس است، مثل اینکه متأسفانه بنده اینجا هیچی نیاورده‌ام. (چون از بس وقت کم است و جا کم است و امکانات ما هم واقعاً ضعیف است، بنده همه‌اش فکر این را می‌کنم که اگر دوتا آیه دیگر بیاورم، این دو صفحه بشود سه صفحه، چطور این را پلی‌کپی کنیم. توجه می‌کنید! این قدر امکانات ما در این زمینه‌ها کم و ضعیف است. این را می‌گویم که بدانید که این اگر خطش کم‌رنگ درآمده، بدانید که اگر کم‌رنگ در نمی‌آمد، در نمی‌آمد! مثلاً فرض کنید، وضع ما حالا این‌جوری است. ما دوتا ورق معمولی این‌جوری را با آسانی و به راحتی نمی‌توانیم بدهیم، و الا بنده تمام این آیات مربوط به امن و اطمینان و سکینه را جمع کردم، زحمت کشیدم جمع کردم، خیلی

هم زحمت دارد، گشتن و پیدا کردنش خیلی مشکل است، اقلأً یکی، دو ساعت آدم باید بگردد و کار کند تا اینکه آیات را فقط پیدا کند، استنتاجش بماند. باینکه آیات را جمع کردم، همه‌اش دغدغه این را داشتم که اگر چنانچه دو آیه دیگر بیاوریم، این یک صفحه ونیم خواهد شد دو صفحه ونیم یا سه صفحه، و این دیگر پلی‌کپی کردنش کار مشکلی بود. ببینید امکانات ما را، می‌خواهیم این را توجه داشته باشید که امکانات ما در این حدّ از ضعف است.)

باری؛ پنج، شش آیه در قرآن وجود دارد که در زمینه سکینه است در مواقع حساس؛ مثلاً یکی در جنگ حنین.^۱ در جنگ حنین، بعد از آنی که لشکریان پیغمبر، به خاطر یک غرور بی‌جا، به خاطر مغرور شدن به نیروی خود، و اینکه فکر کردند امروز کسی بر آنان غلبه نخواهد یافت؛ و طبق سنت خدا که آدم مغرور باید با مغز بخورد به زمین، و هر گروه مغرور بایستی غافل بشود و ضربه بخورد - دائماً هوشیاری و حساسیت برای هر انسانی و هر امتی و هر ملتی لازم است، که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: من مثل آن حیوان گیج گنگ نیستم که بخوابم با لالایی و خوابم ببرد، نهج البلاغه است، «وَاللّٰهُ لَا اَكُوْنُ كَالضَّبْعِ تَنَامُ عَلٰی طَوْلِ الدَّمِ»^۲، با لالایی گفتن‌ها، مثل گفتار؛ می‌روند دمِ آغوش لالایی می‌گویند، این خوابش می‌برد، بعد می‌گیرندش. می‌گویند من آن جوری نیستم که با

۱. یکی از غزوات پیامبر اکرم که پس از فتح مکه روی داد.

۲. حدیث شماره ۱۳

لالایی خوابم ببرد، غافل بشوم، دائماً حساسم - و سنت خداست که آدمی که دائماً حساس نباشد، بایستی ضربت را ببیند و بخورد. اینها غافل شدند در میدان جنگ، حق هم داشتند، **﴿اذْأَعَجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ﴾**، زیاد بودند و این زیاد بودنِ عده، آنها را به اعجاب آورد، آنها را به شگفتی آورد. عجب! این همه جمعیتیم ما؟ **﴿فَلَمْ تَغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً﴾**. همین غرور شما موجب شد که در جنگ غافل ماندید و شکست خوردید. بعد از آنی که شکست خوردند از دشمن، منتها نه شکست قاطع و نهایی، یک شکستگی خوردند و خب فوراً به خود آمدند. یک عده‌ای از سربازان خوب، عده‌ای از سرداران پایدار جدی مؤمن، امیرالمؤمنین و چند نفر دیگر، با هر تلاش و کوششی بود، بالاخره لشکریان را که داشتند منهدم می‌شدند، برگرداندند، آن وقت آنجا پروردگار می‌گوید: **﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾** خدا آرامش و سکینه روح را به شما برگردانید؛ آرامش، سکینه. یک‌جا در آن وقتی‌ست که در زیر آن درخت، مسلمانان با پیغمبر بیعتشان را تجدید کردند.^۲ یک‌جا برای آن وقتی‌ست که پیغمبر از مکه گریخته

۱. سوره مبارکه توبه/ آیات ۲۵ و ۲۶

۲. این تجدید بیعت که در ماجرای صلح حدیبیه انجام گرفت، به نام بیعت رضوان معروف شد. آیه ۱۸ سوره مبارکه فتح به این بیعت اشاره دارد. **﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً﴾** به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.

است به‌سوی مدینه، با هدف تشکیل جامعه اسلامی، با طرح تصمیم‌های خطرناکی برای کفار و دشمنان، با هزار تصمیم و اراده‌های نیرومند، با هزار فکر، پیغمبر آمده بیرون و باید خودش را به مدینه برساند، شرط تحقق تمام آن هدف‌ها و آن اندیشه‌ها، آن تدبیرهای پیغمبر، این است که پیغمبر سالم برسد به مدینه، و الا اگر پیغمبر را در بین راه، کفار بتوانند بکشند، نابود بکنند، هیچ‌یک از آن رؤیاهای صورت وقوع نخواهد گرفت. پیغمبر پناه برده به یک غاری، آنجا هم خدا می‌فرماید که **﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾**^۱ خدا سکینه و آرامش خود را بر دل پیغمبر، در آن موقعیت حساس فرود آورد. و چند مورد دیگر هست. مؤمن دارای سکینه است، سکینه به‌این معناست؛ پس سکینه، آرامش، سکون نفس، باز به‌معنای عدم تحرک و خواب رفتن و غافل شدن نیست.

و جمله آخر و کلمه آخر؛ امن. البته پیداست که اینجا مراد، امن روحی است، نه امن اجتماعی. امنیت اجتماعی البته به‌معنای آن است که همه افراد از یک آرامشی در اجتماع برخوردار باشند، تا هرکسی بتواند حق خودش را ببرد. و سکوت، سکوت‌های اجباری غیر از امنیت است، امنیت عبارت است از اینکه همه مردم بتوانند با ایمنی کامل به حقوق و خواسته‌های مشروع خودشان نائل بیایند. این امنی که در اینجا می‌گوییم، غیر از آن امنیتی است که در زمینه مسائل اجتماعی و امن اجتماعی مطرح است. این امن یعنی امن روحی، نداشتن تزلزل، نداشتن

۱. سوره مبارکه توبه / آیه ۴۰

اضطراب، نداشتن بیم، هراسمند و هراسناک نبودن، این سه جمله است. حالا در آیات قرآن ببینید که راجع به مؤمنین در زمینه این سه صفت چه بیان می‌کند. (ضمن اینکه من آیات را می‌خوانم، خواهش می‌کنم که به این ورقه‌ها نگاه کنید، هم به ترجمه‌ها توجه بفرمایید و هم خود آیات را تصحیح کنید. امروز خیلی بد خورده)^۱

سوره رعد آیه ۲۸ و ۲۹، دو آیه کوتاه؛ **«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»**. البته آیه، دنباله آیات قبل است شاید، ولیکن ذکر آیات قبلی یک قدری طولانی می‌کرد. **«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»** آن کسانی که ایمان آوردند و آرامش گرفت دل‌های آنان **«بِذِكْرِ اللَّهِ»** به یاد خدا. ببینید، این یاد خدا همان جاذبه قوی‌ست. همان جاذبه قوی که گفتم جاذبه‌های کوچک را محو می‌کند، اثرشان را خنثی می‌کند، همین ذکرالله است. چرا به نماز این قدر اهتمام کردند؟ چرا گفتند اگر نماز قبول نشد، کارهای دیگر قبول نمی‌شود؟ چرا مکه را گفته‌اند عمری یک‌بار، روزه را گفته‌اند سالی یک‌بار، زکات را گفته‌اند برای موردی خاص، خمس را همین‌طور، بقیه عبادات را همین‌طور، اما نماز را گفته‌اند هر روز، آن‌هم روزی پنج‌بار و اگر زیادت‌تر کردی بهتر؛ چرا گفته‌اند؟ برای خاطر اینکه نماز - بنده درباره نماز مفصلاً چندین جلسه صحبت کرده‌ام. ممکن است بعضی از حضار محترم یادشان باشد - نماز کپسول ذکر خداست. سرتاپای نماز ذکر الله است. لذاست که خود قرآن هم بعد از آنی که

۱. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه بفرمایید.

می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»، نماز از فحشا و منکرات نهی می‌کند و باز می‌دارد، دنبالش می‌گوید: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» یاد خدا بالاتر است. این جنبه و این بُعد از نماز مهم‌تر است که یاد خداست، این بالاتر است، بزرگ‌ترین خاصیت نماز این است. و ذکرالله خاصیتش این است؛ یاد خدا، توجه به خدا، همواره خدا را دیدن، شناختن، با خود دانستن، یکی از خواص مهمش این است که این دل را از اضطراب‌ها، از وسوسه‌ها، از دغدغه‌ها، از جاذبه‌های گوناگون، در همه کاری، در همه راهی باز می‌دارد. این دل آرامش پیدا می‌کند. مثل وزنه‌ای که بر روی یک قایق آن‌چنانی قرار داده بشود و این آن را یک‌قدری سنگین می‌کند، یک‌قدری از تحرک و اضطراب آن کم می‌کند. ذکرالله این است.

«الَّذِينَ آمَنُوا»، آن کسانی‌که، (ترجمه را اجازه دهید از روی همین نوشته بخوانم که باز فرصتی باشد شما تصحیح کنید) آنان‌که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا ثبات و اطمینان یافت - کلمه ثبات را عمداً اینجا آوردیم؛ یعنی آن حالت آرامش - به‌سوی خدا هدایت می‌شوند. این «به‌سوی خدا هدایت می‌شوند» را بنده در پرانتز نوشتم، چرا؟ چون همان‌طورکه عرض کردم، آیه به قبل ارتباط دارد و در آیه قبل گفته شده که هدایت می‌شوند به‌سوی خدا، «وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن آتَابَ ﴿٢٧﴾ الَّذِينَ آمَنُوا» الی آخر آیه. بنابراین هدایت می‌شوندی که در پرانتز ما نوشتیم، «به‌سوی

خدا هدایت می‌شوند» این ترجمه را، این با توجه و عنایت به آیهٔ قبلی‌ست، که هدایت شدن این گروه از آیهٔ قبلی استفاده می‌شود.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾ آن کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند، ﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾. (البته اینجا باز ترجمه‌ای که خود بنده در این ورقه آوردم، آن را اجازه بدهید که بخوانم) آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند - عمل شایسته، یعنی آن تعهدات لازم متناسب با ایمان را انجام دادند - فرخنده باد امروزشان و نیکو باد آینده‌شان. این یک مُحَصَّلِی^۱ است که از ﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾ بنده گرفتم. ﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾، ترجمه‌اش مختصری با این جمله‌ای که من نوشته‌ام تفاوت می‌کند، اما به‌طور خلاصه و محصل‌گیری این است: حالایشان خوب، فردایشان هم خوب. دنیایشان نیکو، آخرتشان هم نیکو. واقعش هم همین است. جامعهٔ مؤمن، آن‌هم مؤمنی که به تعهدات ایمانی عمل می‌کند، دنیایش هم آباد است، آخرتش هم آباد، دنیایش هم بهشت است، آخرتش هم بهشت است. این یک آیه.

۱. (حصل) نتیجه‌گیری شده

بعد یک شرح کوتاهی نوشتیم اینجا که دیگر نمی‌خواهم حالا همه‌اش را بخوانم. بحث محاجّه ابراهیم است با قومش. ابراهیم خلیل‌الرحمان و منادی توحید در روزگاران قدیم و باستان، با مردم خود و قوم خود مجادله و محاجّه^۱ می‌کرد. آنها با او بحث می‌کردند و او با آنها بحث می‌کرد و پاسخ به حرف‌های آنها می‌داد. قرآن این محاجّه را نقل می‌کند و یاد می‌کند. می‌فرماید که **﴿وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ﴾**^۲ و قوم او - قوم ابراهیم - با او به مجادله پرداختند، با او بنا کردند بحث کردن. قرآن نمی‌گوید چه گفتند، چگونه با او بحث کردند، حرف آنها چه بوده، اما از جوابی که ابراهیم به آنها داده و قرآن نقل می‌کند، انسان حدس می‌زند که حرف آنها چه بوده است. بنده اول جواب را می‌خوانم، بعد شما خودتان حدس بزنید که آنها به ابراهیم چه می‌گفتند.

﴿قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ﴾، وقتی که آنها بنا کردند با ابراهیم به محاجّه و مجادله کردن، **﴿قَالَ﴾** گفت، **﴿أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ﴾** آیا با من درباره خدا مجادله می‌کنید؟ **﴿وَقَدْ هَدَانِ﴾** و حال آنکه خدا مرا هدایت کرده است؛ یعنی من روشنم، در راه خودم تردیدی ندارم که شما بخواهید از آن تردید من استفاده کنید و با بحث و جدل مرا از راهم برگردانید. **﴿وَقَدْ هَدَانِ﴾** من هدایت شده‌ام، راه یافته‌ام، روشنم، می‌دانم چه می‌کنم، **﴿وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا﴾** و از آنچه شما شریک خدا دانسته‌اید، هیچ بیمی ندارم، مگر

۱. (جدل) جدال کردن، ستیزگی، (حجج) حجت آوردن

۲. سوره مبارکه انعام/ آیات ۸۰ تا ۸۲

آنکه خدا درباره من چیزی اراده کند؛ یعنی درحقیقت از خدا می‌ترسم. از حوادثی که خدا در سر راه من بگذارد و از آینده‌ای که خدا برای من در نظر بگیرد، من واهمه می‌کنم و بس، اما از آنهایی که شما شریک خدا دانسته‌اید، من واهمه‌ای ندارم. از اینجا مختصری معلوم می‌شود، بعد بیشتر معلوم می‌شود؛ از این جواب به دست می‌آید که آنها به ابراهیم می‌گفته‌اند: ابراهیم بت‌رس از این شرکایی که ما برای خدا قرار دادیم، بت‌رس. اینها خشکت می‌کنند، اینها پدرت را درمی‌آورند، دنیایت را سیاه می‌کنند، روزگارت را تلخ می‌کنند؛ لابد دیگر! ابراهیم در جواب می‌گوید: من از آنها نمی‌ترسم، هیچ واهمه‌ای از آنها ندارم. از دنباله آیه و سخن ابراهیم این مطلب روشن‌تر و آشکارتر می‌شود.

«وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» پروردگارم به همه چیز دانشش گسترده است. «وَسِعَ» گسترده است، «رَبِّي» پروردگار من، «كُلَّ شَيْءٍ» به همه چیز، «عِلْمًا» از حیث دانش. که جمله رسا و ساده فارسی آن همین می‌شود که ما اینجا نوشتیم، پروردگارم به همه چیز دانشش گسترده است. «أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» با این حال آیا به خود نمی‌آیید؟ یعنی متوجه نمی‌شوید؟ ملتفت نمی‌شوید؟ حالت به خود آمدن، پیدا نمی‌کنید؟ به یاد نمی‌آیید؟ اینها همه به یک معناست؛ که بنابراین در ترجمه فارسی‌ای که بنده اینجا نوشتم، همین می‌شود که عرض کردم، «أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» یعنی با این حال آیا به خود نمی‌آیید؟ خب، هنوز ادامه دارد سخن ابراهیم با قومش. این یک قسمتی‌اش بود. (امروز کار ما یک قدری به خاطر وضع پلی‌کپی

این کاغذ مشکل شده. درعین حال هم مسئولیت داریم این را بخوانیم و صحیح بخوانیم، این هم ضمناً بخوانیم شما تصحیحش کنید، گاهی هم تطبیق کنیم با همدیگر، به هر حال.)

در دنبال این مطلب، ابراهیم می‌فرماید: ﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ﴾، (اینجا خیلی بد خورده در نسخه من، آقایان تصحیح کنید.) ﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا﴾. اینجا خوب روشن می‌شود که با ابراهیم چه بحث و مجادله‌ای داشتند. ابراهیم می‌گوید چطور، من بترسم؟! شما باید بترسید. من از آن کسانی که شما بی‌دلیل، شریک خدا و رقیب خدا در ملک و حکومت و فرماندهی و خلق و امر قرار دادید، بترسم، درحالی که خدا مرا هدایت کرده، برایم مطلب روشن است؛ و شما از اینکه کسانی را بی‌دلیل، بی‌منطق، بی‌جهت، بدون اینکه هیچ موجب عقلایی وجود داشته باشد، شریک و رقیب و همگام پروردگار عالم قرار داده‌اید، نترسید؟ شما باید بترسید، نه من. از اینجا معلوم می‌شود که آنها در بحث با ابراهیم می‌گفتند: بترس! بترس! حالا از چه کسی بترس؟ از چه بترس؟ آیا از شرکای بی‌جان خدا یا از شرکای جاندار خدا یا از هر دو، اینها دیگر معلوم نیست. کدام شرکا را می‌گفتند باید از آنها ترسید، اینها روشن نیست.

اجمالاً، برای خدای متعال انواع و اقسام شریک قرار دادند. گوساله‌پرست‌ها گوساله را، سنگ و چوب‌پرست‌ها سنگ و چوب را، فرعون و نمرودپرست‌ها فرعون و نمرود را. و درباره توحید که صحبت کردیم، معلوم می‌شود که آن

گوساله و آن سنگ و آن فرعون و آن نمرود، همه آتش‌گیره‌های یک آتشند، همه پلیدی‌های یک وادی‌اند، فرقی باهم ندارند. به‌هرصورت، اینها می‌گفتند از شرکای خدا باید ترسید. حالا شرکای خدا، آیا شرکای انس، شرکای جن، شرکای جاندار، شرکای بی‌جان و از این قبیل؛ این دیگر معلوم نیست.

﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُ﴾ چگونه بترسم از آنچه شما شریک خدا قرار داده‌اید، ﴿وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ﴾ و نترسید شما از اینکه برای خدا شریک قرار داده‌اید؟ ﴿مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا﴾ چیزی که بر آن هیچ حجت و دلیلی ندارید. ترجمه‌ای که اینجا نوشتیم این است: چگونه من از آنچه شما شریک خدا قرار داده‌اید بترسم و شما از اینکه بدو شرک آورده‌اید نترسید؟ با اینکه شما را هیچ حجت و برهانی در این نیست. بعد دنباله‌اش ﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾، ما یا شما؛ من سزاوارترم و شایسته‌ترم که روحاً ایمن باشم، امنیت روحی داشته باشم، تشویش و دغدغه نداشته باشم، یا شما؟ منی که دلم به خدا وابسته است - ابراهیم می‌گوید - منی که مورد هدایت خدایم، من بی‌تشویش‌ترم یا تو، بیچاره؟ که در آن راهی و کاری که در پیش گرفته‌ای، حجت و دلیلی نداری. من که برایم روشن است مطلب. ﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾، کدام‌یک از ما دو گروه، من ابراهیم یا شما، بت‌پرست به ایمنی سزاوارتریم؟ ابراهیم می‌گفت. بعد در پرانتز بنده توضیح داده‌ام: من که خدا را شناخته و با بصیرت و آگاهی بدو راه یافته‌ام، یا شما که بر

پندار باطل خود هیچ حجتی ندارید. اگر می‌دانستید! ﴿إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. یعنی معلوم است نتیجه چیست، معلوم است جواب چیست، معلوم است چه کسی محکوم به دغدغه و ترس و دلهره است و چه کسی محکوم نیست به این بدبختی‌ها و مطمئن است.

و در آخر می‌فرماید که ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾. آنها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده‌اند، فقط آنها را است ایمنی و آنها را هدایت یافتگان. این دربارهٔ امن.

بعد نوشته‌ایم: «۴- تمربخش بودن». یعنی چه؟ یعنی نوید چهارم این است: تمربخش بودن. یکی از چیزهایی که راهرو راه هدف و مقصود، اگر داشته باشد، بهتر می‌تواند حرکت کند و بیشتر احتمال رسیدنش هست، اگر نداشته باشد، کندتر حرکت می‌کند و احتمال نرسیدنش هم زیاد است، این است که کار خود را تمربخش بداند یا نداند. اگر تمربخش دانست این راه را؛ حرکت خود و کار خود و گام خود را، احساس کرد که این از بین نمی‌رود، عملش ضایع نمی‌شود، بر این حرکت، بر این گام، یک اثری مترتب می‌شود، هر حرکت او یک موجی را ایجاد می‌کند که او را بیشتر به منزل می‌رساند؛ اگر این را معتقد بود، سریع‌تر پیش می‌رود، بهتر کار می‌کند، خستگی‌اش کمتر است، راحت‌تر حرکت می‌کند. اگر این را معتقد نبود، و اوایلا! مؤمن این جور است، مؤمن کار خودش را تمربخش می‌داند و قرآن به او این را آموخته است. قرآن، البته موارد فراوانی دارد؛

﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱، ﴿أَجْرَمَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾^۲، از اول تا آخر قرآن الی ماشاءالله. من یک موردش را آورده‌ام از اول قرآن که دم دستم بوده از سوره بقره. ده مورد، پانزده مورد دیگرش را هم شما پیدا کنید. (برای سوره بقره است که البته آدرسش را اینجا نوشتیم، اما آدرسش سوره بقره آیه ۱۴۷ یا ۸، ببخشید ۱۴۳ یا ۴؛ چون این شماره‌های آیه در این قرآن خیلی ریز و بد نوشته شده است.)

آیه درباره قبله است. قبلاً تاریخچه قبله را در چند کلمه عرض کنم. وقتی که مسلمان‌ها در مکه بودند، رو به خانه کعبه نماز می‌خواندند. قبل از هجرت، برای نماز، برای عبادت، رو به خانه کعبه. وقتی آمدند به مدینه، اول ورود به مدینه، رو به بیت‌المقدس نماز می‌خواندند؛ به دستور پروردگار البته. همان کاری که یهودی‌ها هم می‌کردند. همان وقت یهود مدینه هم رو به بیت‌المقدس عبادت می‌کردند، مسلمین هم همین‌جور. چندی گذشت، آیه نازل شد: ﴿قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۳ برگرد طرف خانه خدا، طرف کعبه، مسجد الحرام، و باز مسلمان‌ها بنا کردند به آن طرف نماز خواندن. ماجرای قبله در اوایل سوره بقره به تفصیل آمده، آیات متعددی، شاید هفت، هشت، ده آیه درباره قبله، در اوایل سوره بقره هست که بعدها مختلف این ماجرا را شرح می‌دهد، خودش مفصل است و فعلاً لزومی ندارد که بیان کنیم.

۱. سوره مبارکه هود/ آیه ۱۱۵

۲. سوره مبارکه کهف/ آیه ۳۰

۳. سوره مبارکه بقره/ آیه ۱۴۴

یکی از این آیات، این است؛ که به مؤمنین می‌گوید، به پیغمبر می‌گوید؛ که علت اینکه ما، وقتی شما از مکه آمده بودید، در اول ورود به مدینه، قبله شما را به طرف بیت المقدس قرار دادیم، این بود؛ خواستیم یک آزمایشی از شما به عمل بیاید. شما قبل از آنی که مسلمان بشوید، در مکه که بودید، پیش از مسلمان شدن حتی، برای خانه کعبه احترام قائل بودید، قداستی قائل بودید، بعد هم که مسلمان شدید، نماز شما به طرف خانه کعبه بود در مکه، حالا که آمده‌اید مدینه، ما خواستیم یک سنت آبا و اجدادی را موقتاً از شما بگیریم؛ ببینیم چقدر حاضرید برای خاطر خدا سنت‌ها را زیر پا بگذارید. خیلی مهم است، این خودش نکته‌ای است. ارتباط به بحث ما ندارد، اما نکته بسیار مهمی است. شما که مؤمن هستید، آیا برای خاطر خدا حاضر هستید یک سنت آبا و اجدادی را، چیزی را که به آن دل بستید، علاقه‌مند شدید، احترام برایش قائلید، یک‌هوا زیر پا بگذارید یا نه؟ نه اینکه خیال کنید نمازهایی که در مدتی که در مدینه بودید، اوایل رو به بیت المقدس خواندید، این نمازها را ما به هیچ می‌گیریم، قبولشان نداریم، قبله بیت المقدس قبله باطلی بود؛ نه، نه خیر. کارهایی که کردید، همه‌اش در همه مراتب مورد قبول است. تلاش‌های شما و سعی‌های شما مؤمنان، هم در مورد قبله و هم به طور کلی، مورد تصدیق و تأیید و مورد پاداش و سپاس خداست. اما این فاصله‌ای که انجام گرفت برای این بود که ما امتحان کنیم. آیه در این مقوله است. حالا ببینید ما از کجای آیه می‌خواهیم استفاده کنیم.

﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا﴾^۱ قرار ندادیم ما ای پیغمبر، آن قبله‌ای را که بر آن بودی، یعنی بیت‌المقدس، پس آیه کی نازل شده؟ آن وقتی که از بیت‌المقدس به کعبه برگشته بودند، به‌سوی کعبه نماز می‌خواندند. خدا می‌گوید آن قبله‌ای که قبلاً به‌سوی آن رو می‌کردی، یعنی بیت‌المقدس را برای چه ما قرار دادیم؟ ﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا﴾ قرار ندادیم ما، مقرر نکردیم قبله‌ای را که بر آن بودی سابقاً ﴿إِلَّا لِنَعْلَمَ﴾ مگر برای اینکه معلوم شود ﴿مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ﴾ آنان که پیروی پیغمبر می‌کنند از آنان که به‌سوی گذشتگان‌شان گرایش و تمایل دارند و برمی‌گردند به گذشته، از هم مشخص و مجزا شوند، معلوم بشوند. پس این یک آزمایشی از شما به عمل آورده. ترجمه‌ای که از آیه کردیم در این ورقه این‌جوری است: قبله پیشین تو، در پرانتز بیت‌المقدس یا بیت‌المقدس را، معین نکرده بودیم مگر برای آنکه پیروان واقعی پیامبر از دنباله‌روان سنت‌های جاهلی معلوم و ممتاز گردند. ﴿وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ﴾ هرچند که بسی بزرگ و مهم می‌نمود مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده است. آنهایی که دلشان هدایت شده این کار برایشان عادی بود، معمولی بود، می‌توانستند هضمش کنند؛ هدایت نشدگان، نه.

بعد، جمله بعدی: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾؛ این جمله مورد استدلال و استناد ماست. و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کرد. چنین نبود

۱. سوره مبارکه بقره / آیه ۱۴۳

که ایمان شما و عمل شما و کار شما ضایع و باطل و بی‌اثر بماند. برای یک مدتی از زمان درجا بزنید یا پیش نروید. نه! هر گام شما، هر حرکت شما، هر قدم شما، شما را یک گام، یک قدم به سوی مقصود نزدیک کرده. همان نسبت هم که ما در راه تکامل دیدیم و به هدف نزدیک شدیم. پس ایمان شما ضایع نیست. ﴿إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾ همانا خدا بر مردمان مهربان، و دارای رحمت است.

خب، توجه بکنید. هم این آیه، هم چند آیه یا چندین آیه دیگر در قرآن به مؤمنین نوید این مطلب را می‌دهد که شما کارهایتان، ایمانتان، عقیده‌تان، عملتان ضایع نمی‌گردد، بی‌اثر نیست، خنثی نیست؛ یعنی چیست؟ ثمربخش است. و این حالت اگر چنانچه در مؤمنین وجود پیدا بکند، خیلی روشن و قهری است که پیمودن راه کمال برای او سهل‌تر و آسان‌تر می‌شود.

فردا بحث ما درباره توحید است.

چهارشنبه هفتم ماه رمضان نوید هـ (۲)
۱-۳ طینان و سکون وامن :

رهائی از دغدغه و وسوسه و اضطراب یکی از مهمترین ویژگیهای مومن است. و قرآن نوید

این حالت بسیار ارزشمند روحی را بدو میدهد

خدا هدایت بخشد

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ - آنانکه ایمان آوردند و دل‌هایشان بایا دخلا ثبات و اطمینان یافت (سور

الذکر الذکر اللہ تطمئن القلوب - همانا بوسیله ی یاد خدا، دل‌ها طمأنینه و ثبات می‌گیرد. (رعد آیه ۲۸)

الذکر انوار و تحوالت قلبی نمون و حسن قلب - آنانکه ایمان آوردند و عمل شایسته کردند. فرخنده باد امر و زیان نیکو باد آئینه‌شان ابراهیم، همین واقعیت را با مشرکان سرگردان زمان خود، که چون از مکتب و مسلکی مشخص و حساب شده

و مقرون بدلیل بی‌روی نمیکردند نمی‌توانستند دلی آرام و روحی مطمئن داشته باشند در میان نهاد و

سکون نفس و امنیت درونی خود را که از ایمانی راسخ، مایه میگرفت برخ آنان کشید:

وَخَالَجَهُ قَوْمُهُ - و قوم او (ابراهیم) با او بی‌مجادله پرداختند.

قال: اتخا لقرنی فی الله و قد هدا ان - گفت: آیا من در برای ی خدا مجادله میکنید و حال آنکه خدا مرا هدایت کرده است

و لا اخاف ما تشركون به الا ان يشاء ربی شیئا - و آنچه شما شرک خدا دانسته اید هیچ چیزی ندارد مگر آنکه خدا باری

وسیع ربی کل شیء علی افلاک کذبت! پروردگارم به همه چیزانش گسترده است. با خیال آ یا خود نمی‌آید

و کیف اخاف ما تشركم و لا تخافون انکوا تشركون الله المبرور به علیه سلطاناً؛ چگونه من از آنچه شما شرک خدا

قرار داده اید برسم و شما از اینکه بدو شرک آورده اید ترسید؟ با اینکه شما هیچ حجت و برهانی بر این نیست

فأنتی الضمیرین الحق بالامن ان لنتم تعلمون؛ کدامیک از ما دو گروه به ایمنی سزاوارتریم (من که خدا را شناخته

و با بصیرت و آگاهی بدو راه یافته‌ام؟ یا شما که بریند را باطل خود هیچ حجتی ندارید؟) اگر میدانستید

الذین آمنوا و لم یسوا ایمانهم یظلم - آنها که ایمان آورده اند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیالوده اند

اولئك لهم الامن و هم مهتدون - فقط آنها راست‌ایمی و آنها باند هدایت یافتگان (انعام آیت ۸۰ تا ۸۲)

صبا

۴- تمرینش بودن

مؤمن میدانند که هرگامش او را یک قدم به هدف نزدیک میسازد، حرکت و تلاشش اثری مثبت و نیروبخای میکند، کمترین کوشش او ضایع و خنثی نمی ماند و فعالیت هایش عموماً تمرینش میگردد:

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا الِالْتِمَامُ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْكَ الرَّسُولِ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ - قبله ی پیشین تو (بیت المقدس) را معین نکرده بودیم مگر برای آنکه پروان واقعی پیامبر از دنباله روان سنت های جاهلی معلوم و ممتاز گردند.

وَإِنْ كُنْتَ لَتَكْبِرُ إِلَى الْاَعْلٰى الَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ - هرچند که بسی بزرگ و مهم می نمود مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده است

وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ اٰمَاتَهُ - و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمیکرد

إِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ - همانا خدا بر مردمان مهربان و دارای رحمت است